صادق هدایت



زند و هومن یسن

و «کارنامهٔ اردشیر پاپکان»

زند وهومن یسن

و

کارنامهٔ اردشیر پابکان

صادق هدایت

زند وهومن یسن

(بهمن یشت)

(مسئلهٔ رجعت وظهور در آئین زرتشت

و

کارنامهٔ اردشیر پاپکان





چاپ سوم

چاپ این‌کتاب بتاریخ تیرماه ۱۳۴۲ در چاپخانهٔ اطلاعات بپایان رسید
طرح روی جلد از : محمد بهرامی. کلیشه‌ها از: گراورسازی پارس. چاپ‌جلداز: هنر

فهرست

عنوان	صفحه
پیش گفتار	۹
بخش ۱ـ زندوهومن‌یسن	۲۹
درایش اهریمن با دیوان	۷۳
بخش۲ـ زندئی‌وهومن‌یسن	۷۷
درایشن ئی‌اهرمن ئودیوان	۱۱۲
بخش ۳ـ یادگار جاماسپ	۱۱۵
زراتشت نامه	۱۲۶
بخش۴ـ حواشی وملحقات	۱۳۵
سرآغاز کارنامهٔ اردشیر پاپکان	۱۶۱
متن کارنامهٔ اردشیر پاپکان	۱۶۹

پیش گفتار

کتابی که : « زند وهومن یسن » یا معمولا « بهمن یشت » خوانده میشود ، شامل یکرشته حوادثی است راجع بآینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگوئی میکند .

این پیش آمدها ، هرکدام در دورهٔ مشخصی اتفاق می ـ افتد ، دورهٔ ما قبل آخر که هنگام تاخت و تاز « دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم » و اهریمن نژادان چرمین کمر است ، قسمت عمدهٔ متن کتاب را تشکیل میدهد . دربن دوره ، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته ، همه چیز را میسوزانند و میآلایند و تباه میکنند ، تا آنجا که روستای بزرگ بشهر و شهر بزرگ بده و ده بزرگ بدودمانی مبدل میشود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشت استخوان باز نمیماند .

این تغییرات قهقرائی نه تنها بر مردمان ، بلکه بر جانوران و رستنیها و عناصر طبیعت نیز طاری میگردد . در زمین و آسمان نشانی هائی نظیر پارهای از نشانی هائی که در توراة و انجیل نیز آمده است پیدا میآید . ـ در خورشید لکهائی ظاهر میشود ، شیوع جنایات ، بایری زمین ، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است . افسار دیو خشم گسیخته میشود و بهمه ـ چیز لطمه وارد میآورد . احکام و سنن دین دیگر مراعات نمیشود بـاد های گرم و سرد میوزد ولی باران نمیبارد . این احوال

همواره سخت تر و تاریکتر میشود و اهریمن پیروزمندی خود را بآواز بلند اعلام میدارد ــ اما ناگهان در امید باز میشود و کتاب با لحن خوشبین تری بپایان میرسد .

سی سال پیش از پایان هزارهٔ زرتشت ، دختر جوانی در دریاچه فرزدان (هامون ؟) بآب تنی میپردازد و از فروغ نطفهٔ زرتشت ، که در آنجا بدست ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن میشود . بدینسان «هوشیدر» بدنیا می‌آید . ۱ او پس از مشورت با اورمزد ، نژاد دیوان و اهریمنان را بکمك بهرام ورجاوند که شاهزاده‌ای از تخمهٔ کیانیان بوده ، ریشه کن می‌سازد و دوباره ایران را بآئین روزگار پیشینیان میآراید . از علامات ظهور او اینست که خورشید سه روز از حرکت باز میایستد . آنگاه هنگام هزارهٔ «هوشیدر ماه» و «سوشیانس» فرا میرسد . این پیغمبران نیز مانند هوشیدر ، هریك بطرزی معجزآسا تولد میشوند .

در طی هزارهٔ هوشیدر ماه ، فن پزشکی ترقی شایانی می‌کند و مردمان آسان نمیمیرند و نیز کرساسپ را برای کشتن آزی دهاك از خواب دیرین خود بیدار میکنند .

باری هزارهٔ سوشیانس فرا میرسد . او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخرالزمان است ، دست بکار اصلاح امور میزند و زمینه رستاخیز را فراهم میسازد .

این پیشگوئی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی میشود . در دین زرتشت عمر دنیا بدوازده هزار سال تخمین زده شده است ، ۲ مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروائی میکند . سه هزار سال اول را دنیا بحالت مینوی در خاموشی و آرامش میگذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است . در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) ترجمهٔ بهرام گور انکلسریا (در دوم ص ۳٤) راجع به پیدایش روشنان (ثوابت

1–J.Darmesteter, Étud es Iraniennes, II, p. 208–210

2–W. Jackson, Zoroastrian Studies, N. Y.1928, p. 111 – 115 .

و مطلق ستارگان) مینویسد : « ۱۷ - تا آمدن ایبگت ۱ ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمیرفتند و با اویژگی زمانه را میگذرانیدند و همواره نیمروز بود . پس از آمدن ایبگت ، به روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند . »

با پدید آمدن اهریمن ، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت . ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه‌هزار سال تجاوز نکند ۲- سر نه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بنیشت (دوبن‌داده = دو بنیاد) اصلی ، یعنی اورمزد منبع روشنائی بی پایان و دانای بهمه چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی پایان و دارای دانش محدود ، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود . تا سر انجام این زد و خورد بشکست اهریمن پایان میپذیرد . ۳

---

۱ - یعنی مبداء شری‌که نسبت آن با مبداء خیر نه ازقبیل‌نسبت‌میان هستی و نیستی و یا علت‌ومعلول بلکه مانند نسبت میان دو امرمتضادیست که‌در یکدیگر متبادلا تأثیرمیبخشند و بتعبیر دیگر مبداء شری‌که بامبداءخیرباصطلاح پاره‌ای از حکمای‌غرب دارای نسبت اقتطاب **Polarité** میباشد .

۲ - بندهشن درنخستین :«۱۸- و اورمزد به‌گنامینوگفت:زمانی‌راتعیین کن! تااینکه پیکار برای نه‌هزارسال‌باشد . چه او میدانست درین زمان گنامینو ناتوان‌خواهدشد . (۱۹) پس‌گنامینوی نابین و نادان این پیمان را بپذیرفت... (۲۰) اورمزد این نیزبخرد همه‌آگاهی میدانست که در این نه هزار سال ، سه هزار سال همه بکام اورمزد است ، سه‌هزار سال اختلاط(گمیزش) بکام اورمزد و اهریمن هردوباشدو درسه‌هزارسال فرجامین گنامینو از پای درآمده و از زیان او به‌آفریدگان جلوگیری میشود .»

۳ - یشت ۱۳دیده‌شود . در مینوخرد(درهفتم‌ص۴۳ چاپ اوروتهمورس انکلسریا) مینویسد :«۷- مینوی‌خرد پاسخ‌کرد (۸) که: اورمزد آفریدگار این دام ودهش‌وامشاسپندان و مینوخرد را از روشنائی خویش‌وباآفرین‌زمان‌بیکران بیافرید . (۹)زیراکه زمان‌بیکران، بی‌پایان ، بی مرگ ، بی درد و گرسنگی ناپذیر و تشنگی ناپذیر و بی‌ضداست‌که تا همیشه و تاابد هیچکس نمیتواندآنرا از انجام‌کار خود باز دارد.

«۱۰ - واهریمن‌خبیث دیوان و نابکاران و نیز جادوان‌رااز مقاربت‌غیر

بقیه درصفحهٔ ۱۲

تا زمانیکه این پیکار بپایان نرسیده است ، اورمزد نمیتواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسره تغییر دهد . ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد ، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگوئی میباشد .

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگوئی هائی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است.۱ و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زرتشت نامه و جاماسپ نامه و کتاب های دیگر با کمابیش تغییراتی بشرح اغلب این وقایع بر میخوریم .

اما در اینکه متن کنونی همان نسخه اصلی « وهومن یسن » بوده باشد ، جای تردید است . زیرا در این کتاب از متن وهومن یسن و کتاب‌های دیگر نقل قول میشود ، در اینصورت احتمال میرود خلاصه شرح اصلی باشد . در چنین خلاصه‌ای ناچار باید تکه هائی از کتاب اصلی و نیز قسمت هائی از اوستا وجود داشته باشد . و ظن غالب بر این است که بسیاری از مآخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد .

چون در این کتاب بدقت نظر شود ، دیده خواهد شد که

طبیعی خود بوجودآورد ، (۱۱) و پیمان‌نه‌هزار زمستان‌را در زمان بیکران با اورمزدبست.(۱۲) و تا پایان‌آن‌هیچکس تغییر دادن ودیگرگونه‌کردن‌آن‌نتوانند. (۱۳) وچون‌نه‌هزار سال‌بپایان‌رسد، اهریمن‌ناتوان‌شود . (۱٤) و سروش‌اشوخشم رابزنند ، (۱۵) ومهروزمان بیکران ومینوی دادگری که هیچکس را نفریبد و سرنوشت وعنایت الهی [بنوبخت] همگی دام و دهش اهریمن را تا آخرونیز دیو آز را بزنند . (۱٦) و همگی دام و دهش اورمزد بی‌ضد ، دوباره چنانکه در آغاز ازجانب او آفریده شده‌بودند بشوند » نیزمجمل‌التواریخ‌چاپ‌تهران. ص ۲۲ دیده‌شود .

۱ ـ محتمل است‌که زندوهومن‌یسن مأخوذ از هفتمین فرگردستوگرنسك باشد که خلاصهٔ آن در هشتمین‌فصل‌دینکرد ـ ۹ وجوددارد. بموجب دینکردهشتم (۱۵ـ۷ر۱٤) همین موضوع در قسمت دوم سپندنسك یعنی سومین نسك اوستای بزرگ مطرح شده است . بعید نیست که نویسندهٔ زندوهومن‌یسن از هردومنبع استفاده کرده‌باشد .

مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسکهای گوناگونی است که بعد ها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیر کننده ای این متن را بسلیقه و یا وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است . ۱ بحدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خللهائی وارد آمده است . این آشفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت بمراتب بیشتر دیده میشود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزی که محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات زیادی در آن دیده میشود ، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس کننده ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است . ۲ راجع به پیشگوئی ها نیز رونویس کنندگان همین آزادی را بخود اجازه داده‌اند . این مطلب از مقابلهٔ چهار دورهٔ ستودگر در زندوهومن یسن با پیشگوئی همین دوره در دینکرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار میگردد .

نکته جالب توجه اینست که گرد آورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشه روان) اسمی بمیان نمی آورد . در اینصورت نباید اشاره بحملهٔ عرب و مغول بکند ، فقط بطور اتفاق اشاره باعراب مینماید .

از مطالب بالا چنین نتیجه میشود که اصل زند یا شرح وهومن یسن در اواخر دورهٔ پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است . زیرا از پادشاهان بعد ساسانی

۱ـ مانند پیشگوئی شاه نعمت‌الله که در هر زمانی با تغییرات کم‌وبیش چاپ میشود و شهرت عامیانه پیداکرده است .

۲ـ بهرام بن‌پژدو شاعر زراتشت‌نامه ، مدعی است‌که‌کتاب خودراازروی نسخهٔ پهلوی بشعردرآورده است. این کتاب در حدود ٦٦٠ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجاکه پس از شرح وحال و معجزات زرتشت‌ناگهان به پیشگوئی میپردازدبنظرمیآیدکه نسخه‌بهمن یشت را ضمیمه میکند.دارمستتر تاریخ تألیف زندوهومن یسن رابین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم‌یاکمی قبل از آن قرار میدهد .

Études Iraniennes, II, 69.

اسمی نمیبرد . گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب بتوسط نویسنده‌ای گرد آوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سر کردگان تورانی مخلوط می‌کند . احتمال میرود که گرد آورنده در زمان چنگیز خان میزیسته، در این صورت نسخهٔ فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخهٔ اصلی اختلاف زمان داشته باشد . اما بنظر نمیآید که از نسخهٔ اصلی رونویس شده باشد ، چون برای پرورانیدن دورهٔ « آهن آلوده » زمان فرمان روائی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل تری بدست استنساخ کننده داده است . قسمت های زند وهومن یسن که از اوستا گرفته شده ، از منابع خیلی قدیمی تر بوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان ساسانی میشود و بی شك با منتخبات کنونی فرق داشته است .

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات ، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دورهٔ فرمانروائی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید میشود . — زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دورهٔ سه حواری خود دارند . ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق میاندازند و هنوز چشم براه هستند . اما از روی سنواتی که در زند وهومن یسن آورده شده ، چندین بار است که این هزاره‌ها بسر رفته است .

چنانکه قبلا اشاره شد ، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم ، مدت وجود عالم به دوازده دورهٔ متساوی تقسیم شده . در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هریك از این دوره ها هزار سال است . جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم بندی وجود داشته باشد . هر یك از این دوره ها در زیر تأثیر یك ستاره میباشد که ظاهراً نمایندهٔ ایزد است . از این شالده ساختمان اولیهٔ دنیای مزدیسنا در اوستا نشانیهائی باقی است [۱] و باین وسیله میتوان آنرا دو باره برقرار کرد .

۱ــ احتمال‌قوی میرودکه‌درین تقسیم بندی‌ادوار خلقت ، سعی‌نموده‌اند واحدزمان فلکی‌را بر اساس‌حرکت‌رجعی اعتدالین‌قرار بدهند. تقریباًدر۲٦۰۰۰ سال نقطهٔ اعتدال ربیعی سرتاسر محیط فلك ممثل را می پیماید،درصورتیکه‌این

بقیه در صفحه ۱۵

بعقیدهٔ دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیدهٔ مختلف ناشی میشود :

۱ – در متن کتاب ذکر میشود که پیکار بزرگ باید در پایان هزارهٔ زرتشت اتفاق بیفتد . درین کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد ، از اینقرار هیچ گونه شرارت و بدی در هزارهٔ جدید که دورهٔ هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروائی دیوان پیش از خاتمهٔ هزارهٔ زرتشت خواهد بود . – چنین عقیده ای را نویسندهٔ متن اصلی اوستائی اظهار داشته است که فقط دورهٔ کوتاهی برای فرمانروائی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزارهٔ زرتشت نابود بشوند . و در آن زمان بوقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دو باره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است .

۲ – هجوم نژاد دیوان و لطماتی که میرسانند ، زمانی بوقوع میپیوسته که هزارهٔ زرتشت خاتمه یافته بوده . هوشیدر به دنیا میآید و چون سی سال از عمرش میگذرد ، بهرام ورجاوند متولد میشود و او نیز در سی سالگی لشکر کشی کرده مهاجمین را ریشه کن مینماید . – چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰ – ۵۷۰ میلادی در دورهٔ

حرکت رجعی دائمی و یکنواخت بوده باشد ، انحنای محیط فلك ممثل طبق معادلهٔ مخصوصی تغییر میپذیرد که محاسبهٔ آن درست معلوم نیست . مدت رجعت نقطهٔ اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال میباشد وممکن است بعلت های سماوی تغییر بنماید . در اینصورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰۰ سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هر کدام دوهزار سال است تقسیم میگردد و درین مدت نقطهٔ اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می پیماید . کشف حرکت قهقرائی اعتدالین را به مُنجم یونانی هیپارخوس Hipparque اهل نیقیه Nicée که ۱۲۸ سال قبل از میلاد میزیسته نسبت میدهند . ولی احتمال قوی میرود که این حرکت ظاهری قهقرائی نقطهٔ اعتدال ربیعی در زمانهای خیلی پیشین بتوسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان بشمار میروند . ولیکن در متن زند وهومن یسن تصریح شده و مینویسد : « دهمین صد سال » بعلاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره ها به هزار سال نمیرسد .

پادشاهی آشفتهٔ هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده اند و رشادتهای سردار سر شناس ایرانی ، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است . این مستنسخ انتظار پایان فرمانروائی دیوان را فقط برای يك قرن داشته است .

۳ - در جای دیگر ذکر میشود (در نهم - ۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد : یعنی ۸۰۰ سال پس از هزارهٔ زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزارهٔ خودش . در این صورت دورهٔ فرمانروائی دیوان هشتصد سال به تأخیر میافتد و پشوتن که آرایندهٔ دین میباشد ، در پایان هزاره ظهور نمیکند . جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد . اما مدتهاست که از هزارهٔ زرتشت میگذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است .

اشکال دیگری که باید حل شود ، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت میباشد که بطور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد حدس زده اند و هر کدام دلایلی می آوردند ۱ طبق محاسبهٔ تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق میکند . از اینقرار ظهور سال ۳٤۱وظهور هوشیدر ماه سال ۱۳٤۱ و ظهور سوشیانس ۲۳٤۱ میلادی اتفاق میافتد . بموجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد ۲ . مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلسریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را میشود به ۸۶۰۰

1–W. Jackson , Zoroastrian Studies, p .17–18.

۲–دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت میتوان آوردهمانا زبان اوستا است که بمراتب کهنه‌تر از هزار سال قبل از میلاد بنظر میرسد . سرود های قسمتهای کهنهٔ اوستاهمزمان سرودهای ویدا Védas میباشد و بزبانی نوشته‌شده که بسیار نزديك به سانسکریت وید ها است:

E. Burnouf , Journal Asiatique , 4e Série , t,IV , 493 et Suiv . ; V , 120

بعلاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی واشکانی و ساسانی رخ داده‌است. بقول بیرونی ومسعودی اردشیر پاپکان برای انصراف عامه از نزدیك شدن پایان هزارهٔ زرتشت تاریخ را مغشوش کرد ومدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را برخلاف حقیقت کوتاه‌تر ازآنچه که بود وانمود کرد .

سال قبل از میلاد تخمین زد ۱ . اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دورهٔ عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین میباشد .

بهر حال سنوات هزاره هائی که درین کتاب آمده هیچ کدام با حقیقت تاریخی وفق نمیدهد و یا دوره ها مطابق قانون دیگری محاسبه میشده است . فقط چیزیکه مهم است ، قسمت عمدهٔ این کتاب شورش ایرانیانی را که پایبند بدین زرتشت بوده‌اند در زیر تسلط بیگانگان و اهریمن نژادان بخوبی نشان میدهد . همان شورشی که بعد ها به انواع گوناگون تحلی کرد و در نتیجه نویسندگان ، شعرا و سرداران و فرقه های گوناگون مذهبی در ایران بوجود آورد . زند وهومن یسن نیز تکه ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد .

***

بنظر میآید که افسانه پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است . چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز میباشد . در زمان های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه سرایان تأمین و بر آورده میشده ، امروزه بخصوص علمای اجتماع وهنرپیشگان ونویسندگان این وسیله را در دست گرفته و بدلخواه خود و یا بموجب مقتضیات روز آنرا بکار میبرند .

گذشته از احکام و شرایع دینی قوهٔ تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکار ناپذیری دارد . انسان عموماً نظر بگذشته و آینده دارد ، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان میباشد و در بهبود این درد ها ، همواره چشم امید و انتظار به آینده است . مجموع آرزو های توده را

۱ــ در حدود ۷۱ سال و نیم نقطهٔ اعتدالین یکدرجه سیرقهقرائی میکند، بطوری‌که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین دربرج سابق میافتد. بموجب اسناد پهلوی که دردست است.در زمان زرتشت نقطهٔ اعتدالین دربرج ثور بوده وکبیسهٔ نوروز از زمستان شروع میشده واکنون دربرج حمل میباشد وکبیسه از ۱۳ آوریل شروع میشود، پس از محاسبهٔ دقیق نجومی بدست میآید که از زمان زرتشت تامیلاد ۸۶۰۰ سال میگذرد .

زمانی خیالپرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدین وسیله شالدهٔ آینده را میریزند . یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آنرا راهنمائی میکنند . باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمیشود . چه بسا اتفاق میافتد متعصبین افکار و آرزو های توده را با منافع خود توافق داده مطابق افکار مذهبی خود میپرورانند . از این لحاظ پی بردن بسر چشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است . اعتقاد بوجود يك قائم که در آخر دنیا باید بنحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایهٔ ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است [۱] به طوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سر چشمهٔ آن کجا است .

با اشاره ببعضی اسناد و مدارك که در مذاهب دیگر راجع باین موضوع وجود دارد قضاوت را بخواننده واگذار میکنیم . بمناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون ، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکلر و تحقیق در بارهٔ داستانهای باستانی قابل توجه باشد . ـ زیرا این عقیده یکی از آرزو های مبهم و دیرین بشر است و عجبی نخواهد بود اگر می‌بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآیندهٔ بهتری بوده است . انسان نه تنها می‌خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد ، بلکه مایل است منشاء کار هائی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده ، آراء و عقاید و تعصبهای خود را بوسیلهٔ دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند . عامل عمدهٔ این عقیده ایمان است . بهمین مناسبت این پیشگوئی

۱ـ علاوه برکتاب مجعول خنوخ Hénoch (باب ۳۶ـ۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد بوجود مسیح‌صریحاً ذکرشده است. کتابهای زیر دیده شود :

Ipuir writings . Gardener , Wisdom lit . of the Egyqt . Chester Beatty, Le Codex de papyrus.

در اغلب ادیان مقام خاص و مبهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده ، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیهٔ خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده ۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است .

در اینکه اصل زند وهومن یسن خیلی مختصر تر و مانند ادبیات اوستائی افسانه آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دورهٔ « آهن آلوده » در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آیندهٔ آن آنقدر اظهار بدبینی نمیشده ۲ . طبیعی است که قسمت عمدهٔ این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت بدست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سر بستهای از حملهٔ مغول در بر دارد.

لیکن جنگ دو قوهٔ متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی

۱ــ در پیشگوئی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه اورمزد به ایران است که در خوانیرس ، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار میکند : « ایرانی که من آفریدم ! » تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران میباشد که چشم وچراغ عالم است و بموجب افسانهٔ زیرکانهای این اصلاح بدست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب ارمیاء نبی باب هفتم خداوند اسرائیل میگوید : « ۲۰ــ بنابراین خداوند یهود چنین میگوید: اینك خشم وغضب من براین مکان برانسان وبربهایم وبردرختان صحرا وبرمحصول زمین ریخته خواهد شد وافروخته شده خاموش نخواهد گردید... » در ترجمهٔ فارسی بحارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) مینویسد : « بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستیکه قصاص من در خصوص بندگانم پیش ازآنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاك بکنم هرکه راکه میخواهم و هدایت بکنم هرکه را که میخواهم .»

۲ــ مسیحیان نیز یکرشته پیشگوئی هائی که علامات وحشت دورهٔ آخر زمان راشرح میدهد زیر عنوان: **Les terreurs de l'An Mille** دارند که میبایستی درهزارمین سال بعداز عیسی اتفاق افتاده باشد. پیشگوئی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آیندهٔ بشر شده کتاب « I Ging ای گینگ » چینی است که ر . ویلهلم ترجمه نموده است :

R. Wilhelm , Das Buch der Wandlungen :

علاوه بر **Oracles** یونانی و رومی پیشگویان قدیم وجدید مانند ، شودنبورگ **Swedenborg** ونستراداموس، فلاماریون، ولز **H.G. Wells** کایزرلینگ **H.Keyserling** ، اشپنگلر وغیره هرکدام بطرز خاصی پیشگوئیهائی راجع بآیندهٔ بشر نمودهاند .

و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است . و بهمین مناسبت ، اعتقاد به دو اصل متضاد دست - آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حملهٔ سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است . وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوهٔ شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فایق گـردد نتیجهٔ منطقی است که ازین اعتقاد ناشی میشود .

ازین گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمد ها را پیش بینی مینماید . از جمله پهلوانان بیمرگی که درین انتظار میباشند ، مانند کرساسپ پهلوان خفته که مقدر است در آخـر زمـان بیدار شده ضحاك را بکشد . هم چنین باز ماندهٔ نطفهٔ زرتشت در دریاچه کیانسیه یا فرزدان که بتوسط ۹۹۹ ، ۹۹ فروهر اشو نگاهداری میشود تا بموقع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان بوجود بیایند .

مطلبی که این معجزات را تأیید میکند ، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر میباشد . از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عالم میشود ، روش عالم بموجب تأثیر ستارگان و سیارگان قبلا مقدر و معین شده است . تغییر در روش عالم متصور نیست ، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسپ آگاهی) است ، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگوئی میباشد . لیکن در وقایع آینده نمیتواند دخالت بکند ، چنانکه از بـاب سوم همین کتاب بر میآید : زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان میکند و اورمزد بپاسخ میگوید : « چون مقدر است که تو بدست توربراتروش کشته بشوی ، لذا اگر ترا بیمرگ بکنم ، طبعاً توربراتروش کشندهٔ تو نیز بیمرگ میشود و این بر خلاف مدار روزگار و تقدیر است . » یا بعبارت دیگر : تغییر سر - نوشت ممکن نیست ۱ . سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود

---

۱ ـ مثلی است بزبان پهلوی که «بخت مدسپوختن نشاید» (مرگ آمد درنگ را نشاید). ونیز [illegible] . ونیز رجوع شود به :

Casartelli, phil. Relig. du Mazdéisme sous les Sassanides, pp. 4-5-28.

را به زرتشت انتقال میدهد و او آینده را در آن می‌بیند و متقاعد میشود .ـ از اینقرار بموجب شرایط بالا ، پیشگوئی سر ـ نوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان بدست اشخاصی که وظیفهٔ هر یك قبلا تعیین و پیش بینی شده رخ بدهد ، بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد . لذا چنانکه ملاحظه میشود . پیش‌بینی برای وقوع چنین پیش‌آمد هائی در دین زرتشت رعایت شده است ، بطوری که در وحدت فکر اساسی پیش‌گوئی خللی وارد نمی‌آورد .

البته امید آنقدر گرانبهائی مانند پیشگوئی : « زند وهومن یسن » استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده اند . لیکن چیزی که قابل توجه است ، وحدت فکریست که این پیشگوئی در دین زرتشت نشان میدهد و در سایر ادیان وجود ندارد . اشاراتی که سایر مذاهب باین موضوع میکنند ناشیانه و اشتباه آلود است . در توراة و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود میباشد . و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان میدهد ، بطوری که ثابت میشود که این افسانه مهاجرتی است . زیرا استخراج کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربط منطقی میباشد . از این قبیل است پیشگوئی مکاشفهٔ یوحنای رسول (باب بیستم ۲ - ۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را بیاد می‌آورد . در صورتی که متن این کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری شده است . ازین موضوع چنین بدست می‌آید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم میباشند ، این فکر را از دین زرتشت گرفته‌اند . بلکه بطور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیشگوئی بوجود آمده‌اند . ۱

بعقیده نیبرگ نکتهٔ قابل توجه آنست که هر چند در کلیهٔ

1 - L. Gordon Rylands, Did Jesus ever live ? 1935.
راجع بموضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران بکتابهای زیر مراجعه‌شود:
L. H. Mills, Our Own Religion in Ancient prsia.
Söderblom. La Vie future, p.255-260.

مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است ، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را بوسیلهٔ ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند . مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند . فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردند به درام کونی که در نتیجه آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد ، فقط آنها مسئله معاد را بصورت دقیق حل میکنند . مثلا در انجیل متی (باب بیست و چهارم - ۳۶) میگوید : « اما از آنروز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من وبس . » ۱ این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است : یعنی چشم براه یك رشته پیش آمد های فاجعه انگیز میباشند که بطور حتم بوقوع می‌پیوندد . اما دنبالهٔ آن تعیین نشده است . در تعقیب این پیش‌آمدها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که بحساب هر کسی رسیدگی میشود . رویهمرفته یکنوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق‌العاده علاقمند است و شدیداً حس میکند که وظیفه‌ای را عهده‌دار میباشد .

وقایع راجع بمعاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است . محتمل است که زرتشت دادگری شخصی و مسئولیت فردی را در درام آخری در نظر گرفته باشد ، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود میگیرد . شاید تاریخ مذاهب فکر یك درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم میشود و بموجب یکنوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان میپذیرد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون مذهب زرتشت است . سرانجام این درام را بطور محقق تماشا کنندهٔ بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش بینی شده است . و کسی که وظایف دینی خود را بطور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون بیم و

۱ - درحاشیه حلیة‌المتقین مجلسی ۱۳۱٦ ص ۵۰ مینویسد: «...بدانکه وقتی‌برای ظهور آنحضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر میشود و بحدیث حضرت صادق ع هرکه تعبیر وقت‌نماید خود را درعلم غیب با خداوند شریك‌کرده.»

هراس ، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیبا پرستی نیست شرکت بکنند. ۱

جای تعجب است که دکتر وست بر خلاف معمول با نظر سطحی « زند وهومن یسن» را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است تا نشان دهد این کتاب مجعول و از سایر مذاهب اقتباس شده است . اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می باشد ، باضافه گویا مترجم تا اندازه‌ای تعصب بخرج داده است . برای اثبات این مدعا نکات اسنادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدانها اشاره خواهد شد ، خود بخود اغلب ایرادات را بر طرف خواهد کرد . مثلا علامات و اتفاقاتی که در زند وهومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط باتفاقات زمان مغول و سلجوقیان است در توراة و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد . یا از جمله لغت « کرسانی » اوستائی که دکتر وست « کلیسا » حدس زده است . (در سوم - ۲۶).

هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملا برای تاریخ مذاهب روشن نشده است ۲ ، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود

1- H . S . Nyberg, Journal Asiatique ' , t, ccxix, 1931 pp . 30-31.

۲ ــ تأثیر عقاید زرتشتی درمذهب یهود بخوبی مشاهده میشود، « جای تردید است که‌یهوه خدای قمری یکی ازقبایل گمنام سامی محتملاخدای بزرگ جهان دورهٔ بعدازهجرت یهود بشمار نمیرفت مگر تحت تأثیرآهورامزداکه‌قرنها پیش از اشعیاء نبی خداوند بزرگ جهان‌بود.»

A. H. Krappe , La Genèse des Mythet , p 246.

« یهودیان باایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیداکردند . قسمتهای توراة که‌پیش از اسارت قوم یهود تنظیم‌شده بکلی ازاثر فلسفهٔ ثنویت فاقد میباشد ، شیطان محققاً در نوشته های‌بعدازهجرت ظهور می‌نماید. ابتدا مردد و بعنوان تهمت زننده است (زکریاء نبی ــ۳) بعد بعنوان دشمن بزرگ بشریت وکسیکه مرگ رادر دنیا فرستاد معرفی میشود . بالاخره درانجیل نه‌تنها نام‌شیطان در هر صفحه آمده است ، بلکه طبقه بندی برای دیوان قایل میگرددکه بفرمان پیشوای‌خودمیباشند. یعنی‌خودضدیااهریمن

بقیه درصفحه ۲٤

و مانی واسلام انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همهٔ دنیا را باز اصلاح خواهد نمود . معهذا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند . مثلا یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند در صورتی که در اسلام ظهور میکند ، یعنی امامی که غایب است بموقع ظاهر میشود و دنیا را پس از آنکه پراز ظلم و جور شده پر از عدل و داد مینماید . یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که بر گزیده شده (کتاب اشعیاء باب شصت و یکم - أ) ۱ در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند . نزد یهود هجوم یأجوج و مأجوج ، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنائی Apocalypse و پیغمبر کذاب . نزد زرتشتیان مار ضحاك (که همان Antéchriste عیسویان و دجال ۲ مسلمانان است .) نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود : نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل ، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است . و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند . ولیکن اسلام همهٔ این وظیفه را بعهدهٔ عیسی نمیگذارد و کار گشائی بدست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است . ۳

نتیجه روشن است . » همان کتاب صفحه ٦٥ــ ٦٦ . و نیز رجوع شود بکتاب های زیر :

J . Scheftelowitz' Die Altpersische Religion und des Judentum, Giessen, 1920،Bökln, Die Verwandtschaft der Jüdisch- Christlichen mit der persischen Eschatologie, Göttingen , 1902.

(1) Margoliouth' On Mahdis and Mahdiism, 1915 .

۲ــ بنظر میآید لغت دجال تحریفی از دروج پهلوی است که بمعنی‌ضد اشوئی‌ونام دیو ماده‌ای است که فریبنده و دروغگو میباشد . گویا خردجال‌نیز یکنوع تحریف « خر سه پا » از افسانه‌های اساطیری زرتشتی است . (بندهشن بزرگ وروایات هرمزدیار فرامرز ، بمبئی ۱۹۳۲ ص ۹۷).

۳ــ بنابر عقیدهٔ‌اسمعیلیان‌قبل ازظهور قائم سه امام مستور خواهندآمد. این سه امام مستور نمونه‌ای از سه‌پسر زرتشت میباشند.

گرچه مانی معتقد برستاخیز جسمانی نیست ، ۱ ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده مند است زمانی میرسد که شر از دنیا بر میخیزد و تاریکی از روشنائی مجزا میشود و دنیا بحالت اول خود بر میگردد . مطالب بالا از اعتقاد به « سه زمان » ناشی میشود که بی شباهت بعقیدهٔ زرتشتیان نمیباشد .

(۱) - دورهٔ نخست ، زمانی که روشنائی و تاریکی کاملا از یکدیگر جدا بوده‌اند ، (۲) دورهٔ میانه ، زمانی که در اثر تهاجم قوای تاریکی بروشنائی با هم مخلوط میشوند و (۳) دورهٔ فرجامین ، زمانی که روشنائی و تاریکی دو باره کاملا از هم جدا میگردند و تا جاودان همینطور میمانند ۲.

در قطعهٔ شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنین‌گراد . » پرسش هائی راجع بآخر زمان و علامات آن میشود . گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده ، ولی چنین بدست می‌آید پیروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد . تکه هائی از کتاب « شابو هرگان » مانی وجود دارد ، در آنها اشاره بظهور مانی نمیشود ولی از قراینی چنین برمیآید که انتظار ظهور عیسی را دارند .

در « شابو هرگان » ترجمهٔ مولر Müller نام « خرد - شهر ایزد » آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند . جاکسن معتقد است که بی شك عیسی باین لقب نامیده شده . در قطعات پهلوی لنین‌گراد اشاراتی به « آمدشنیه ییشو زندگر » و در جای دیگر « مردان پوسر» شده است .

وقایعی که مصادف با ظهور میشود ، عبارتست از علامات شگفت انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال بر آمدن « خرد شهر ایزد » میباشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد بدنیا می‌آورد . فرشتگانی از شرق و غرب بفرمان او فرستاده میشوند و بهمهٔ اهل دنیا پیام میفرستند . اما اشخاص شرور او را انکار

۱ ــ مردان فرخ ، گزارش گمان‌شکن ، چاپ تهران ۱۹۴۳ ، ص۴۷ .

2– W. Jackson, A Sketch of the Manichaean Doctrine Concerning the Future Life .

میکنند و کاذب میشمارند . از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروز گر آسمانها و زمینها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود میآورند .

در بارهٔ اعتقاد ایرانیان به قائم دو کتاب مهم یکی بقلم دار مستتر و دیگر ادگار بلوشه ۱ وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران میباشد که در اینجا از موضوع ما خارج است . دو دانشمند نامبرده کوشیده‌اند پیشگوئی های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه بنمایند و بخصوص وقایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار بدهند .

ادگار بلوشه ، در کتاب خود سر چشمهٔ اعتقاد بوجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است (ص ۱۲۶) مینگارد : « تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام ، از حدود چین گرفته تا سواحل دور دستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد می شود ، تولید انقلابات بیشمار کرده است ، از عکس‌العمل اعتقاد ایرانی بظهور قائم بر ضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن بر انداختن اعتقاد بوجود قائم بوده است . »

***

از کتاب « زند وهومن یسن » نسخ متعددی به پازند و فارسی وجود دارد ، ولی چنین بنظر میرسد که نسخه پهلوی نسبةً از نسخه های بالا اصیل تر مانده است . در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی دان دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی بانگلیسی ترجمه کرده است . ۲ ولی متن کنونی

1 - J. Darmesteter, Le Mehdi depuis les Origines de L,Islam jusqu,a nos jours. E. Blochet, Le Messianisme dans L,Hétérodoxie Musulmane.

راجع بمقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود :

Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology; Goldziher, Islamisme et Parsisme.

2- S. B. E Vol 5 . Pahlavi Texts , (PartI) E . W. West. p 189 - 235 . Oxford, 1880 .

بر اساس صحیح ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گورانکلسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی بطبع رسانیده است. ۱ در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به دیوان» وجود دارد که عیناً نقل میشود و نیز قسمتی از «جاماسپ نامه» و «زرتشت نامه» که نسبت مستقیم با پیشگوئی های زند وهومن یسن دارد در دنبالهٔ کتاب افزوده میگردد.

این کتاب حتی المقدور بطور تحت لفظی ترجمه و بفارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده میشود و اسنادی که راجع بموضوع کتاب است در حواشی نقل میگردد. جملاتی که در قلاب [ ] گذاشته شده ظاهراً تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده اند و قسمت هائی که در هلالین ( ) گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود.

گر چه بواسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن با الفبای صدا دارلاتین چاپ میشد، ۲ ولی از آنجا که وسایل طبع

1- B. T. Anklesaria, Zand - î Vohûman Yasn, Bombay, 1919

۲ـ نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شد[illegible] ای ضبط متن های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است، بلکه لهجه ها[illegible] ای بومی ایرانی رانیز نمیتوان بااین حروف ضبط کرد. حتی برای[illegible] لی نیز شایسته نمیباشد. مثلا یکنفر چك یافرانسوی میتواند فارسی[illegible] زبان خود بنویسد واگر آنرا بهمزبان خودبدهد که فارسی نداند آن[illegible] ادر است متن‌فارسی رابی‌غلط بخواند. ولیکن اگرزبان چك‌یا فرانسه را بحروف، فارسی بنویسند و به یکنفر فارسی زبان بدهندکه ازین زبانها با اطلاع باشد، غیر ممکن است که بتواند آنرا بی غلط بخواند. فارسی معمولی را نیزنمیتوان با تلفظ کامل ودقیق با حروف کنونی نوشت و بهمین علت فارسی نوشته و زبانی دو زبان جداگانه شده است. مثلا: «رفتم وبهش گفتم» را باید معرب وبشکل ساختگی: «رفتم وباو گفتم.» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی باتفریح یا فرنگی مآبی و یا تقلید ندارد. غرور ملی رانیز جریحه دار نمیکند، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند: میخی، پهلوی و اوستائی‌اختراع صددرصد ایرانی نبوده، چنانکه حروف فارسی‌کنونی اختراع

بقیه درصفحه ۲۸

فراهم نبود ، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانیکه مایل باشند مطالعهٔ دقیق بنمایند باید به نسخهٔ اصل مراجعه کنند.
در خاتمه سپاسگزاری خود را بدانشمند فرزانه آقای بهرام گور انکلسریا که از هرگونه کمك و راهنمائی در ترجمه این متن باینجانب فرو گزار نکردند تقدیم مینمایم .

ص. هدایت

ایرانی نمیباشد وبه تناسب موقع بااحتیاجات خود وفق داده‌اند . امروزه هم بی آنکه لازم باشداختراع تازه‌ای درخط فارسی بکنند، باید حروف‌فارسی بصورت الفبای لاتینی بسیارساده وبا حروف صدادار باشدتابتوان تمام‌مشخصات زبان را با آن ضبط کرد .

(بخش - ۱)

زند[1] وهومن یسن

(۰) « به خشنودی دادار اورمزد به افزونی ، افزونی‌دار، درخشندهٔ فرهمند و امشاسپندان[2] ! آفرین ویژه[3] بر دین بهی مزدیسنان[4] ! تندرستی و دیر زیوشی[5] و آباداتی او را باد که این برایش نوشته میشود ؛ »[6]

در نخستین

(۱) چنانکه از ستودگر[7] پیداست : زرتشت از اورمزد انوشگی[8] خواست . (۲) پس اورمزد خرد هرویسپ آگاه[9] را به زرتشت نمود . (۳) او بن[10] درختی بدان بدید ، که چهار شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی پولادین

۱ـ تفسیر. ۲ـ فرشتکان مقرب اورمزد که مقدس و بیمرگ میباشند و عده آنها هفت است . ۳ـخالص ــ بی‌آلایش . ٤ــ مقصودزرتشتیان پرستندهٔ اورمزد هستند که بهدینان نیز میگویند، مقابل آن‌دیویسنان یعنی‌دیو پرستان میباشند . ٥ــ طول عمر. ٦ــ این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسیکه دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است . ۷ــ بموجب دینکرد این کتاب اولین مجموعهٔ ادبیات مزدیسنان بوده است . در روایات دومین کتاب محسوب میشود . ۸ـ بیمرگی ـ زندگی جاودان در فارسی جدیدلغات نوشدارو (انوش‌دارو) و نوشیروان (انوشه روان) ازترکیبات انوش یا انوش میباشد. ۹ــ آگاه و محیط بهمه چیز **Omniscient** .
۱۰ـ ته ـ بدنه ـ پایه ـ تنه .

و یکی از آهن آلوده [۱] . (۴) پس او پنداشت که (این‌را) بخواب دید . (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد ، گفت که : « خدای مینویان [۲] و گیتیان [۳] بمن نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود . »

(۶) اورمزد به سپیتامان [۴] زرتشت گفت که : « آن درخت یك بن که تو دیدی ، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم . (۷) آن چهار شاخه ، چهار هنگامی است که می ـ رسد . (۸) آن زرین ، آنست که من و تو گفتگوی [۵] دینی کنیم ، و گشتاسپ شاه [۶] دین بپذیرد ، و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری بدور شده در روش نهانی [۷] باشند . (۹)

۱ـ گومیخت = اختلاط دوناجنس ـ ناویژه ـ ضد لغت آمیخته که اختلاط دو همجنس میباشد = ریم‌آهن . ۲ـ لاهوت . در کتابهای فلسفی و عرفانی دورهٔ اسلامی به تعبیر های : عالم معنوی ـ عالم امر ـ عالم‌غیب(جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است . ۳ـ ناسوت یا عالم خلق ـ عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتابهای بعد از اسلام ترجمه شده است . ٤ـ بموجب بندهشن (درسی ودوم ـ ۱) نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است . ٥ـ در متن همپرسه آمده (هم پرسش) مشورت ـ گفتگو ، Interview. ٦ـ در زمان سلطنت گشتاسپ ، زرتشت به دربار اورفته و اوستائی که روی ۱۲ هزار پوست گاو بخط طلائی نوشته شده بود عرضه‌داشت. گشتاسپ بدین زرتشت گروید و آتشکده‌هائی بنا نهاد . این اتفاق درسی‌امین‌سال سلطنت گشتاسپ رخ میدهد و چهارمین هزاره آغاز میگردد. ۷ـ یعنی مخفی شدن بصورت آدمی یا جانوران . دارمستتر درزنداوستا جلداول‌ص۹۰ یادداشت میکند : «بشکل مخصوص‌دیوان و نه آدمیان ، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر بخودمیگیرند.» سپس از شرح پهلوی‌نقل می‌کند : « آنهائیکه قادر به نامرئی کردن کالبد خود میباشند . او (زرتشت) کالبدشان را شکست، آنهائیکه نمیتوانستند نامرئی شوند خودشان راشکست(نابود کرد.) شکستن‌کالبد عبارت ازاینست که ازین لحظه ببعد که‌شکل دیوان را پذیرفتند نمیتوانندآزار برسانند،چنانکه کنون که‌بشکل جانوران‌وآدمیان‌میباشندنمیتوانندزیان‌برسانند.» درکارنامهٔ اردشیرپاپکان در نخستین‌ـ٦ نهان‌روشی در موردساسان بکاررفته‌است،

آن سیمین ، خداوندی شاه اردشیرکی [۱] است . (۱۰) و آن پولادین ، خداوندی انوشه روان خسرو پسر کواد [۲] . (۱۱) و آن از آهن آلود ☆ (هنگام) فرمانروائی بیدادانهٔ دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم است [۳] ، چون دهمین صد سال [۴] تو بسر رود ، ای سپیتامان زرتشت ! »

در دوم

(۱) به زند وهومن یسن [۵] ، خرداد یسن و آشتادیسن پیداست ، که یکبار گجسته [۶] مزدك پسر بامداد ، دشمن دین پیدا آمد [۷] ، تا مردمان را دشمن دین یزدان کند . (۲) آن انوشه روان خسرو پسر کواد [۸] ، خسرو پسر ماویداد ، نوشاپوهر پسر داذ اورمزد ، دستور آذرپاذگان ، آذر فرنبغ راستگو و

۱ ــ اردشیردرازدست هخامنشی. ۲ــ خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد. ۳ ــ در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد ، در جاماسب‌نامه دیوان‌ژولیده موی‌اعراب‌رامعرفی‌میکند: «۲۸ ــ از آن‌فراز ایشان خودبخود افتند و یکدیگر را تباه کنند.پس‌تازیان ژولیده موی‌ازتخمهٔ خشم بیایند ، باندك زور و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتادو دو سال و نه‌ماه و هفت روز و چهار زمان‌فرازگیرند.»جاماسب نامه چاپ رم ۱۹۳۹ دربانزدهم . ٤ــ در متن دهمین صد زمستان‌آمده است. ٥ــ شکی نیست‌که زند بمعنی ترجمه از پهلوی است . این‌مطلب قابل‌توجه میباشد زیرا خرداد واشتادیشت وجود دارد ، ولی در آنها اشاره به مزدك‌نمیشود . ٦ــ ملعون‌ضد خجسته است‌و درموارد اهریمن‌و اسکندر و افراسیاب و ابالیش استعمال شده‌است . ۷ــ دربندهشن بزرگ‌(چاپ انکلسریا در ٣٤ ــ ۲۷ ص۲۱٥) مینویسد : «درپادشاهی‌کواد ، مزدك بامدادان به پیدائی آمده ، داد (آئین) مزدکی نهاد ، کواد را بفریفت و شیفته کرد ، فرمود ، زن و فرزند و خواسته بهمه و همگی باید داشت . و دین مزدیسنان را از کار بازداشت ، تا انوشه‌روان خسرو پسرکواد فرواکی آمد ، (بسن‌بلوغ رسید) و مزدك را بکشت و دین مزدیسنان بیاراست و آن خیونان (هونها) که همواره بایرانشهر تاخت و تاز میکردند سرکوبید و راند و ایرانشهر رابی‌بیم کرد. » ۸ــ خسرو پسر قباد میباشد .

آذرباذ ، آذرمهر ، و بخت آفرید [۱] را به پیش خواست . (۳) او از ایشان پیمان خواست [۲] ، که : « این یسنها را نهان مدارید ؛ و جز به بستگان خود زند میاموزید [۳] . » ✿ (۴) ایشان بخسرو پیمان کردند .

در سوم

(۱) به زند وهومن یسن پیداست [۴] ، که زرتشت دیگر بار از اورمزد انوشگی خواست . (۲) او گفت ، ([او زرتشت میباشد]) : دادارا ! میان آفریدگان تو من پرهیز کارتر و کارگر ترم ، اگر چون درخت : جوید بیش [۵] ، گوکپتشا [۶] ، پوشت

۲ــ داد هرمزد وآذر فرنبغ نام مفسرین است . آذرباد وبخت آفرید در ادبیات دینی پهلوی سرشناس میباشند .در هفتم بند٦ همین کتاب نام داد اورمزد آمده است . ۲ــ در متن فارسی ازاین پیمان ذکری نمیشود ، اما مینویسد که خسرو پیامی بمزدك فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرسش‌هائی که از طرف انجمن موبدان ازاو میشودپاسخ بدهد و در صورتیکه نتواند از عهدهٔ جواب برآید کشته شود . مزدك پذیرفت از او ده مسئله دینی سؤال شد . مزدك بیکی ازآنها نتوانست جواب بدهد وشاه فرمان بکشتن او داد.

۳ ـ متع متشابهی به زرتشت راجع بمتن اوستا شده است . رجوع شود بهخرداد یسن ــ ۱۰. ٤ــ از جملهٔ بالا چنین بدست میآید که متن فعلی تفسیر اصلی نمیباشد بلکه خلاصهٔ آنست . نسخ خطی پازند از این فصل شروع میشود . ٥ــ یا : ونئی‌هرویسپ تخمك (درخت همگی تخمها) نام درخت افسانه‌ای است که در دریاچهٔ : وروکشا میباشد و از تخمهٔ آن همه گیاه‌ها روئیده‌اند . نام دیگرآن : جوید‌بیش یعنی رانندهٔ دردها (بند هشن دیده‌شود).

٦ ــ اگریرث پسر پشنگ برادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می شود . در مینو خردبسان جانور اساطیری معرفی شده :« (۳۱) گوپتشاه به‌ایران‌ویج اندرکشور خوانیرس میباشد ، (۳۲) و ازپای تا نیم ــ تن گاو وازنیم‌ــ تن‌تازبرمردم ، (۳۳) و همواره بکنار دریا نشیند ، (۳٤) ویزش یزدان همی کند وزوهر(آب‌مقدس) بدریا همی‌ریزد ، (۳٥) از ریختن آن زوهر ، خرفستر بیشمار اندر دریا بمیرند . (۳٦) چه‌اگر اوآن یزش فراوان نکند و آن زوهر بدریا نریزد و آن خرفستر بیشمار را تباه نسازد ؛ پس هرگاه که باران بارد خرفستر نیز مانند باران ببارد .» مینوخرد درشصت‌ویکم ص۱٦۷ .

فریبان[۱] و چهرومیان پسر گشتاسپ[۲] ، » ([او همان پشوتن درخشان است ،])[۳] « مرا انوشه کنی ، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی ، مردمان بدین تو بهتر بگروند ، (چون میاندیشند :) که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه[۴] مزدیسنان از اورمزد بپذیرفت انوشه بباشد» ونیز آن مردمان بدین تو بهتر گروند . »

(۳) اورمزد بدو گفت[۵] . «ای سپیتامان زرتشت ! اگر ترا انوشه کنم ، پس توربراتروش کرپ[۶] انوشه باشد ؛ و چون توربراتروش کرپ انوشه باشد ، رستاخیزو تن‌پسین[۷] کردن نشاید.»

(۴) زرتشت را در اندیشه[۸] دشوار نمود . (۵) اورمزد به خرد هرویسپ آگاه دانست ، که سپیتامان زرتشت اشو[۹] چه

۱ــ شاید هائوشت پسر گوروا باشد (دینکرد) . نیز رجوع شود به آبان یشت ۸۱ وفروردین یشت ۱۲۰ . ۲ــ پشوتن پسر گشتاسپ میباشد واین چهارتن ازاورمزد زندگی ابدی‌یافته‌اند . ولی بموجب روایات دیگرپهلوی‌باین عده افزوده میشود. دراسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب زندگی نوشیده‌اند زندگی جاودانی یافته‌اند وملقب به رجال الغیب میباشند.

۳ــ قسمتهائی که درقلاب گذاشته شده توضیحات شارحین است .

٤ــ دراینجا بمعنی مقدس است . ۵ــ در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل ازفاعل واقع‌شده، مانند (اوزرتشت گفت) و این‌طرز سیاق اوستائی است . چنین بدست میآید که این متن یا تقلید از اوستا شده ویا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن‌آن ازبین رفته است . ٦ ــ درفارسی به اشکال براتروش- برتروش وپوران تروش‌آمده است. نام‌یکی ازبرادران خانوادهٔ‌کرپ ازنسل خواهرمنوچهر میباشدکه جادوگر بوده وبموجب اسناد پارسیان زرتشت بدست توربراتروش کشته‌میشود اورمزد به‌زرتشت میگوید؛ اگرتوبیمرگ‌شوی کشندهٔ تو (که البته زرتشت نمیدانسته) اوهم بیمرگ خواهد شد ودر اینصورت معاد جسمانی غیر ممکن خواهد بود. (کتاب هفتم دینکرد دیده شود .) بهرام پژدو میگوید؛ برتروش آن‌مهتر جادوان- یکی‌جادوئی ساخت‌اندرنهان (۳۷۳)

۷ــ تن اخروی ــ یعنی بدنی‌که در روز قیامت مردگان را به آن می آرایند . یعنی معاد جسمانی. ۸ ــ در متن منش بمعنی‌نظر ــ تصورآمده است mind -idée –conception.

۹ــ مقدس‌ــ پرهیزکار‌ــ بی‌آلایش.

اندیشید .(٦) او دست زرتشت را فراز گرفت ؛ او اورمزد مینوئی افزونی ، دادار اشوی جهان استومندان[۱] ، خرد هرویسپ آگاه را بسان آب[۲] ، بر دست زرتشت کرد، او گفت، ([او اورمزد]) که : « فراز خور . »

(۷) و زرتشت آنرا فراز خورد ، از آن خرد هرویسپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت . ✿ (۸) هفت شبانه روز ، زرتشت در خرد اورمزد بود[۳] . (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را بهفت کشور زمین بدید ، ([که هر یك را چند تا موی به پشت و سر بکجا دارند . ــ]) (۱۰) او دار و درخت بدید ، ([که چگونه باشد ،]) که اروران[۴] چند ریشه به سپندارمذ[۵] زمین دارند[٦] ([که چگونه رسته‌اند یا بیکدیگر آمیخته میباشند .])

(۱۱) در هفتمین شبانه روز ، او خرد هرویسپ آگاه را از زرتشت باز ستانید . (۱۲) زرتشت پنداشت که : « (این را)

۱ــ اسطقسات ــ عناصر ــ ارکان . کلمهٔ « استومند » چه از جهت ریشه وچه ازجهت مفهوم هر دو مطابق میباشد با آنچه بزبان یونانی « استوئیخیون» خوانده شده ودرکتب فلسفی عربی بصورت « اسطقس » نقل‌گردیده است. ریشهٔ تقریبی استومندان بعربی‌همان «ارکان» میباشدکه بجای عناصر بکار رفته است . ریشهٔ لغت استومند از« است » آمده‌که بمعنی استخوان است (لاتن Os یونانی Osteon) درکلمات هسته ، ستون ــ استوانه ــ استودان واستخوان باقی مانده است. شاید اس واساس عربی نیز با ریشهٔ « است » فارسی* یکی باشد.

۲ــ درمتن « به‌آبکرپ » آمده یعنی بشکل آب ـ بشکل مایع.

۳ــ با اراده وراز نامه ــ درسوم ـ ۲ مقایسه شود . ٤ــ Urvar یعنی رستنیها ومجموع نباتات.درسانسکریت بمعنی کشتزار استدرلاتینی Arbor و بفرانسه Arbre میباشد . ۵ ـ فرشتهٔ ماده‌ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس وبیمرگ میباشد. ٦ــ بایادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱ــ ۱۲ـ ۱۳ مقایسه شود .

بخواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشده‌ام .»

(۱۳) او هر دو دست را برد و بتن خویش مالید (و اندیشید) که : « دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که اورمزد داد بیدار نشده‌ام . »

(۱۴) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بخواب خوشی که اورمزد داد چه دیدی ؟ » ✿

(۱۵) زرتشت گفت که : ای اورمزد مینوئی افزونی! دادار جهان استومندان ! مرد کامروائی[۱] با بسی خواسته دیدم ، که به تن بد نام و روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود ؛ خوش آیندم ننمود . **(۱۶)** درویشی بی چیز و بیچاره دیدم ، که روانش فربه و به بهشت بود ، مرا خوش آیند نمود[۲] . **(۱۷)** مرد توانگری بی فرزند دیدم ، مرا برازنده ننمود . **(۱۸)** مرد شکسته‌ای با فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود .[۳] ✿ **(۱۹)** درختی دیدم که هفت شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی روئین ، یکی برنجین ، یکی ارزیزین[۴] ، یکی پولادین و یکی ازآهن آلوده .[۵] »

(۲۰) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! این‌را از پیش گویم : ✿ **(۲۱)** درخت یك بن که تو دیدی ، آن گیتی

۱ـ در اینجا شاید بمعنی فربه و یا تن پرور است . ۲ـاین‌عقیده خیلی دور از اصول دین‌زرتشت است. زیرا یکنفرزرتشتی نه بوسیلهٔ ریاضت و نه‌گذشت از نعمتهای دنیا به بهشت میرود، بلکه برعکس بوسیلهٔ زندگی فراخ ولی بی آلایش و برخور داری از نعمتهای دنیا که بسودآفرینش نیك‌باشد به بهشت خواهد رفت. ۳ـ دردین زرتشت داشتن فرزندان بسیار ازجملهٔ‌اعمال پسندیده است. ٤ـ قلعی. ٥ـ آهن‌گسیخته = ریم‌آهن‌ـ چدن .

است که من اورمزد آفریدم . **(۲۲)** آن هفت شاخه که تو دیدی ، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید .

(۲۳) « و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه[۱] است که من و تو در بارهٔ دین با هم گفتگو کنیم ، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی[۲] بمانند و اهریمن ، دیوان و زاد ورودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند ، و پرهیز آب و آتش و رستنیها و سپندار مذ زمین پیدا بشود.

(۲۴) « آن سیمین ، خداوندی اردشیر کسی است ، که بهمن پسر سپند داد خوانده شود[۳] ، که دیوان را از مردمان جدا کند ، همهٔ جهان را بپیراید و دین را روا کند.

(۲۵) « آن روئین ، خداوندی اردشیر[۴] آراینده وپیرایندهٔ جهان و آن شاپوهرشاه[۵] باشد ، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان[۶] جهان روا کند و بهی پدیدار بشود ، و آذرباذ پیروز بخت ، پیراستار دین راست، با روی آماده شده[۷] برای این دین با جداراهان پیکار نماید ، و باز آنرا

۱ـ اولین پادشاهی که بدین زرتشت گروید و از او پشتیبانی‌کرد. در نخستین بند۸ دیده شود . ۲ـ در نخستین بند ۸ یادداشت دیده شود.

۳ـ اردشیر دراز دست ملقب به وهومن ، پسر سپندداد است (بهمن‌پسر اسفندیار درشاهنامه) . ٤ـ اردشیر پاپکان اولین پادشاه ساسانی‌است. درآفرین راپیتوین‌گفته میشود، «هم‌زورفروهر اردشیر پاپکان باد ،با همهٔ‌فروهرآراستاران و پیراستاران و وینارتاران دین خدائی باد!»

۵ـ پسر اردشیر است . بنظرمیآید که رونویس کنندهٔ زمان‌ساسانی‌برای خوش آمد پادشاه وقت این‌صورت را بعمددراز نموده و ضمناً جزئیات دیگری بآن افزوده است . ٦ـ پایان‌ـ حد. ۷ـ در متن فارسی روی گداخته آمده است .

براستی آورد [۱] .

(۳۶) « آن برنجین ، خداوندی و لاش شاه [۲] اشکالی است، که جداراهانی که باشند از جهان ببرد ، و آن اکوان پسر گر کرسیاك [۳] دروند [۴] ، از جدادینان راه تباه کند و از جهان نابین و ناپیدا شود .

(۳۷) « آن ارزیزین ، خداوندی بهرام گور شاه [۵] است ، که مینوی رامش [۶] را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان

۱ ــ اشاره به‌آذر باد مهر اسپند ، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگندیاد نمود، درروایات دارابحرمزدیار ــ جلداول ص ۵ مینویسد : «موبدان موبد آذرباد مهر سفند گفت : اگر شما را براستی و درستی دین پاك و نیك مزدیسنا شکی است من سوگند یاد میکنم . کسانیکه اندك تردیدی‌داشتند گفتند که : چگونه سوگند میخوری؟ آذرباد گفت: آن‌چنان‌که نه‌من روی بگدازید و من در نزد شما سرو تن میشویم . آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید . اگر سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راست‌کردارم و شما باید که دست‌از کج‌روی‌بدارید وبدین مزدیسنا پایدار مانید . پس‌گمراهان این‌شرط را پذیرفتند . آذرباد در پیش هفتادهزار مرد ، سرو تن شست و نه من روی گداخته بر سینهٔ او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید . پس از همه شبهه برخاست و بدین پاك بی گمان شده اعتراف نمودند .» ۲ــ ولاش‌پادشاه اشکانی‌که اوستا و زند را جمع آوری نموده و بدین زرتشت رونق‌داد . بموجب ترتیب زمان ، دورهٔ برنجین باید قبل از دورهٔ روئین ذکرشده‌باشد ، در متن فارسی و پازند این‌ملاحظه شده است .

۳ــ نام یکی از دشمنان دین مزدیسنان است . (کرسانی Keresâni اوستائی) . نیرو سنگ کلیسا که خوانده و کلیسا حدس زده, دارمستتراکوان را نیز اسکندر تصورکرده است. گمان میکنند مقصود عیسویان و مخصوصاًدشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) بایران آمده . ولی این تعبیر خیلی دوری است وکرسیاك همان کرسانی اوستائی میباشد. درسروش هادوخت (درنخستین ــ ٦) لغت‌کرسه و دریسنا (در نهم ــ ٢٤) به لغت ، کرسانی مراجعه شود . درمتن‌فارسی نیزکلیسا وکلیسه مینویسد .

٤ــ بدکردار ـ کافر ــ دیومنش Damné. ۵ ــ پادشاه‌ساسانی‌که بواسطهٔ شکنجهٔ دشمنان‌دین و جلوگیری از مذاهب بیگانه محبوب اهل‌دین‌شد.

٦ــ طرب معنوی . معروف‌است‌که بهرام‌گورتمایل‌مخصوصی‌بشعروموسیقی وطرب‌داشته‌است‌وبقول‌فردوسی‌وحمزه‌ازهندوستان‌قبیله‌های‌لوری‌رابایران‌دعوت‌کرد.

باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

(۳۸) « آن پولادین ، خداوندی خسرو پسر کوادشاه [۱] است ، که گجسته مزدك پسر بامداد [۲] ، دشمن دین را که با جداراهان باشند ، ازین دین باز دارد .

(۳۹) « آن از آهن آلوده ، فرمانروائی بیدادانهٔ دیوان ژولیده موی [۳] از تخمهٔ خشم [۴] باشد ، ای‌سپیتامان زرتشت ! هزارهٔ تو بسر آید ، چون دهمین صد سال تو بپایان رسد ، ای سپیتامان زرتشت ! »

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که : « ای دادار جهان استومندان مینوئی افزونی ! نشانهٔ دهمین صد سال چه باشد ؟ »

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت، نشانهٔ هزارهٔ تو که بسر رسد روشن کنم :

(۳) « در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه ، دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم،

۱ ــ خسرو اول (انوشه‌روان) پسر قباد . ۲ــ از مشخصات این دوره‌نیز مانند دورهٔ قبل، شکنجهٔ مرتدان میباشد . عقاید مزدك که براساس‌یك نوع سوسیالیسم افراطی‌بود و از دین زرتشت سرچشمه میگرفت ، در زمان‌قباد طرف توجه عامه‌گردید و خسرو اول پسر قباد مزدك را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل‌عام کرد و باین جهت ملقب به « عادل » شد ! به سلطنت قباد و مزدك تألیف کریستنسن مراجعه شود . ۳ــ موی‌پریشان وسربرهنه در نزدایرانیان‌قدیم‌ناپسندیده‌بوده‌است. ٤ ــ مقصود دیو خشم میباشد . در متن فارسی هاشم‌مینویسدگویا تعمد مترجم زرتشتی را میرساندوگرنه این‌لغت هیچ‌ربطی‌با هاشم‌ندارد.

برسند. (۴) آن بد تخمان از کستهٔ [1] خوراسان [2] به ایرانشهر بریزند ✿ ، افراشته درفش باشند ، و زین سیاه دارند [3] و موی ژولیده بر پشت دارند ؛ و از نژاد پست ترین بندگان ودروگران[4] « زویش » [5] و بیشتر مزدور باشند ✿ .

(۵) « ای سپیتامان زرتشت ! آن تخمه و زاد و رود خشم را بن پیدا نیست . (۶) آنان بیاری جادو به ده های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند . (۷) آنگاه بس چیز ها را سوزند و آلایند ، و خانه از خانه داران ، ده از دهگانان ، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زنهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژهٔ مزدیسنان ، و آتش بهرام [6] که به داد بر پا شده است (همه) به نیستی رسد ؛ وزنگیان [7] و آوارگان پیدا آیند . (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند .

۱ ـ خطه ، Costé (فرانسهٔ قدیم) . شاید خطه معرب همین کلمه باشد. ۲ــ مشرق ویا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشند که از سمت مغرب آمدند ؛ مگر اینکه یکنفر ساکن کرمان چنین تصوری را بکند. گویا مقصود ترکها میباشندکه ازجانب ترکستان به ایران حمله‌کردند وگرنه هیچیك از اختصاصات آنها بجز دورهٔ فرمانروائی طولانی ایشان رانمیتوان بااعراب‌مقایسه کرد . ۳ــ احتمال میرود‌اشاره به اعراب باشد. ٤ــ « چون خرم دینان خروج کردند، ازناحیت اصفهان در ونده و کابله و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند . . » سیاست نامه چاپ تهران ص ۱۷٤. ٥ ـ نام خانواده‌ای که دشمن زرتشت بوده است. ٦ ــ آتش مقدسی که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ : فرنبغ و گشنسب و برزین مهرباشد وحامی همهٔ آذرهای زمینی است . (درهفتم بند۲٤ یادداشت دیده شود.) ۷ــ گویا اشاره به اعراب باشد .

(۹) « ای سپیتامان زرتشت ! این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم، به‌زیان‌جوئی و بیدادی ([فرمانروائی بیدادانه]) بر کنند . (۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند » ([چون آنچه که گویند نکنند]) « و بد ترین دین دارند » ([چون آنچه که نگویند کنند]) . (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان [1] و راستی و آئین نیست ؛ و زنهار ندارند ، و بگفته خود استوار نباشند . (۱۲) و این ده های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آز و فرمانروائی بیدادانه بر کنند .

(۱۳) « اندر آن هنگام ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم فریفتار باشند . » ([بدخواه یکدیگر باشند ؛]) و مهر ورزی بزرگ [2] دیگر گونه باشد . (۱۴) و آزرم و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود ✿ . (۱۵) مهر پدر از پسر ، و برادر از برادر برود ؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند ، (؟) و خواهش مادر از دختر جدا و دیگر گونه باشد .

(۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون دهمین صد سال تو سر برود ، خورشید راست تر و نهفته‌تر ، و سال وماه و روز کوتاه تر باشد . (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ تر و راه ها دشوارتر باشد . (۱۸) و میوه تخم ندهد ✿ ؛ و دانه ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید ؛ و آنکه بیفزاید سپید [3] نباشد . (۱۹) و رستنیها و دار و درخت بکاهد ، اگر کسی یکصد میستاند ، نود بکاهد وده

۱ــ درمتن فارسی دست و پیمان نوشته شده است . به‌پهلوی پشت بمعنی قول شرف ووعده واطمینان دادن میباشد. ۲ــ دوستی بزرگ (به طعنه میگوید) . ۳ــ رسیده .

بیفزاید ، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد . **(۲۰)** ومردم کوتاه تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد ، و فریفتار تر و بیداد تر باشند ، و سپاس و آزرم نان و نمك ندارند، ایشان در بند پرسش (از یکدیگر) نباشند .

(۲۱) « در آن بدترین هنگام ، یك مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را. ✡ **(۲۲)** مزد ایشان به کار کم و کار و کربه[1] از دست ایشان کم رود ، و همه گونه جدا کیشان بدخواه ایشان باشند .

(۲۳) « و در همهٔ جهان ، مرده را چال کنند[2] و مرده را بگسترانند . **(۲۴)** و نهان کردن مرده و شستن مرده ، و سوزاندن و بردن مرده به آب[3] و آتش و خوردن مردار[4] را به داد گیرند و نپرهیزند[5] .

(۲۵) « گمان کنند که کار و کربهٔ بزرگ انجام دهند

۱ــ کار ثواب. تکالیف‌مذهبی را انجام دادن. کاربغ = وظیفه نسبت بخدا را بجا آوردن. ۲ــ در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پوزش ناپذیر است . ویدیوداد ۱ــ۱۳ (۴۵) همچنین ۱۲ (۳۸) ۶ ــ ۵۱ (۱۰۵) ۷ ــ ۱ ۵۱ (۱۰۵)و غیره . صد در فصل ۲۳ مینویسد: «چه در دین‌به‌پیداست که نسا درزیرزمین نهان کنند ، اسفندار مذ امشاسفند همی لرزد ، چنان‌سخت است که کسی‌را مار یا گزدم در جامهٔ خواب بود و زمین را نیزهمچنان‌است. ۳ــ که نسا در زیرزمین کنی چنین چون آشکارا کنی از آن رنج برهاند ».

۳ـ غسل میت. ۴ـ خوردن گوشت مانده و حرام شده،

۵ــ در مقدمهٔ بندهشن ص۴۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن‌بزرگ که اشاره به آمدن اعراب میکند مینویسد که : ایرانشهر بدست‌تازیان افتادودین بدآنها رایج شد. بسیاری از عادات پیشینیان بر انداخته‌گردید،دین‌مزدیسنان به نزاری رسید . شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند. از بدو خلقت مصیبتی‌باین بزرگی رخ نداده بود . زیرا ازکردار بد،ازخواهش و عادات بیگانه ، کردار دشمن منشانه ، قوانین بد و دین بد ایشان،ویرانی‌و حرص وناسزائیهای دیگراستوار گردید.

و راه دروندی [1] و دوزخ سپرند ؛ واز اوارونی [2] و فرومایگی و گمراهی خشم و آز بدوزخ روند .

(۳۶) « اندر آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! ([(هنگام) فرمانروائی خشم سخت نیزه [3] و دیوان ژولیده موی از تخمهٔ خشم ،]) « آن پست ترین بندگان » [4] بخداوندی ده‌های ایران فراز روند .

(۳۷) « و بهدینان که کستی [5] بمیان دارند ، پس از آن پادیاوی [6] داشتن نتوانند . (۳۸) چه ، به آن پست ترین هنگام ، مردار و پلیدی [7] چنان بسیار باشد که هر کس گام بنهد، به مردار رود . (۳۹) یا چون خویشتن را به برشنوم [8] شوید چون پای از مغاك [9] بیرون نهد به مردار رود . ✿ (۳۰) یا چون

۱ـ دروغ پرستی واین عنوان بمردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق میشود . دیو منشی Damnation کفر و الحاد . ۲ـ رذیلت ضد فراورنی = فضیلت. ۳ـ لقب اوستائی دیو خشم میباشد . ۴ـ شاید اشاره به سبکتکین باشد که از نژاد بردگان بوده‌است . ۵ ـ کمر بند زرتشتیان (گجسته ابالیش چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود . ۶ـ وضو ـ پاکی داشتن ـ شستن دست و پای خود به آب روان پیش ازکستی بستن ؛ (صد در به در پنجاه ام و هفتاد و چهارم رجوع شود) ؛ «۱ـ اینکه چون بامدادکه از خواب‌برخیزند نخست چیزی بردست باید افکندن یعنی دستشو ۲ـ پس بآب پاك دست شستن چنانکه دست از ساعد تا سر دست سه بار شستن و روی ازپس‌گوش تازیر زنخ تامیان سر شسته باشد و پای‌تا ساق سه بار شوید . . » ـ پاد یاب

۷ـ در متن هیخرآمده که بمعنی فاضلات بدن مانند : ناخن ، موی و دندان باشد . آخال ـ پیخال ـ آشغال . ۸ـ تطهیر ـ مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسیکه بمرده آلوده شده است . (ویدیوداد نهم ۳۶ـ۱۳ دیده شود .) ۹ـ درلغت اوستائی مغ بفتح اول بمعنی چاله ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر میکنده‌اند . بعد اطلاق به سنگی شده که بر برشنومگاه‌میگذارند وجای نشیمن است . مغاك از همین لغت آمده . فردوسی‌می گوید ، مغی‌ژرف پهنائی کوتاه بود ـ براو برگذشتن دژآگاه بود.

به نساکده[۱] آئین « درون »[۲] بجا آورد ، بی آنکه برسم[۳] فراز بگستراند سزاوار باشد[۴] . **(۳۱)** یا به آن پست‌ترین هنگام، شایسته باشد که دو مرد[۵] یزش[۶] بکنند ، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد ؛ چون از صد ، از هزار و از ده هزار ، یکی باشد که باین دین گرود ، و نیز آنکه بگرود کار دین را انجام ندهد ☆ . (چون) آتش بهرام[۷] به نیستی و نزاری رسد ، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند[۸] . **(۳۲)** یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد[۹]،هر چند نیرنگستان[۱۰] نداند ، چون با منش نیك آتش افروزد سزاوار است[۱۱] .

(۳۳) « خواسته و آزرم[۱۲] ، همه به‌جداکیشان و جداراهان رسد . **(۳۴)** و کربه گران[۱۳] نیك از دودمان آزاد مردان[۱۴] و مغ

۱ ــ یازاد مرگ ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا میگذارند .

۲ ــ نان مقدس ــ مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی Office eucharistique میباشد که بافتخار امشاسپندان انجام میگیرد و درجشنهای گاهانبار اجباری است درون فطیر کوچك گردی است باندازهٔ کف‌دست ، عدد آنها مطابق مراسم چهار و یا شش میباشد .

۳ ــ « شاخه‌های باریك پی‌کرده بود بدرازی یك وجب که ازدرخت گز و هوم . . . و یا درخت انار ببرند . . هرگاه خواهند نسکی ازنسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یاخوردنی بخورند چندعدد برسم بدست بگیرند ..» فرهنگ جهانگیری.

۴ ــ در متن بمعنی جایز و احوط میباشد .

۵ ــ برای انجام مراسم یزش معمولا هشت نفر لازم است .

۶ ــ آئین پرستش وخواندن دعا .

۷ ــ درچهارم بند ۷ .

۸ ــ یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که بموجب قانون شرع مقرر گردیده است .

۹ ــ مقدمات وضو و غیره را بجاآورد .

۱۰ ــ نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده‌است .

۱۱ ــ احوط است .

۱۲ ــ حرمت ـ عزت .

۱۳ ــ ثوابکاران.

۱۴ ــ آزادگان .

مردان [١] بی پوشش (گشاده) و سر و پا برهنه بروند [٢] . (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان بزنی گیرند. (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و بندگی رسند ، و «زویش [٣] » و خردان به بزرگی و فرمانروائی رسند ، و آوارگان و خردان به پیشگاهی [٤] و فرمانروائی رسند . ✿ (۳۷) گفتار دینداران و مهره [٥] (؟) و گزارش دادوران [٦] راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند ؛ گفتار خردان و نارو زنندگان و بدکاران و فسوسگران [٧] و دادستان دروغ [٨] را راست و باور دارند . (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند [٩] ، و بزور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من اورمزد گویند.

(۳۹) «آنانکه به هیربدان [١٠] و هاوشتان [١١] نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند [١٢] و بد یکدیگر را نگرند ؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتربرده باشند.(۴۰) و از گناهانی که مردمان کنند ، از پنج گناه سه گناه هیربدان

---

١ ــ دانشمندان‌دین‌ــ روحانیون . ٢ــ ایرانیان‌قدیم سروپا برهنه رفتن را نکوهیده میدانسته‌اند . در کتاب صد در بندهش مینویسد : «۱۵ چون بیك پای‌کفش روند بهریك گام فرمانی گناه باشد . » درشایست نشایست چاپ وست در چهارم : «۱۰ ــ هرگاه سه‌گام بی پوشش بر دارند فرمانی گناه و چون چهارگام بردارندتناپوهری گناه باشد . » ٣ ــ در چهارم بند -٤. ٤ــ پیشگاه « پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته‌اند . » برهان قاطع . ٥ ــ مهر ؟ ٦ ــ قانونگذاران ــ اهل شرع .

٧ــ بمعنی دلقك . فسوس بمعنی بازیچه و ریشخند و استهزاء نیز آمده است فردوسی : رخش بر مه وخور فسوسد همی پری خاك راهش ببوسد همی

٨ ــ کسانیکه فتوای ناحق دهند. ٩ ــ گویا اصطلاح « سوگند خوردن » از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همهٔ قوای آسمانی و شهادت راستی، آن آب‌را مینوشیده‌اند . ١٠ــ پیشوایان دین . ١١ ــ پیروان‌دین‌ــ اصحاب‌ــ طلبه. ١٢ ــ عیب‌جوئی‌کنند .

و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند » ([که بدگوئی کنند و بد یکدیگر گویند ؛]) » ویزشی [1] که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند .

(۴۱) « و اندر آن دهمین صد سال که هزارهٔ تو بسر خواهد رسید ، ای سپیتامان زرتشت ! همهٔ مردم آزپرست و ناسزا دین باشند . **(۴۲)** و ابر کامکار و باد تند رو ، بهنگام و زمان خویش باران نشایند کرد [2] . **(۴۳)** ابر سهمگین همهٔ آسمان را چون شب تار کند . **(۴۴)** باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمهٔ دانه ها را ببرد . **(۴۵)** باران نیز بهنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر [3] ببارد تا آب . **(۴۶)** و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد . ☆ **(۴۷)** و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زایند ، و بی هنر تر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگک تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند . **(۴۸)** و گاو ورزا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم وتکاوری کمتر باشد.

(۴۹) « و به آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! مردمی که کستی بمیان دارند [4] ، از بدخواهی فرمانروائی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ ، بتنگک آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگک را آرزو کنند . ☆ **(۵۰)** و جوانان و خردسالان بیمناك

۱ــ مراسم عبادت. ۲ــ ازجمله دستوری که در بارهٔ چیدن ناخن و موی سرداده شده (ویدیو داد ۱۷ دیده شود .) یکی از نتایج بی مبالاتی درآن عقب افتادن باران است . ۳ ــ جانوران زیانکار اهریمنی.

۴ــ مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان میباشد.

باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل بر نیاید .

(۵۱) « و جشن و نهادهٔ [۱] پیشینیان و اوسفرید [۲] یزدان و یشت [۳] و یزش [۴] و گاهنبار [۵] و فروردیکان [۶] جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی‌گمان باور ندارند . (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد [۷] ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند [۸] !

(۵۳) « و آن مردم بهدین [۹] نیز که این دین بهی مزدیسنان بستایند ، به راه و روش و به جامهٔ ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ و ایشان به آن دین خویش نگروند . (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان [۱۰] نیك ، از ده و جای خویش ، از بن جای و دودمان خویش به در بدری شوند ، و از خردان و ناچیزان ، چیز به نیاز خواهند ، و به درویشی [۱۱] و آوارگی رسند . (۵۵) از ده نفر ، نه نفر این مردم بسوی باختر [۱۲] تباه

۱ـ وضع ـ رسم . ۲ ـ گیتی خرید ـ دعائی که بدل شخص برات بشود وبخوانند. ۳ـ « یشت نام نسکیست از جملهٔ بیست ویك نسك زند واین نسك‌را بجهت ارواح مردگان خوانند ودر گاهنبار ها قرائت کنند . » فرهنگ جهانگیری. ٤ـ عبادت وپرستش. ۵ ـ جشنهای ششگانه‌سال برهان قاطع به لغت گاهبار ها مراجعه شود. ٦ ـ نام جشنی که فارسیان درپنج روز آخر سال‌گیرند و آنرا خمسهٔ مسترقه گویند (برهان قاطع ونیز کتاب التفهیم چاپ تهران ص ۲٥٦ لغت پروردگان دیده شود.)

۷ـ صدقه . ۸ـ به‌طعنه میگوید که آنچه‌را میدهند باز میبخشند.

۹ـ زرتشتی. ۱۰ـ دهقان بمعنی‌بزرگزاده. ۱۱ـدریوزکی‌ـ فقر. ۱۲ـ شمال (ویدیوداد ۱۹ــ۱) ؛ « از نواحی شمال انگره مینوی پر مرگ‌دیو دیوان بیرون دوید» .. در فارسی جدید باختر عموماً مغرب‌وگاهی نیز بمعنی مشرق آمده است . . Bartholomae, ZDMG, Xlii, 154

Justi',Beiträge I' 13 ; Horn, Grundrissd. n.p.35 No 149

دیده شود .

شوند .

(٥٦) « در خداوندی بدایشان ، همه‌چیز به‌نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد . (٥٧) سپندارمذ [۱] زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایوکشست [۲] پدیدار شود چون : زر و سیم و روی و ارزیر [۳] و سرب . ✿ (٥٨) وخداوندی و پادشاهی به بندگان انیران [۴] رسد ، چون خیونان [۵] ، ترك ، اتور [۶] وتوپیذ [۷] ، چون اودرك [۸] ، و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان [۹] و خیونان سپید سرخپوش به ده های ایران من فرمانروا باشند ، فرمان و کامهٔ [۱۰] ایشان بجهان روا باشد .

(٥٩) « پادشاهی از ایشان چرمین کمران [۱۱] و تازیان [۱۲]

۱ــ در سوم بند ــ ۱۰. ۲ــ ایوخشست = گوهرکان ــ فلزات.
۳ــ قلع. ٤ــ غیر ایرانی. ٥ــ این لغت هین بمعنی لشکر نیز خوانده میشوداما دراینجا باید خیون بمعنی هونها باشد (یادگار زریران دیده شود.) ٦ــ غیر تورانی ؛ دکتر بیلی Dr.Bailey در BSOS., I .c. هیاطله حدس‌زده است. ۷ــ دکتر بیلی تبتی گمان کرده است.
۸ــ اودره ؛ دکتربیلی این لغت‌را « اندر » خوانده در صورتیکه سیاق کلمه پهلوی بالغت فرق دارد و جمله را ازین ببعد اینطور ترجمه میکند ؛ « که بین اهالی کوه نشین و چینی و کابلی و سندی و . . . میباشند» (یادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ ص ۱۱٥ دیده شود.) ممکن است این لغت خودرك خوانده شود. دراینصورت دارمستتر حدس میزند نام یکی از قبایل خزر باشد. بهرام پژدو (شعر ۱٤۰۱) میگوید ؛ ز ترکان و پیکند و ختلان و چین ــ بر آید سپاهی بایران زمین. ۹ــ مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز میشود . ۱۰ ــ خواهش وآرزو . ۱۱ــ دوال کستیان . فردوسی ؛ « بکشتی گرفتن نهادندسر ــ گرفتند هردو دوال کمر.» درفارسی جدید دوالپا مانده است. ۱۲ــ در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر میشود (در ششم ــ ۱۰) . لغت تازی را مارکوارت (شهرستانهای ایرانشهر ص٥۸) ازلغت تاختن بمعنی تاخت وتاز و غارتگری مشتق میداند و معتقد است که هیچ ربطی نه باقبیله طی و نه با لغت تاجیك دارد که از تات میآید و ترکان ایرانیان را باین لفظ میخوانند .

و اروميان بايشان رسد. (۶۰) آنان چنان فرمانروائی بد کنند که مرد اشوی[۱] نیك و مگسی را کشتن بچشم ایشان هر دو یکی باشد. (۶۱) و پاسداری[۲] (؟) و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد[۳] و کاریز[۴] و رود و جویبار بهدینان ایران، باین بیگانگان رسد؛ و سپاه و مرز و درفش بایشان رسد؛ و بکام خشم بفرمانروائی جهان روند. (۶۲) و چشم (آزمند) شان از خواسته پرنشود، و خواستهٔ جهان گرد کنند، و زیر زمین نهان کنند. (۶۳) و بسا نابکاریها چون غلام بارگی و نزدیکی با زنان بی‌نماز کنند، و هوا پرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند. ✿

(۶۴) «و در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه یك بکاهد، و سپندارمذ زمین بر آید[۵] و آفت و مرگ و نیازمندی بجهان سخت تر باشد.

(۶۵) اورمز به سپیتامان زرتشت گفت: «این را از پیش گویم[۶]. (۶۶) این گنامینوی دروند[۷] آنگاه که باید تباه شود، ستمکار تر و بد فرمانرواتر باشد.»

(۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «به هیربدان و هاوشتان[۸] این بخوان و از بر کن، به‌زند و پازند گزارش

۱ـ پرهیزکار ـ مقدس.
۲ـ درست معنی آن معلوم نیست، دکتر وست امنیت ترجمه‌کرده است.
۳ـ دسترنج.
۴ـ قنات.
۵ـ بادکند؟ برخیزد؟
۶ـ در سوم ـ ۲۰ دیده شود.
۷ـ ضد اشو، عموماً در مورد دیوان و مرتدان استعمال میشود. زرتشت بهرام گفته، درود ازما به‌بهدین خردمند ـ که دورست از ره وآیین دروند.
۸ـ هاوشت = طلبه ـ صحابه ـ شاگرد دینی.

بیاموز که بجهان فراز گویند : » ([تا بکسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند ؛]) ☼ « که ایشان باید به امید تن پسین [۱] و رستگاری روان خویش ، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده برد باری کنند .

(٦٨) « ای سپیتامان زرتشت ! بتو نیز گویم : کسیکه به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ؛ چه ، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود؛ کسیکه روان خواهد ، تنش گرسنه و نزار ، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت [۲] . » ☼

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمزد مینوئی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان !» ([اورمزد اشو درخواندن و دیگری برای ستایش اوست ، باشد که دادار اشو گویند[۳] .]) « دادارا ! آیا در آن هنگام سخت ، پرهیز کاران و دینداران هستند که کستی بمیان داشته باشند و آئین دین را با شاخهٔ برسم [۴] بجای آورند و دین « خویتودس [۵] » به دودمان ایشان روا باشد ؟ »

۱ــ تن اخروی- معاد جسمانی (در سوم بند-۳) .

۲ــ در سوم بند- ۱۵- ۱٦- ۱۷- ۱۸ دیده شود .

۳ــ ازتفسیر چنین بر میآید که نویسنده از متن اوستائی ترجمه کرده است . ٤ــ شاخه های گز که بدست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن وديوان است .) درچهارم بند- ۳۰ دیده شود .

۵ــ خویشی دادن- پیوندخویشی- Communion. اغلب اروپائیان این لغترا ازدواج بین خویشان نزدیك ترجمه کرده‌اند .

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت ، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسم بجا آورد ، گرچه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد. **(۳)** کسیکه در آن‌هنگام سخت « ایتهاآذیزمیده[۱] » و « اشم وهو[۲] » بگوید و یاد کند ، مانند کسی است که در خداوندی گشتاسپ شاه « دوازده هومیست[۳] » را به زوهر[۴] انجام میداده است. **(۴)** و کسیکه آئین پرستش را بجا بیاورد و سرود گاتها[۵] را بخواند ، مانند اینست که او در خداوند گشتاسپ شاه آئین واج[۶] و سرود گاتها را بر گزارده باشد.

(۵) « اشو ترین (مرد) آن باشد که بدین بهی مزدیسنان باشد ، دین « خویتودس[۷] » بدودمان او رود . »

۱ــ دعای زرتشتیان که پیش‌از خوراك میخوانند واهورامزدا را بعنوان آفریدگار آفرینش نیکوپرستش میکنند . (یسنا ، ویدیوداد ۳۷) .

۲ ــ اشاره بدعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر میخوانند و مرکب ازین دوازده کلمهٔ اوستائی میباشد . اشم و هو و هیشتم استی ، اوشتا استی ، اوشتا اهمائی ، هیت اشائی وهیشتائی اشم . « راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است .سعادت ازبرای کسی است‌که راست وخواستار بهترین راستی‌است.» (اشا وهیشتا نام امشاسپند است .)

۳ــ دوازده هوماست دعائی است که در ۲٦٤ روز به افتخار ۲۲ فرشته میخوانند وهر فرشته بنوبت‌خود ۱۲ روز پی در. پی پرستش میشود . (ترجمهٔ بهمن یشت‌وست ص ۲۱۳ یاد داشت ٤ دیده شود.)

٤ــ زائو ترای‌اوستائی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس میکند ولی در زمان قدیم زوهر بمعنی پیه وچربی حیوانی بوده که چهار روز پس ازمرگ یکنفرزرتشتی بآتش بهرام‌تقدیم میشده است. (گجسته ابالیش چاپ چاچابمبئی ۱۹۳٦ص۸٦).

۵ــ درپنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخوانند.

٦ـ واژــواز بازــ باج « خاموشی بودکه مغان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعداز زمزمه اختیار کنند .» واج گرفتنـ دعائی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراك زمزمه میکنند. این‌لغت ازریشهٔ : وج ـ واج اوستائی بمعنی سخن‌گفتن است.

۷ـ در پنجمـ ۱.

(۶) اورمزد گفت : ای سپیتامان زرتشت ! درین نه هزار سالی که من اورمزد دادم ، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند . (۷) چه ، در خداوندی بد آزدی دهاك [1] و افراسیاب تورانی ، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و بیشتر می - زیستند ، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود . (۸) چه در آن خداوندی بدایشان ، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود ، چونانکه هزارۀ تو سر برود، ای سپتامیان زرتشت ! (۹) چه همۀ ده های ایران به سم اسب ایشان کنده شود ؛ درفش ایشان تابه پذشخوار گر [2] برسد ؛ با فرمانروائی ستمگرانه جایگاه دین‌را از آنجا ببرند ، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید . ✡

(۱۰)) «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم . »

(۱۱) از هستان [3] در پرستش آنکس ایدون بر تر باشد ، ([که یزش [4] اورمزد بیشتر کند .]) اورمزد از اشوئی بهمه چیز آگاه است ([اورمزد که از اشوئی آگاه است ، مزد و پاداش کار نیك و کربه را هر آنچه هست بدهد ؛]) و من ([انجمنان]) نر و ماده را میپرستم ، ([امشاسپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند .])[5]

---

۱ ـ ضحاك . ۲ ـ پتش ـ خوره ـ گر = کوهی که بدان فره است . نام نواحی‌کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان‌میشود. (بند هشن در دوازدهم ـ۲ـ۱۷). ۳ ـ موجودات . ٤ـ پرستش .

۵ـ این‌قسمت ازدعای ینگهه‌اتام اوستا ترجمه شده که ازاینقرارمیباشد:

ینگهه‌اتام ائت ، یسنه پئیتی ونگهو ،
مزداوا هورووئثا ، اشات هچا ،
یاونگهمچا تسچاتا وسچایزمئیده .

« اهورا مزدا آگاه است از آن کسیکه (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتراست ، بحسب‌راستی ، این چنین مردان و این‌چنین‌زنان را ما میستائیم .»

در ششم

(۱) پرسیدزرتشت از اورمزدکه : ای‌اورمزد مینوئی‌افزونی! دادار اشوی جهان استومندان ! این دین بهی مزدیسنان را از چه رو باز بپیرایند ؟ و با چه افزار[۱] این دیو ژولیده موی از نژاد خشم[۲] را بکشند ؟ **(۲)** دادارا ! بمن مرگ بده ، و نوادگان مرا مرگ بده،» ([که در آن هنگام سخت زیست نکنند ؛]) « بایشان زندگی اشوئی بده ، » ([که دروندی[۳] و راه دوزخ را نپویند .])

(۳) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! پس‌از نشانهٔ سیاه[۴] ، فرمانروائی ازین خشم تخمگان[۵] به شیذاسپان کرسیاك[۶] دروج[۷] درده[۸] سلمان[۹] رسد ، » ([ماهونداد[۱۰] گفت که : ارومیان باشند ؛ و روشن[۱۱] گفت که : سرخ کلاه[۱۲] و سرخ‌زین و سرخ درفش باشند ؛ و اینها نشانهٔ ایشان باشند . -])

۱- وسیله - آلت. ۲- درنخستین بند ۱۱.
۳- دیومنشی . ٤- شاید مقصود درفش سیاه است‌که علامت‌عباسیان میباشد . درافسانه‌های اساطیری بموجب فردوسی علامت تورانیان میباشدودرفش افراسیاب سیاه است درفش‌کیخسرو بنفش است . درفش‌پشوتن نیز سیاه‌میباشد.
۵- در نسخه پازند « ترکان‌چرمین کمر » افزوده میشود ، یعنی اهالی ترکستان . ٦- وست گمان میکند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده است . (درسوم بند - ۲٦ یادداشت دیده شود .) ۷ - ضد اشوئی ، دیو ماده است‌که فریبنده‌ودروغگو میباشد . ۸- ایالت. ۹-Sairima اوستائی (بندهشن دربیستم - ۱۲) سرزمین سلم پسر فریدون . این‌لغت‌دیلمان نیز خوانده‌میشود که نام‌محلی در همان حوالی است . ۱۰ - نام یکی از شارحین است(در دوم‌بند - ۲ دیده شود.) ۱۱- روشن پسر آذر فرنبغ فرخزاد است‌که در زمان مأمون میزیسته (گزارش گمان‌شکن چاپ تهران ص ٤) . ۱۲ - قزلباش که ترکان سرخ کلاه میباشند و در زمان صفویه اسم آنها مشهورشد . ولی‌تاریخ تحریر این‌کتاب خیلی بیشتر ازین زمان است .

(۴) « ای سپیتامان زرتشت ! چون بیایند ، خورشید نشان سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد ، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد ؛ به آسمان نشانهای گوناگون پیدا آید ✿ ، و زمین لرزه بسیار باشد ؛ و باد سخت تر آید و بجهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید ؛ و ستارهٔ تیر [1] و اورمزد [2] بدترین پادشاهی را نشان دهند .

(۵) « دروج شیذاسپان کرسیاك [3] ، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه باشند . درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان بسیار ، باین ده های ایران که من‌اورمزد آفریدم بتازند ، تا کنار اروند [4] ، « ([کسانی باشند که رود فرات گویند ،]) « تا دوان پایتخت آشورستان ، » ([این دوان با داوری‌سخت [5] پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده‌اند ، کسانی آن را پناه گاه دیوان گویند .]) ✿

(۶) ایدون ایشان از خشم تخمگان سد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه بکشند ؛ و درفش ، نشان و سپاه بیشمار ایشان دیوان ژولیده موی باز گردند [6] ؛ و سپاه پیشانی فراخ [7] ترك وکلمیر [8] دشمن به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم برسند ؛ » ([بدانید که افراشته درفش باشند ، چه

۱ـ عطارد که ستاره نحس است. ۲ـ مشتری

۳ـ در سوم‌بند ــ ۲۶. ٤ـ رود دجله‌است و ارنگ محتمل‌است‌که رود ارس باشد. فردوسی‌گوید، اگر پهلوانی ندانی‌زبان بتازی تواروندرا دجله خوان. ۵ـ سخت امار یا سخت‌همار لقب پایتخت آشور است.

٦ـ معلوم نیست بکجا برمیگردند وکدام دسته هستند.

۷ ـ از مشخصات قیافه منول (در هفتم‌ـ ۱۱) . ۸ـ در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری بنام کلهمیر وجود دارد.

درفش را افراشته گیرند، بدانید که گروه بیشماری چون موی بریال اسب[۱] به ده های ایران که من اورمزد آفریدم.بمانند؛ [ ) « ترکان چرمین کمر وشیداسپ کرسیاك اروماِئی[۲] با هم فرارسند،

(۷) « ای سپیتامان زرتشت ! جنگ بزرگ و کار زار ایشان با یکدیگر سه‌بار و بسه جای باشد.

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس ، آنگاه که او بیاری دیوان با امشاسپندان بود[۳] .

(۹) « دو دیگر چون تو ، ای سپیتامان زرتشت ، دین پذیری وبا من گفتگو کنی ، هنگامیکه گشتاسپ شاه و ارجاسپ[۴] خشم زاده ، به کارزار دین ، در سپیذرزور[۵] باهم ستیزه کنند ؛ ✿ »

۱ــدر ارده ورازنامه (٥٤)این اصطلاح را برای‌روح‌اشخاص شرورآورده که در دوزخ مانند یال اسپ بغل هم واقع شده‌اند اما یکدیگر را نمی بینند و احساس تنهائی میکنند.

۲ ـ در اینجا نسبت شیداسپ ذکرمیشود (در سوم ـ ٢٦) اروم یا بیزانتن که شامل یونان نیز میشده است .

۳ ـ اشاره به افسانهٔ پرواز کاوس به تحریك اهریمن برای اینکه خدائی را از اورمزدبستاند. بموجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسرکی أبیوه است‌که دیوان بفرمان او بودند وبدستورش هواپیمائی ساختند تاباسمان صعود بکند. ولی‌همینکه ازابرها گذشتند اورمزد توانائی‌ایشان رابگرفت و بزمین افتادند . اماخودش زنده‌ماندچون‌مقدر بود که سیاوش از نسل‌او بوجود بیاید.

٤ ــ در کتاب یادگار زریران جنگ زریر برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه‌خیون‌شرح‌داده‌شده است. این جنگ بفتح گشتاسپ و رونق دین زرتشت پایان میپذیرد.

٥ــ یوستی **Justi** اوروساره‌رادشت بیاض درکوهستان‌قائن‌وبیرجندحدس میزند. جاکسن جنگل سپید رابین نیشاپور و مشهد قرار می دهد. بموجب بند هشن جنگ قطعی در کوهستان کومش (گرگان) روی میدهد . درهنگامیکه سپاهیان ایران نزدیك بوده متواری بشوند ، کوه میان‌دشت شکافته وکوه‌جدیدی احداث میگردد که‌به (مدن فریاد » یعنی فریادرس ملقب‌گردید. (نیرنگستان چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹ـ۱۲۲ داستان شهربانو) دربشت پانزدهم ۳۱-۳۳ راجع به‌کیخسرو وسپید رزور اشاره شده‌است ودر جاماسپ نامه پهلوی ازجنگ گشتاسپ باآکوان سپید در سپید رزور گفتکو میشودکه در ناحیه پشخوارگر اتفاق میافتد.

([کسانی گویند در پارس باشد.])

(۱۰) « و سه دیگر ، چون هزارۀ تو بسر آید ، ای سپیتامان زرتشت! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند؛ ✿ » ([گویند که در دشت نهاوند[1] باشد؛]) « همۀ مردمان ده های ایران که من اورمزد آفریدم ، ازجایگاه خویش بهپذشخوارگر برسند . » ([گویند آذر گشنسپ در دریاچۀ ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد[2] ، بدانید که دین بدانجا آشکار شود؛ کسانی گویند که در ماهی[3] خواهد بود ، آتروک[4] گفت که در خرچنگ[5] باشد؛]) « ای سپیتامان زرتشت! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم بشود ، کهاین مردم پذشخوار گر و پارس و سوراخ نشین[6] و کوه نشین و دریا نشین پس از آن نهفته بمانند. ✿»

(۱۱) « چه ، چون شوهر خویشتن را بتواند رهائی دهد ، دیگرش زن و فرزند و خواسته بیاد نباشد . »

(۱۲) پس زرتشت گفت که : « دادارا! مرا مرگ بده ،

۱ــ آیا اشاره به جنگ معروف فتحالفتوح بین ایرانیان واعراب شده و یکنفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است؟ ۲ــ دریاچه ارومیه به اوستائی Caêcasta دربندهشن در بیست و دوم ــ ۲ : « دریاچۀ چیچست درآذربادگان است آب آن گرم وراننده دردها می باشد . » در کتابهای پهلوی صفات: گرم آب ، درمان آب ، دور از دیوان و رانندۀ دردها (جوید بیش) برای این دریاچه آمده است . بقول نویسندۀ زاد اسپرم (در ششم ـ ۲۲) آذرگشنسپ در کنار این دریاچه بوده است . دریاچه ارومیه که نزدیك محل تولد زرتشت میباشد مقدس بشمار میآید. ۳ ــ برج حوت . ۴ ــ آدرو نام دستوری است . ۵ ــ برج سرطان . ۶ ــ شاید مقصود مردمان غارنشین است .

نوادگان مرا مرگ بده،» ([تا در آن هنگام سخت زیست نکنند.])

(۱۳) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! بیم مدار، چه، آنروز که دهمین سدهٔ هزارهٔ تو زرتشتان سر برود[1]، هیچ دروند ازین هزاره درآن هزاره نرود[2].»

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینوئی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان! دادار! چون آنان بیشمار باشند، به چه افزار ایشان راتباه توان کردن؟[3]»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! چون

---

۱ ـ هزاره‌ای که زرتشتان‌نامیده میشود. ۲ ـ وست‌درترجمهٔ بهمن یشت (ص ۲۱۹ یادداشت ۱) متذکر میشود که این مطلب با ازمنهٔ تاریخی وفق نمیدهد. ولی بنظر میآید که هزارهٔ زرتشت پیش از آشفتگی درمذهب و قبل ازهجوم دیوان بپایان رسیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا هفتم شرح داده شده‌است. بموجب بندهشن در سی و چهارم ۷ ـ ۶ فاصلهٔ‌بین «ظهور دین» در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دورهٔ ساسانیان ۱۰۱۶سال‌می‌شود. اگرمقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت‌سی ساله بود. ازاینقرار باید در تاریخ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره‌ساسانیان‌تولد شده باشد یعنی درشانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویزکه قدرت ساسانی‌به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزارهٔ او باید انجام گرفته باشد. چنین بدست میآید که نویسندهٔ‌بهمن‌یشت همان‌تاریخ‌بندهشن را اقتباس کرده است. هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از این‌رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و بادر نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً درحدود ۵۹۳ـ ۵۹۵ میلادی بوده است. بموجب‌تعیین زمان ناقصی‌که دربند هشن دیده‌میشود دهمین هزارهٔ عالم دربرج‌جدی با ظهور دین آغاز میشود ودر ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان بپایان میرسد. وهزارهٔ برج دلو با هزارهٔ هوشیدر تطبیق‌مینماید.بنظر میرسد که از هزارهٔ هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ ـ ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ـ ۱۶۳۵ بوده است. ۳ـ نویسنده‌پس از شرح شرارت‌دیوان در دورهٔ‌آهن آلوده دوباره از نو شروع میکند، تاوسیلهٔ دفع آنها را نشان‌بدهد.

دیو ژولیده موی از تخمهٔ خشم پدیدآید ، نخست بسوی خوراسان[۱] نشان سیاهی[۲] پیدا بشود ☆ ؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچهٔ فرزدان[۳] زائیده شود ؛ » ([کسانی گویند که به دریای کیانسیه[۴] باشد و کسانی گویند به کابلستان[۵] باشد .])

(۳) « در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد، ای سپیتامان زرتشت ! » ([کسانی بسوی‌چین و کسانی درهندوستان گویند .])

(۴) « کی زائیده شود ☆ ؛ » ([گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر[۶] به هندوستان شود . **(۵)** در صد سالگی کام از زنان گیرد ، سپس کی چنانکه از نوشته های دینی بر میآید ، او را بهرام ورجاوند[۷] خوانند از او بزاید ؛ کسانی او را شاپور گویند .])

۱– خراسان یامشرق . ۲– در ششم – ۳. ۳ –بموجب بند هشن‌در سیستان واقع شده است . (ابان یشت ۱۰۸) به اوستائی « فرزدانوآب ». پوستی این دریاچه را دریاچهٔ آبساکن جنوب غزنین حدس میزند.دریاچهٔ‌فرزدان جزو عجایب سیستان بشمار میرفته‌. در زندآگاهی (بند هشن بزرگ) می‌نویسد، « دریاچهٔ فرزدان به‌سکستان است. گویند که‌چون آزادمرد درست کاری چیزی اندرآن افکندبپذیرد ، چون‌درستکار نباشد، آنراباز‌بیرون‌افکند. بن‌چشمهٔ آن‌نیز باآب دریای فراخ (فراخوکرت– وروکرته) پیوسته است ». در دوازدهم–٦. ٤– کریستن‌سن‌گمان میکند دریاچه هامون در سیستان‌باشد که‌از زمان‌قدیم نزدایرانیان مقدس شمرده میشده‌است.(Les Kayanides p 5 et 22-23) در اودیه و سهکه سکستان مینویسدکه ، «رود هیتمند و دریاچهٔ‌فرزدان و (زره) دریای کیانسیه وکوه اوشداشتر (اوشیدرنه)اندر زمین سکستان هستند . » ٥– سر زمین کابل. ٦– نام مسیح وپیغمبر آخر زمان زرتشتیان است‌که باید قدرت مهاجمین را درهم شکسته و دین بهی را دوباره برقرار بسازد. ٧– ورجاوند از لغت اوستائی « ورچنفند» (ورج – ارج– آبرو– افتخار) میآید، در اوستا این لقب به فرهٔ کیان، ماه وستارهٔ تشتر **Sirius** داده میشود. این‌شخص بایدحلول فرشتهٔ بهرام‌باشد. بهرام‌پادشاه زمان هوشیدراست چنانکه گشتاسپ پادشاه زمان‌زرتشت بود .

(٦) « در آن شبی که کی زائیده شود، نشانی بجهان رسد، ستاره از آسمان ببارد ؛ » ([چون کی زائیده شود ستاره نشان نماید ✿ ، داد اورمزد [۱] گفت که در ماه آبان و بروز باذ [۲] باشد؛]) « زندگی پدر آن کی بفرجام رسد ، او را بانوان شاه بپرورند ؛ پادشاه زن باشد .

(٧) « چون آن کی به سی سالگی برسد ، » ([کسانی هنگام را گویند]) « سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند ؛ » ([چه درفش را افراشته گیرند .]) « با درفش افراخته و با زین افراخته ، به تاخت و تاز تا بهرود [۳] روند ؛ » ([برخی ده بومه گویند ؛]) « ای سپیتامان زرتشت ! تا در میان دریای بهران [۴] روند .

(٨) « چون ستارهٔ اورمزد [۵] به اوج بلندی [٦] برسد وناهید [۷] را فرود افکند ، گوند [۸] بیشمار زیناوند [۹] ، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد .»

([(٩) کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند ،

۱ــ نام مفسری است (در دوم بند ـ ۲ دیده شود .) ۲ ـ باد روز بیست و دوم ازماه هشتم سال پارسی مطابق‌با هفتم اکتبرمیباشد. ۳ـیوستی حدس‌میزند ارتک رودباشد امابموجب یکی ازمورخین ارمنی‌قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون‌را بهرود مینامیده‌اند . ٤ـ احتمال میرود خلیج فارس دریای بهران نیزنامیده میشده. بمناسبت جزیرهٔ بهران که بعدمعرب وبحرین‌نامیده شده است. ۵ـ مشتری . ٦ـ بالست در اصطلاح نجوم خانه شرف است. ۷ــ زهره ستاره نحس. ۸ـ لشکرـ جرارمعرب آن‌جند میباشد . ۹ـسلاحدار در فارسنامهٔ ابن‌بلخی مینویسد: «اورا طهمورث‌زیناوند گفتندی وزیناوند لقب او بودیعنی تمام سلاح . » زینبد نیز باین معنی است و فرخان زینبدی نام‌یکی ازآخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید.(مارکوارت‌ـ ایرانشهر) .

دسته‌ای از جانب پذشخوار گر گویند ، برخی از کوهستان هرات گویند ؛ و کسانی از تبرستان [1] گویند .])

(۱۰) « و از آنسوی کسانیکه در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود ۞ : » ([بدانید سپاه بیشمار با درفش افراشته از پذنحوار گر ، سپاه گوند آراسته ایرانشهر باشد ؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان و کرمانیان خوانند .])

(۱۱) « سپس بیاری یکدیگر و زیر یك درفش ، به ده های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ [2] تخمهٔ خشم ، لشکر سهمناك پیشانی‌فراخ [3] ، گرگ‌دوپا [4] ، دیوان‌چرمین کمر [5] بکشند.

(۱۲) « در کنار اروند سه کارزار کنند : یکی به . . . یکی به سپیذرزور [6] و یکی بدشت نهاوند . [7] »

([. (۱۳) کسی گوید که بدریاچهٔ سه تخمه [8] باشد ، کسی گوید به مرو [9] تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد .])

۱ ـ کوهستانهای ساحل‌جنوبی بحر خزر که امروزه البرزخوانده‌میشود، اما بنظرنمیآید همان البرز افسانه باشد که بعد به‌کوه قاف مشهور شده است .
۲ ـ درگرشاسب‌نامهٔ اسدی جزو اولاد جمشید بترتیب ذیل : جمشید ، تور، شیداسپ (سپندیست) شرح میدهد تا به‌گشتاسپ میرسد . اما گمان میرود که این شیداسپ کس دیگری‌باشد . دارمستتر حدس میزند شیداسپ‌همان‌بیوراسپ منفور ایرانیان‌است .   ۳ـ در ششم ـ۶ .   ٤ـ بنظر میآید اصطلاح : «گرگ دو پا » از یسن ۶۲ ـ ۶۳ (چاپ اشپیگل) گرفته شده است .
۵ ـ دوبال کوستی = چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشماست .   ۶ـ درششم ـ ۹ یعنی‌صحرای‌سفید .   ۷ـ آیا اشاره به جنگ اعراب شده‌است ؟ نام‌محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی که در فصل ششم ـ ۱۰ گفته‌است دوباره توضیح میدهد . جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱ میلادی اتفاق‌افتاده است.   ۸ـ دریاچه سه‌تخمه ظاهراً همان دریاچهٔ مقدس فرزدان‌است که‌حافظ سه نطفه اززرتشت‌میباشد.   ۹ـ مرو که در ترکستان است.

(۱۴) « سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته [1] به پشتی ده های ایران باشند ؛ » ([که درفش از پوست ببر دارند ، درفش بادی و بندوك [2] ایشان سپید باشد.]) (۱۵) « و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند [3] ، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس‌مردی به‌بینند و بگیرند ✡.»

(۱٦) « ای سپیتامان زرتشت ! چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که بیك شب سرد زمستانی که برسد [4] و بیك شب برگ بیفکند تباه شوند✡» .

(۱۷) « این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند [5] (۱۸) » به دوبارگی گنامینو [6] با دیوان و بدنژادان و خشم سخت نیزه [7] ، به پشت و یاری ایشان دیو پرستان و خشم تخمان ریزند، ای سپیتامان زرتشت !»

(۱۹) « ومن اورمزد دادار ، نیرو سنگ ایزد و سروش اشو [8]

۱ــ در هفتم بند ۷. ۲ ــ بیرق ــ علامت که معرب آن بندوق است. ۳ ــ گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود دراینجا میخواهد نتیجه بگیرد . ٤ــ شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است ، که‌قبل ازآخر دنیا خواهدآمد و آفریدگان راتباه میکند. ــوسیله ماوراء طبیعی که برای‌دفع شرارت دیوان بکار میرود در بند های آینده شرح میدهد. ٦ــروح خبیث = اهریمن. ۷ــ درچهارم ــ۲٦. ۸ــدو فرشته‌ای که‌فرستادهٔ مخصوص‌اورمزد بمردمان میباشند . نیروسنگ‌دراوستابشکل نیریوسنغا آمده‌است (یسنهای هودهم ٦۸ــ۹۲ ویدیوداد نوزدهم ۱۱۱ ــ ۱۱۲ بیست‌و دوم ــ ۲۲ و غیره دیده شود .) سروش در اوستا بشکل ، سراوشا آمده که نمایندهٔ شنوائی واطاعت میباشد . وظیفهٔ او اینست که مخصوصاًدرشب جهان را پاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند. (ویدیوداد هژدهم ۷۰ــ۵۱ ــ ٤۸ وغیره یسناسروش یشت‌هادوخت نیز دیده شود .) انتظار میرفت این‌پیام درآخر هزارهٔ هوشیدر به پشوتن فرستاده شود . (درنهم ــ ۹ــ۱۰ دیده شود .)

را به کنگ دز[1] که سیاوش درخشان بر پا کرد بفرستم ✿ تا به چهرومیان پسر گشتاسپ[2] پیراستار راست فرهٔ دین کیان بگوید که : « ای پشوتن درخشان ! به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو ، و با آتش و آب آئین‌هادخت[3] و دوازده هومیست[4] را بجا بیاور ! » ([انجام دادن با آب و آتش، آنچه که به آب وآتش آشکار است .])

(۳۰) « و نیرو سنگ ایزد و سروش اشو از چکاددائیتیک[5] نیکو به کنگ‌دز که سیاوش درخشان بر پا کرد روند ، بدو بانگ کنند که : « فراز رو ، ای پشوتن درخشان ، چهرومیان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرهٔ دین کیان ! فراز رو ، باین

۱ ــ در اصل همان کنگهه اوستائی (باغ بهشت) یا مسکن آریا ها (ایرئنم ویجو) میباشد . Pays de Cocagne که بموجب کتابهای پهلوی سیاوش آنرا بنا نهاد ، و در شمال ترکستان در میان کوهها واقع شده است. در بند هشن‌بزرگ شرح میدهد که کنگ دز متحرك و روی کمر دیوان‌ساخته شده بود ولی کیخسرو آنرا بزمین استوار کرد . در آن هفت دیوار : زرین ، سیمین ، پولادین، برنجین ، آهنین ، بلورین‌و یکی دیگر از سنگهای گرانبها وجود دارد . در میانش جاده هائی تعبیه شده‌که از میان قلعه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ طول‌دارد و دارای پانزده دروازه است که ازاین‌دروازه‌بدروازه‌دیگربا اسب ۲۲روز راه میباشد . پادشاه این قلعه پشوتن بیمرگ است ، بوندهشن و مینوخرد و صد در دیده شود. فردوسی میگوید: همی‌گفت:هرکو ندیدست‌کنگ‌ــ نباید‌که خواهد بگیتی درنگ . ۲ــ لقب پشوتن است ، دریشتها ــ ٤ نوشته که درد ومرگ باو کارگر نمیباشد. ۳ــ بموجب دینکرد این کتاب بیستمین نسك ادبیات مزدیسنان بوده است. ٤ ــ درپنجم بند ۳ دیده شود. ۵ــ بموجب بند هشن چکاد دائیتیك (قلهٔ داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد میباشد ویك سریل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است . (بند هشن در دوازدهم ــ ۷) چکاد سرکوه (کله = قله ؛) میباشد . فردوسی میگوید : بیامد دوان دیده‌بان از چکادــ که آمد سپاهی ز ایران چو باد .

ده های ایران که من‌اورمزد آفریدم[۱] ، و پایگاه دین وخداوندی را باز بپیرای . »

(۲۱) « ایشان مانند مینوئیان[۲] بر روند ، دوازده هومیست[۳] را به زوهر[۴] انجام دهند . **(۲۲)** و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد اشو ٭ که هاوشت[۵] پشوتن هستند و جامهٔ نیك مینوئی[۶] از سمور سیاه به بر دارند ، با منش نیك و گفتار نیك و کردار نیك[۷] جلو روند و هادخت[۸] و بغان یسن[۹] را به آتش و آب به آئین انجام دهند ، و من اورمزد با امشاسپندان رافرازستایند. **(۲۳)** پس‌از آن سه یك دشمنی بشکنند .

(۲۴) « فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد ، که جامهٔ سمور سیاه دارند ، به آذر فرهمند که روشن کرپ[۱۰] خوانند ، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنبغ پیروز گر[۱۱]

۱ــ باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام اورا میرساند. ۲ــ بصورت روحانیان و غیر مرئی . ۳ ــ در پنجم بند ۳ . ٤ــ در پنجم بند ۳ . ٥ ــ اصحاب ــ امت ــ پیرو . ٦ــ روحانی ــ معنوی . ۷ ــ « هومت و هوخت و هوورشت » این کلمات درموقع شروع بکار مهمی گفته میشود. ۸ــ در هفتم ــ ۱۹. ۹ــ نام نسکی بوده‌که از میان رفته است و فقط سه نسك از آن باقی است . ۱۰ــ جسم نورانی . بموجب بندهشن آذر فرنبغ ابتدا توسط جمشید بکوه خوره‌اومند خوارزم برقرار شدودر زمان گشتاسب‌درخارج از خوارزم بکوه روشن درکابلستان برده شد. شاید در اینجا اشاره‌به تغییرمکان آتش میشود. ۱۱ ــ دربند هشن بزرگ توضیح مفصلی راجع بجسم و روح آتش بهرام داده مینویسد که اورمزد سه آذر بیافرید : آذر فرنبغ، گشنسپ و برزین مهر که مانند سه فره برای نگاه‌بانی‌جهان بشمار میروند. جم‌آذرفرنبغ رابه دادگاه‌بکوه خوره اومند در خوارزم نشانید؛ کی‌گشتاسپ‌آنرابکوه‌روشن درکابلستان نقل مکان داد . آذرگشنسپ تا پادشاهی کیخسرو ازجهان نگهبانی نمود وآذر برزین‌مهر تازمان پادشاهی‌کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود. ازین سه‌آذر ، آتش بهرام تن‌جسمانی وسه آذر خورهٔ آن میباشند که در میانش قرار گرفته‌اند . مانند تن‌آدمی که در شکم مادرش‌پرورش‌می‌

بقیه درصفحهٔ ٦۳

باشد ، همهٔ این گروه با هم آئین پرستش را بجای آورند ، (شاخه های) برسم فراز گسترند ، و آئین خرداذ وامرداذ یسن را به نیرنگ[۱] و نیرنگستان[۲] دینی انجام دهند . **(۲۵)** و سه یك دشمنی بشکنند .

(۲۶) « فراز رود ، پشوتن پسر گشتاسپ ، بدستیاری آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر[۳] ، به بتکدهٔ بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند[۴] ، خشم سخت نیزه[۵] و همهٔ دیوان و دروجان[۶] و بد تخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی دوزخ رسند ✿ ؛ بههمکوششی پشوتن درخشان آن بتکده را بر کنند.

(۲۷) « و مندادار اورمزد با امشاسپندان به کوههو کیریاذ[۷] بیائیم و به امشاسپندان فرمائیم که بهمهٔ ایزدان مینوئی گویند که : « بروید و بهیاری پشوتن درخشان رسید . »

(۲۸) « و مهر فراخ چراگاه[۸] ✿ و سروش تکاور و رشن راست و بهرام[۹] تهمتن و اشتاذ پیروزگر و فرهٔ دین مزدیسنان[۱۰]

بیند و چون بدنیا میآید روحی از عالم بالا بآن تعلق میگیرد که تا زنده است تن او را اداره میکند و چون تن ازهم پاشید و بهزمین پیوست روح بدنیای علوی صعودمینماید . ازین جهت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای زمینی بهراماست و سروش بهنگهبانی اینها گماشته شدهاست . آذر فرنبغ تا زمان نویسندهٔ بندهشن هنوز بجای خود باقی بودهاست .

۱ــ عزایم. ۲ـ در چهارم بند ۳۲. ۳ــ همین دربند ۲٤ به یادداشت ۱۰ رجوع شود . ٤ــ اهریمن نابکار . ۵ـ درچهارم ـ ۲٦. ٦ــ شریرها. ۷ــ دربندهشن صفت مرتفع باین کوه داده میشود . گویا یکی ازقلل غربی البرز افسانهای میباشد . لغت اوستائی آن: هوکیریا بریزواست که در یسناوابان یشت و غیره نیز ذکر شدهاست. ۸ ــ فراخو ــ گویوت = چراگاه فراخ گاو (لقب مهراست) . ۹ـ اینکه فرشته بهرام بصورت روحانی بکمك پشوتن میرود با این قضیه که او نیز بشکل بهرام ورجاوند میرود متناقض میباشد. ۱۰ ـصورت قوای روحانی وفرشتکانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند.

که آراستار نیرنگ فرمانروائی جهان باشد بفرمان دادار رسند .

(۲۹) « من دادار ، به پشتی و یاری پشوتن درخشا ن رسم.

(۳۰) « دیوان تاریك تخمه را بزنند .

(۳۱) « گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند که : « ای مهر فراخ چراگاه ! ترا براستی سوگند بایست . »

(۳۲) « پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که : « درین نه هزار سال ، که او (گنامینو) پیمان کرد[1] ✡ ، تاکنون دهاك[2] بددین و افراسیاب تورانی و اسکندر ارومی و این چرمین کمران[3] ، دیوان ژولیده موی ، هنگام هزار سال بیش از پیمان خداوندی کردند.[4] »

(۳۳) « آن گنامینوی[5] دروند که چنین بشنود ستره بماند.»

(۳۴) « مهر فراخ چراگاه ، خشم سخت نیزه را بزند که به ستوهی بدود . (۳۵) آن گنامینوی دروند با زاد و رود بد - تخمگان باز در تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

---

۱ ــ اشاره به پیمانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بودکه اهریمن فقط تا نه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زیان برساند .(ص ۲و۳ مقدمه دیده شود .) ۲ـ ضحاك معرب آنست و اورا بیوراسپ نیز مینامند . دهاك واسکندر و افراسیاب را اهریمن بیمرگ گردانید ولی اورمزد ازین قضیه جلوگیری نمود . درمینوخرد پرسش هفتم (چاپ ارودتهمورس انکلسریا) می ــ نویسد : « ۲۷ ــ چه پیداست که اورمزد جم و فریدون و کیوس را انوشگی داد ، ۲۸ــ واهریمن ایدون گردانید چونانکه آشناست، ۲۹ ـ به اهریمن، بیوراسپ و افراسیاب واسکندر چنین نمود که انوشه باشند، ۳۰ــ واورمزد برای سود بزرگ چنان گردانید همچنانکه آشکاراست .» ۳ ــ ترکان . ٤ــ ازین مطلب چنین برمیآید که نویسنده پایان فرمانروائی ملحدین را در خاتمهٔ هزارسال منتظر بوده است و پایان هزارهٔ هوشیدربا تاریخ ١٦٣٥ـ١٥٩٣ میلادی تطبیق میکند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ میباشد. ٥ــ روح خبیث اهریمن .

(۳۶) « مهر فراخ چراگاه به پشوتن درخشان بانگ کند که : « آن بتکدهٔ نشیمن دیوان را بکن و ویران کن ، برو باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم[۱] . و پایگاه دین وخداوندی را باز بپیرای ، چه دروندان که ترا بینند شکست خورند . »

(۳۷) « و پشوتن درخشان و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر[۲] فرا رسند و آن دروج[۳] بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند ، و آئین پرستش را فراز سازند و (شاخهٔ) برسم[۴] فرا گسترند و آئین دوازده هومیست[۵] بجای آورند ، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند . **(۳۸)** این را ازپیش گویم[۶] .

(۳۹) « فرا رسد پشوتن درخشان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم به : اروند و بهرود[۷] ، چون دروندان او را بینند این تاریك تخمگان و نا ارزانیان شکست خورند . »

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرا رسد و وندیذهیم[۸] را به پایگاه موبدان موبد بر گمارد ، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد ، و ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید. **(۲)** آز و نیاز و کین

۱ـ آیا ازقول اورمزد میگوید ؟ ۲ـ در هفتم ـ ۲۴ نام سه آذر مقدس که بکمك پشوتن قیام میکنند . ۳ـ دیو ـ شرور ـ دروغگو ـ فریبنده . ۴ـ در چهارم بند ـ ۳۰ . ۵ ـ در پنجم ـ ۳. ۶ ـ قبلا در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است . ۷ ـ دجله و جیحون (در ششم ـ ۵ در هفتم ـ ۷) . ۸ ـ شاید لقب پشوتن باشد و یا نام موبدی است .

و خشم و هوا پرستی ورشگ و دروندی از جهان کاسته شود. ✡ (۳) هنگام گرگان بسر رسد و هنگام میشان اندر آید. ✡ (۴) و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر[1] را باز به‌پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند[2]. (۵) و گنامینو[3] با دیوان و تاریك تخمگان سترده و بیهوش بباشند[4].

(۶) پشوتن درخشان چنین گوید که : « کشته باد دیو، و کشته پری! کشته باد دیو دروج و بدی! کشته باشند دیوان تاریك تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا، با امشاسپندان که خداوندان نیك دانش باشند و فرهٔ دین مزدیسنان بیفزاید! و دودمان رادان و راستان و نیك اندیشان بیفزاید! نیك پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی! »[5]

(۷) فرا رسد پشوتن درخشان، فرا رسند باو یکصد وپنجاه مرد هاوشت[6] که سمور سیاه در بر دارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را بر گیرند.

(۸) اورمزد به‌سپیتامان زرتشت گفت: «این آنست که از پیش گویم : چون هزارهٔ زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد.»[7]

---

۱ ــ در هفتم ــ ۲۴ . ۲ ــ در چهارم ص ۳۱ یاد داشت ۲ . ۳ ــ روح خبیث ــ اهریمن . ٤ ــ در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه سست و ناتوان بشوند . ٥ ــ این‌جمله ترجمهٔ قسمتی از دعای: «هرمزد خدای» در « نیرنگ کستی بستن » میباشدکه زرتشتیان در موقع بازکردن و بستن‌کستی میخوانند : « ای‌هرمزد خدای ! (سه‌بار) ورج و فرهٔاورمزد خدای با امشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید ! و زده و شکسته و نفرین‌زده بادگنامینوی دروند نادان ، بددانش ، فریفتار ، بادیوان ودروجان‌وجادوان و پریان و ستمگران و گناهکاران ! . . » ٦ ــ صحابه ــ امت ــ یعنی یکصد و پنجاه تن پیرو باو ملحق شوند . ۷ــ نویسنده پس ازشرح وسایلی

بقیه در صفحهٔ ٦٧

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال[1] زائیده شود؛ به سی سالگی به همپرسهٔ من اورمزد رسد و دین بپذیرد (۲) چون از همپرسه بیاید، بانگ کند به خورشید تیزاسپ[2] که: «بایست!» ۞

(۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد. (۴) چون چنین شود، همهٔ مردم جهان بر دین بهی مزدیسنان استوار شوند. (۵) مهر فراخ چراگاه[3] به هوشیدر پسر زرتشت بانگ

که هوشیدر برای اصلاح دین بکارمیبرد. کنون بموضوع تولد او اشاره میکند. (درهفتم ــ ۲ دیده شود.) گویا مقصودش اینست که برخی از اعمالش را شرح‌داده، موقع هزارهٔ اورا روشنتر بکند. راجع به تولد معجزآسای هوشیدر چنانکه درکتاب دینکردوروایات فارسی‌آمده در اینجا اشاره نمیشود. سی‌سال پیش‌از پایان هزارهٔ زرتشت، دخترجوانی در آبی‌شنا کرده از آن مینوشد و از نطفهٔ زرتشت‌که درآن آبست‌آبستن میشود و هوشیدر بدنیا می‌آید. بموجب بندهشن ۳۲ ــ ۸ ـ ۹ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس سه پسر زرتشت میباشند. چون زرتشت سه‌بار بازنش هوونزدیکی کرد و هرسه‌بار نطفهٔ اورا بزمین فرو ریخت. نیروسنگ‌ایزد نیرو و فرهٔ این نطفه‌ها را گرفته به ایزد ناهید سپرد، تابموقع آنرا به‌مادری تفویض بکند، ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو به پاسبانی این نطفه گماشته‌شده‌تادیوان نتوانند بآن زیان برسانند. ۱ــ در متن‌وست ۱۶۰۰ سال‌است. توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمیکند. هرگاه هزارهٔ زرتشت را درنظر بگیریم بموجب‌این نظریه هوشیدر در هشتصدمین‌سال هزارهٔ خود بدنیا می‌آید و نه‌درآغاز آن چنانکه از (در هفتم ــ ۲) استنباط میشود و نه سی سال قبل چنانکه در دینکرد آمده است. (در ششم ــ ۱۳ دیده شود.) وست‌آغاز هزاره را ۵۹۳ـ۶۳۵ قرار میدهد. ازین‌رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در۱۳۹۳ ــ ۱۴۳۵ میلادی داشته است. زمانیکه‌این کتاب نوشته‌شده هنوز باین‌تاریخ خیلی مانده بوده است. چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند بدنیا بیاید (درهفتم ــ ۲ نهم ـ ۱) و انتظار میرفته که درسی سالگی‌بسوی‌ایران‌بیاید (در هفتم ـ ۷) و کارزار بزرگ‌بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم ــ ۱۰ هفتم ۸ ــ ۹ هشتم ــ ۷) ولی برحسب این سنوات اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است. ۲ ــ لقب عادی اسپ‌دراوستا. ۳ـ در هفتم ـ ۲۸ مهر ایزد یا میترای اوستائی یکی از فرشتگان است.

کند که : « ای هوشیدر ، پیراستار دین راست ! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که : « برو ! » چه بکشور ارزه و ورو برشن ، و وروجرشن و نیمی از خونیرس [۱] درخشان [۲] تاریك است » .

(۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که : « برو ! »

(۷) خورشید تیزاسپ ورجاوند [۳] برود و همهٔ مردم بدین بهی مزدیسنان بگروند .

(۸) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! این آنست که از پیش گویم [۴] که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد . (۹) و چون نزدیك سر رفتن هزاره باشد ، پشوتن پسر گشتاسپ [۵] به پیدائی آید ؛ فره پیروز گرکیان [۶] به او برسد . (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی بفرمانروائی نشسته باشند چون : ترك و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند ، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروز گری از آن ببرند ، و همهٔ آنها که بدلخواه داد و دین را بپذیرند ، یا بی دلخواه بپذیرند [۷] ، آنها داد و دین را همی زنند [۸] ، تا آنکه هزاره سر برود .

۱ ــ نام چهارکشور از هفت کشور زمین میباشد . خونیرس درمیان دنیا واقع شده و ایران در آنجاست . (بندهشن ۱۱ــ۲ــ۳) . ۲ـ بامی لقب خونیرس‌میباشد . ۳ـ ارجمند ، در فارسنامهٔ ابن‌بلخی ورجمند آمده: « او (کیکاوس) سخت خرم گشت ازآنچ پرهنر بود ورجمند». ۴ـ در سوم ــ۲۰. ۵ــ درهفتم‌ــ ۱۹ــ۲٤ دیده‌شود. ۶ــ نورالوهیت‌وتقدس که باپادشاهان ایران‌بوده است. ۷ـ از روی‌تقیه بگروند . ۸ــنابود کنند .

(۱۱) و سپس چون هزارهٔ هوشیدر ماه [۱] آید ، آفریدگان به هوشیدر ماه پیشرونده‌تر و نیرومندتر باشند ، و او گوهر دروج آز [۲] را بکشد ، و پشوتن پسر گشتاسپ همانگونه دستور و رادور [۳] جهان باشد [۴] . ✡

(۱۲) و اندر آن هزارهٔ هوشیدر ماهان ، مردم در بزشکی [۵] چنان زبر دست باشند ، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید [۶] ، پس او نمیرد ، اگر چه به شمشیر و کارد زنند و کشند [۷] . ✡

(۱۳) پس آشموغی [۸] چون بهره وپاداشی خواهد ، و برای بدی و آشموغی او را ندهند . **(۱۴)** و آشموغ از راه کین ، دسترس به‌آن کوه دماوند ✡ یابد [۹] ، که بجانب بیوراسپ [۱۰]

۱ـ اوخشیادئرتاواوخشیادنمانگ فروردین‌یشت ۱۲۸ نام‌یکی‌ازپسران‌زرتشت است. دینکرد نیزهمان تولد معجزآسای هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت‌می‌دهد. (درهشتم ـ ۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار میشود ، ولی ایندفعه برای مدت ۲۰ روز میباشد. همۀاین جزئیات درروایات پارسی نیز آمده است . ۲ـ آزی چیترا لغت اوستائی بمعنی دیو سیرت است. احتمال میرود که در اینجا اشاره به آزی دهاك (ضحاك) شده باشد . ۳ـ پیشوای دینی **Primat** . ٤ ـ مانند هزاره‌های سابق بموجب دلایلی که دربند ـ ۱ همین فصل‌ذکر شده است ، هزارهٔ هوشیدر ماه که با دوازدهمین وآخرین هزاره بند هشن (در ۳٤) تطبیق میکنداز روی محاسبه وست عجالتاً درحدود ٤۰۰ سال ازآن گذشته است . ۵ ـ طبابت . ٦ـ رو بمرگ ـ در خورمردن . ۷ـ شبیه عقیدهٔ نویسندگانی است که ترقیات علمی بشر را درزمانهای آینده توصیف میکنند. ۸ ـ آشمغ و آشموی نیز آمده بمعنی ملحد ومرتد و زندیق میباشد. درلغت دهخدا آسموغ « نام دیوی از تابعان آهرمن‌که سخن چینی و دروغ گفتن میان دوکس وجنگ انداختن دو تن بدو متعلق است. طیان : گفته‌اش جملگی دروغ بود ــ او سخن چین چو آسموغ بود . » ۹ ــ کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است . در بند هشن (در ۱۲ـ۱۳) آمده زمانیکه فریدون ضحاك را دستگیر کرد ، قادربکشتن او نگردید واورا درکوه دماوند دربندنهادو زمانیکه بندخودرابگسلد سام قیام نموده اورا خواهد کشت. اخبارالبلدان ابن‌فقیه‌همدانی‌دیده شود. ۱۰ـ ده‌هزاراسپ، لقب ضحاك است.

بقیه درصفحهٔ ۷۰

باشد و هرزه‌درائی کند : « کنون نه هزار سال هست [۱] که فریدون زنده نباشد ؛ چرا تو این بند را نگسلی و بر نخیزی ، چون این جهان پر از مردم است ، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت [۲] بر آورده‌اند ؟ »

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه درائی کند ؛ از آنجا که آزی دهاك [۳] از بیم آنکه مبادا فریدون به کالبد مینوئی [۴]

در شاهنامه اسم او مترادف باتباهی وستمگری است. در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروائی کند و سپس بدست گرشاسپ کشته میشود . ۱- راجع به پیمان نه هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده ، رجوع شود به صفحه ۲ - ۳ مقدمه . ۲- ورجمکرد ، حصاری که جم برپا نمود، درین حصار مردمان وموجوداتی محفوظ میباشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جانشین ایشان گردند . درمینوخرد (چاپ ارود انکلسریا پرسش ٦٢ ص ١٦٤) مینویسد : « ١٥- و ورجمکرد به ایران- وج در زیر زمین است ، ١٦- و هرگونه تخمهٔ دامان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم وستور و گوسپند از آنچه که بهتر و وزین‌تر است بدانجا برده شده ، ١٧- و هر چهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید ، ١٨- زندگی ایشان سیصد سال باشد ، ١٩- و درد وپتیاره ایشان کم باشد . » درمتن فارسی مینویسد سیصد سال که از دورهٔ هوشیدر گذشت زمستان سختی میشود بطوریکه از ده‌هزار نفر یکنفر زنده میماند. (زمستان ملکوس) و همهٔ جانوران ونباتات تباه‌میشوند . سپس بفرمان یزدان چارپایان وآدمیان از ورجمکرد بیرون میآیند. مینو خرد (در ٢٦ ص ٨٨) « ٢٧- دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت ؛ ٢٨- تازمانی که باران ملکوس میآید - چنانکه به‌دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان وآفرینش اورمزد خدای همگی تباه‌شوند ، ٢٩- پس ازآن در ورجمکرد را بگشایند، ٣٠- ومردمان وگوسپندان و دیگر آفریدگان وآفرینش دادار اورمزد ازآن در بیرون آیند، ٣١- وگیهان را دوباره بیارایند . » ٣ - آزی‌دهاك (اوستائی) بمعنی اژدهائی است که سه‌سر وسه دهن وشش‌چشم وهزار حواس دارد ویکی از قوی‌ترین دروجان است که انگره مینوبرای تباه کردن عالم‌اشه آفریده است- (یشتهای نهم- ٨ پنجم- ٣٤ چهاردهم - ٤٠ پانزدهم - ٢٤ دیده شود.) درمتنهای پهلوی‌بنام ازی‌دهاك (ضحاك) یا بیوراسپ خوانده میشود. فریدون اورا درکوه دماوند دربند نهاد وبدست سام کشته خواهد شد. بی‌شك ملل سامی همین‌مار فریبنده را ازافسانه های ایرانی گرفته‌اند. (درپنجم- ٧ درهفتم- ٣٢).
٤- جسم مثالی- شبیه کالبد فریدون؛ سایه ویاهمزاد او.

فریدون پیش او بایستد، نخست بند را نگسلد، تا آنکه آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد ✿. **(۱۶)** پس زور دهاك بیفزاید و بندرا از بن بگسلد، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فرو دهد[1] اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند ✿؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یك را دوباره هپرو کند؛ آب و آتش و رستنیها را زیان رساند و گناه گران کند.

(۱۷) پس آب و آتش و رستنیها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند. **(۱۸)** داد خواهی کنند که: «فریدون را باز زنده کن، تا آزی دهاك را بکشد؛ چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکنی، ما به گیتی نشائیم بود. **(۱۹)** آتش گوید که: «نیفزایم» وآب گوید که: «روان نشوم.»

(۲۰) «پس من اورمزد دادار به سروش ونیروسنگ یزد[2] گویم که: «تن کرساسپ پسر سام[3] را بجنبان تا برخیزد.»

(۲۱) «و پس سروش و نیروسنگ یزد به کرساسپ شوند، و سه بار بانگ کنند. **(۲۲)** و چهارم بار، سام پیروزمندانه برخیزد و با آزی دهاك رو برو شود، او سخن ازش نشنود، او گرز پیروزگر را بسرش کوبد و زند و کشد ✿.

(۲۳) «پس تا من هزاره‌را به انجام برسانم دروغگوئی و

۱ـ اوپاردن ـ هوپاردن = بلعیدن ـ نوالیدن ـ ناجویده فرو دادن ـ هپرو کردن. ۲ ـ سروش موظف است درستکاران را ازروی‌پل‌جینو(صراط ـ ینابیع‌الاسلام‌ص ۲۱۵ ـ ۲۱۷) بگذراند ودرآخر دنیا بکمك‌پشوتن بادیوان و جادوگران بجنگد. در هفتم ـ ۱۹دیده شود. ۳ ـ کرساسپ دراثرزخمی
بقیه درصفحهٔ ۷۲

دشمنی ازین جهان بشود[1] ☆ . **(۴۴)** و سپس سوشیانس[2] باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین[3] بباشد.

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش ! بکام یزدان باد ! چنین باد ! نیز چنین تر باد !

که از نوهین‌ترك برداشت ، در حالت موت کاذب(بوشاسپ) در دشت پیشیانسئی تا روز رستاخیز بخواب میباشد . در مینو خرد (پرسش ٦١)مینویسد: «۲۰- و تن سام بدشت پشت‌گشتاسپان نزدیك بکوه دماونداست . . . (۲۳)ویزدان و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و نود ونه صد و نه هزار و نه‌بیور (۹۹۹ر۹۹) فروشی‌اشو گمارده‌اند ، ۲٤ ـ تا دیوان‌ودروجان‌آنرا نیالایند.» در بندهشن (در ۲۹ ـ ۷ ـ ۹) مینویسد که به سام (پدر بزرگ رستم نیست بلکه سامهٔ اوستائی است که بنظر میآید یکی از نیاکان کرساسپ‌باشد) زندگی جاودان بخشیده شد . اما در اثر بی مبالاتی نسبت بدین‌زرتشت.ترکی با تیر اورا زخمی کرد و او بخواب (بوشسپ) رفت. ولی مورد توجه‌خاص فرشتگان است‌که از او نگاهبانی میکنند.برای اینکه چون ضحاك‌بند خودرا بگسلد او برخاسته و ضحاك را میکشد . ۱ـ هزارهٔ سیزدهم یا ابتدای معاد زمانیکه سوشیانس ظهورمیکند . راجع به تولدمعجز آسای سوشیانس‌وایستادن خورشید در مدت سی روز در دینکرد و روایات‌فارسی آمده‌است.(یادداشت۲ در هشتم ـ ۸ دیده شود .) ۲ ـ پسر سوم زرتشت . سئوشیانس اوستائی (ویدیوداد ۱۹ ـ ۱۸ فروردین‌یشت ـ ۱۲۹ و غیره). ۳ ـ معادجسمانی (درسوم ـ۳ـ).

درایش[1] اهریمن با دیوان

(۱) پیداست که هرشب اهریمن به دیوان درآید که : « اندر جهان روید ، و نخست بدریا شوید و دریا را بخشکانید ، و به هوم سپید[2] ☆ شوید ، و همه را بخشکانید ، چه چون

۱ ـ هرزه‌درائی ـ یاوه‌سرائی. ۲ ـ درخت گوگرد (کائو کرنای اوستائی) که مرگ را میراند . در بندهشن چنین وصف شده‌که در درهٔ کوهی در میان دریای فراخ روئیده است . هوم سپید ضد پیری، زنده کنندهٔ مردگان ، دهندهٔ زندگی جاودان بمردم میباشد . اهریمن ضدی بصورت‌وزغ مخالف آن درخت درآب ژرف آفرید برای اینکه به هوم زیان برساندوبرای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیو اوستائی) آفریده است که‌همواره دور هوم حلقه زده‌اند و سریکی ازآنها بجانب وزغ میباشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهندبود . (بند هشن در ۱۳ ـ ۱ ـ ۵ .) در مینو خرد (پرسش ٦١) مینویسد : « ۲۸ ـ وهوم ریست ویراستار (هرمت کنندهٔ استخوانها) بدریای ورکش‌اندر آن ژرفترین جا رسته‌است، ۲۹ـو۹۹،۹۹۹،۹۹ فروشی اشو به نگاهبانی آن گمارده شده‌اند ، ۳۰ ـ خرماهی در بیرامون آن همی گردد و بدی و دیگر خرفستر از آن باز همی دارد ، » در روایت شاپور بروجی مینویسد : « و دیگر آنکه درخت هوم‌اورمزد هروسپ آگاه از بهر آن آفریده است که بوقت رستخیز آب حیات‌و برگ‌هوم را بهمهٔ مردمان بدهند که ازخوردن‌آن همهٔ مردمان امرگ شوند ـ برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است » جزئیات افسانهٔ این درخت تطبیق میکند بادرخت Yggdrasil افسانه‌های اسکاندیناو .همچنین‌درخت حیات توراة ودرخت‌طوبی‌در اسلام (کتاب ینابیع‌الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایش باب‌دوم ـ۸ـ۱۰ دیده شود .) توصیف‌درخت‌طوبی در رسالهٔ عقل سرخ تألیف سهروردی(چاپ‌اصفهان ص ٦) با درخت هوم سپید کاملا تطبیق میکند .

مردهان در گذرند بدان زنده کنند ، و بکوه شوید و همهٔ کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست ، و به رستنیها شوید ، و همهٔ رستنیها را بخشکانید ، و به کلبه و خانهٔ مردمان روید ، و مردم و گاو و گوسپند[۱] همه را بکشید ، کمی را بکمی برید و بیشی را بیشی برید ، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند ؛ به هپتورنگ[۲] منگرید ، به ونند[۳] منگرید تا درکار کردن توانا باشید . »

(۲) آن دیوان و دروجان بدریا شوند ؛ سین مرغ[۴] بانگ کند و سست بباشند ، به هوم سپید شوند ، و آنجا کرماهی[۵] سر از آب بر آرد و سست بباشند ؛ به کوه روند ، آنجا کرکس[۶] مرغ بانگ کند و سست بباشند ، و بدشت روند و آنجا بهمن[۷] مرغ بانگ کند و سست بباشند ، به کلبه ها و

۱ــ گوسپندبمعنی چهار پایان اهلی نیز آمده‌است ۲ـ دب‌اکبر ـ خرس مهتر (ویس‌ورامین) یابنات‌النعش که ستارهٔ سعد میباشد. ۳ـ نسر واقع ؛ وست گمان میکند ستارهٔ Fomalhaust و یا Végo باشد . این ستاره دربرج کژدم واقع شده و خوش یمن است و علامت پیروزی درجنگ میباشد . بروایت دیگر موکل کوه البرز است و راهها و جاده‌های آنرا از حملهٔ دیوان و پریان و دروجان محافظت میکند . (بند هشن‌در ۲ـ۷ پنجم ـ ۱). ٤ــ مرغوسائنو اوستائی (بهرام یشت ــ ٤۱) مرغ‌افسانه‌ای‌که بر درخت هوم سپید نشیند . درمینو خرد (پرسش ٦۱) مینویسد : « ۳۷ ـ آشیان سین مرو بدرخت جوید بیش هرویسپ تخمه‌است ،۳۸ ـ و هر زمان که برخیزد هزار تاك ازآن درخت بروید. ۳۹ـ و چون نشیند ؛ هزار تاك بشکند و تخمهٔ‌آنها را روان‌سازد . » در رسالهٔ عقل سرخ سهروردی ص ٦ مینویسد : « گفت سیمرغ آشیانه برسر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیان خود بدرآید و پر برزمین باز گستراند ازاثر پر اومیوه بر درخت پیداشود و نبات‌برزمین . » ٥ــ خرماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریائی میباشد و مخصوصاً برای حفظ درخت هوم‌سپید ازگزندیوان گماشته‌شده‌است. ٦ــ کهرکاسای اوستائی‌ملقب‌به‌زرمان‌مانشن میباشد که‌خوراك‌اومردار است. ۷ـ پرندهٔ‌مقدسی که‌موکل‌آفریدگان‌دشتی‌است.

خانهٔ مردمان شوند ، از گرودمان [۱] بانگ آید ، از البرز امشاسپندان آیند ، که به کنگ‌دز [۲] رهسپارند ، بانگ‌پشوتن آید و سست بباشند ، بر آسمان نگرند ، و نند و هپتورنگ را بینند و نیروی ایشان برود .

(۳) پس (یزد) سروش [۳] دست بهم زند و خروس [۴]

۱ــ گروتمان از لغت اوستائی: گر = خواندن و دم = مکان‌مشتق میشود . یعنی‌خانهٔ سرود، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمزدمیباشد. H. Reichelt در Avesta Reader ص۲۹٤ خانهٔ عشق ترجمه کرده است . در لغت فرس بنلط گرزمان آمده است و شعری از دقیقی میآورد . ۲ــ زند وهومن یسن در هفتم ــ ۱۹ دیده‌شود. در بند هشن بزرگ مینویسد : « کنگ ــ دز را گویند که دستمند و پایمند و بینا وروا و همیشه بهار بکمر دیوان بود ولی‌کیخسرو آنرا بر زمین‌استوار کرد ؛ آنرا هفت پرسپ (دارستبر) زرین و سیمین وپولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین کاسکینین (لاجورد) است ؛ در میانش هفتصد فرسنگ راسته (جاده) و بدان پانزده در (دروازه) باشد که ازاین درتا بدر دیگر با اسپ به ۲۲روزودربهار پانزده روز میشود رفتن.» ص۲۱۰ــ ۱۲در روایات پهلوی و در یشتها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوهها واقع شده و رودخانه « چهرومیان » ازآنجا میگذرد و آرامگاه خورشیدچهریکی‌ازپسران زرتشت میباشد . مردمان کنگ شاد و خرم ودیندار هستند و به ایرانشهر بر نمیگردند مگر روزیکه پشوتن آنها را بجنگ‌دشمنان ایرانشهرراهنمائی‌بکندو دست بکاراصلاح بزنند. A.Christensen,Les Kayanides , p 82.85.
۳ــ سرائوشای اوستائی . فرشته‌ای که بشب دنیاراازگزندیوان ودروجان حفظ میکند . خروس‌و سگ با او همکاری مینمایند . صد دربندهشن ۸۳ــ ۲ ص ۱۵۲ دیده شود، زند وهومن یسن در هفتم ــ ۱۹. ٤ ــ جانور مقدسی است که ضد دیوان و جادوان میباشد و در دفع آنها باسگ‌همکاری میکند . (بندهشن ۱۹ ــ ۳۳) مینوخرد مینویسد در خانه‌ای که خروس باشد دیو داخل نمیشود واز بانگ او میگریزد. صد در و بندهشن در۳۲می‌ــ نویسد : « ۱ــ اینکه چون خروس بی هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد فال ندارند ، ۲ ــ زیرا که از سبب آن بانگ میکند که در آنخانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس طاقت آن نمیدارندکه آن دروج‌از آنخانه باز دارد ومرغ بیاری دادن خروس میشود وبانگ میکند ، ٦ ــ باید که مرغ و خروس نگاه میدارند تا آن‌دروج را بزنند ودر آنخانه‌اوراراه ندهد . » در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم سلیمان بوده‌اند. درتحفه

بقیه درصفحهٔ ۷٦

شنود ، چون خروس بانگ کند ، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام [۱]، و بهره‌ای آتشی که نیمه شب بخانه بر افروزند بزند ، بهره‌ای مینوی درون[۲] بزند ، و دیگران را سروش هما بزند[۳] .

دنباله

« من بندهٔ دین ، مرزپان فریدون بهرام [۴] نوشتم ، از نوشتهٔ هیربد اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر کرمان نوشته ، منهم در شهر کرمان نوشتم .

« خوب فرجام باد ! چنین باد ! چنین‌تر باد ! پیروز باد فرهٔ ویژهٔ دین بهی مزدیسنان ! بکام یزدان و امشاسپندان باد!

« اشم و هووهشتم استی » (اوستا) .

« بهترین آبادی اشوئی است . »

اخوان‌الصفا خروس مؤذن عالم است میگویند که درزیر عرش‌الله خروسی‌است که ساعات را میشمارد و هنگام نمازتسبیح خوانی میکند وخروسهای زمینی‌از او تقلید میکنند . روزنبرغ ترجمهٔ زراتشت نامه‌ص۱۸ کریستنسن خواص‌الآیات ص۲۳ . ۱ ـ زند وهومن‌یسن در چهارم ـ ۷. ۲ ـ روح‌مراسم درون (ز . و . ی . در چهارم ـ ۳۰). ۳ـ فرشته گیاه هوم (یشتهای ۹ ـ ۱۱) شیرهٔ این گیاه درمراسم مذهبی پارسیان‌استعمال میشودHaoma همان سومای سانسکریت است . ٤ـ همین‌شخص دادستان دینیك را بتاریخ ۹٤۱ یزدگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه‌وست بمتنهای شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود . .) این کتاب هم کما بیش‌در حدود همین تاریخ رونویس شده است.

(بخش-۲)

زندئی وهومن یسن

(۰)شنائشن[1] ئی‌دادار[2] اوهرمزدئی‌وه‌ئی‌اوزو تیك،اوزاینیذارئی ریه‌اومند[3] خوره اومند . و[4] امهوسپندان ؛ آفرینشنیه‌ئی اویزك وه‌دین‌ئی مازدیسنان ؛ تن‌دورستیه ودیر زیوشنیه و آواذهیریه[5] اوی رائه که نویسیهذ !

در نخستین

(۱) چون از ستوذگرپیذاك ، کو زرتوهشت از اوهرمزد ائوشیه[6] خواست (۲) پس اوهرمزد خردئی هرویسپ آکاسیه[7]

۱- شنائیدن = خوشنود کردن . ۲- این لغت در « اصل داتار » نوشته شده ولیکن دراین متن هرکجا « ت » شدید است ودر فارسی جدید بشکل د یا ذ بجا مانده‌استچون علامت مخصوصی نبود ناچار بجای‌آن «ذ» گذاشته میشودکه درفارسی سابقه دارد مانند ؛ پذیرفتن ، پذشخوارگر وغیره.
۳- درخشنده ?Rayonnant . ٤ - هر جا در متن « و » تنها آمده در پهلوی صدای û و یا ô میکند . ٥- آباد خیری . ٦- ئوش در پهلوی بمعنی مرگ است ودر فارسی بشکل هوش نیزآمده است . فردوسی؛ وراهوش در زاولستان بود ـ بدست تهم‌پور دستان بود. (لغت‌فرس) ائوشیه = بیمرگی- انوشکی . ۷- خرد آگاه و محیط بهمه چیز .

به‌ئو زرتوهشت نموذ . (۳) وش‌ون[۱] ئه بون[۲] پذش بدیذ ، که چهار ازگ[۳] پذش بوذ : یك زرین ، یك آسیمین ، یك پولاوذین ؛ یك آسین اور ـ گومیخت[۴] استاذ . (۴) ادینش په ئه داشت کوپه خواب دیذ.

(۵) که ازخواب ببوذ ، وش گوپت زرتوهشت : کوخوذائه‌ئی مینویان[۵] گیتیان[۶] ! نمائیذ کوام درخت ئه‌بون دیذ که چهار ازگ پذش بوذ .

(۶) گوپتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت : کو آن درخت ئه‌بون که تودیذ (آن گیتاه هستئی من اوهرمزدداذ) . (۷) آن چهار ازگ آن چهار انبام هستئی رسذ . (۸) آن ئی زرین آنکه من تو (دین) همپورسیم[۷] ، و ویشتاسپ شادین بپذیرذ ، و دیوان کالپوذ[۸] بشکنذ ، (ودیوان از آشکاریه) ئودور و نیهان روبشنیه استذ . (۹) آن‌ئی آسیمین خوذاییه‌ئی ارذخشیرئی کی‌شائه . (۱۰) و آن‌ئی پولاوذین خوذاییه‌ئی انوشك روبان خوسروی کواذان . (۱۱) و آن ئی آسین[۹] اور گومیخت استاذ دوش پاذخشائیه‌ئی دیوان ئی

۱ـ درخت. در سانسکریت نیز بهمین معنی است به اوستائی vanâ بازمانده این لغت درفارسی جدید ونك ودر لغت مرکب نارون مانده است. البته دراینجا ناربمعنی انار نمیباشد مانند : نارگیل، کنار، انکنار، کوکنار، نارنج، نارنگی وغیره . . در پهلوی انار بشکل : انارگون آمده است.(خسرو کواتان وریدك ص ٦٦) . ۲ ـ بن = تنه . ۳ ـ شاخه ، در لغت فرس بغلط : آزغ و کژك چاپ شده است . ٤ ـ ریم آهن ــ آهن‌ناپالوده . ۵ـ عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان ـ مهر ـ سروش ـ فروردین ـ بهرام وغیره .) ٦ ـ عالم ناسوت (مرکب از ماه و خورشیدوتشتر و غیره.) ۷ ــ مشورت ـ مباحثه ـ پرسش و پاسخ ـ کنفرانس . ۸ ـ قالب . ۹ ـ آهن ، بزبان کردی نیز هاسین میباشد .

و چاردك ورس [1] ئی ائنم توخمك ، که دهوم ئی ستوزم [2] ئی تو سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت !

در دوم

(۱) په زندئی وهومن یسن ، خورداذ یسن ، آشتاذ یسن پیذاك ، کوئه بار گجستك [3] مزدکئی بامداذان دین پتیارك [4] ئوپذا کیه مذ ، و شان پتیارك په دین ئی یزدان کردن . **(۲)** آن انوشك روبان خوسروی (کواذان ، خوسروی) مائوینداذان، نوشاپوهرئی داذ اوهرمزدئی آذر پاذکان دستوبر ، وآذر فرنبغ ئی ادروك [5] ، و آذر پاذ آذرمتر ، و بخت آفریذئو پیش خواست . **(۳)** وش پذمان ازش [6] خواست . کو این یسنیها پەنیهان مداریذ، به په پذوند [7] ئی شما زند مچاشیذ [8] **(۴)** اویشان اندر خوسروب پذمان کرذ .

در سوم

(۱) په زندئی وهومن یسن پیذاك ، کو زرتوهشت از اوهرمزد دذیگر بار ائوشیه خواست . **(۲)** وش گوپت : هت کو زرتوهشت، وم اندرئەئی داماں ئی تواشوكترو کردارتر ؛داذار! که من ائوش بکنئه ، چون ونئی جویذبیش [9] ، گوکپت شا ،

۱ــ گشاده‌وی. ۲ــصدزمستان(زم = زمستان). ۳ــ ملعون.
٤ــ وبال ــ دشمن ــ ضد . (لغت فرس) بلا باشد و چیزی‌که دشمن دارند . کسائی‌گوید : برگشت چرخ برمن بیچاره ــ وآهنگ جنگ دارد پتیاره . در فرهنگ جهانگیری هفت معنی برای این‌لغت آمده‌است.
٥ــبی‌دروغ. راستگو ، لقب آذرفرنبغ بوده‌است.
٦ــ ازایشان.
۷ــپیوند ــپشت درپشت .
۸ــ چاشیدن = آموختن ــ درس‌دادن . چشیدن ــ درس‌گرفتن . چاشتن نیز بمعنی نشان دادن ، راهنمائی کردن و آموختن میباشد . (لغات وندیداد ص ٦٥) .
۹ــ جدا از درد . یعنی راننده و التیام‌دهنده دردها (درخت انوشدارو).

ویوشت فریان ، چیتروك میان ئی ویشتاسپان ، ـ هت پیشوتن ئی بامیك [۱] هست ؛ ئی که [۲] من ائوش بکنئه چون اویشان ، (اویشان) په دین ئی تووه و روپند [۳] ، کواوی‌دین ـ بوردار [۴] کش اویزك وه دین ئی مازدیسنان از اوهرمزد بپذیرپت ائوش ببوذ، و هان [۵] اویشان مرذومان په دین ئی تووه و رویند .

(۳) گوپتش اوهرمزد : کو که تورائه ائوش بکنم ، سپیتامان زرتوهشت ! ادین [۶] تورئی براتروش ئـی کرپ ائوش ببهوذ ؛ و که [۷] تور براتروش ئی کرپ ائوش ببهوذ ، ریست آخیز [۸] تن‌ئی‌پسین [۹] کردن نشائذ .

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار [۱۰] سهست [۱۱] . (۵) اوهرمزد په خردئی هرویسپ آکاسیه دانست ، کوش جه مینیذ سپیتامان زرتوهشت ئی اشوك فروهر [۱۲] . (۶) وش آن‌ئی زرتوهشت دست فراز گرپت ؛ وش اوهرمزد مینوئه اوزونیك داذارئی گیهان‌ئی استومندان [۱۳] اشوك ؛ وش خردئی هروسپ ـ آکاسیه په آو کرپ [۱۴] اور [۱۵] دست ئی زرتوهشت کرذ ؛ وش گوپت ، وش اوهرمزد ، کوفراز خور .

---

۱ ـ بامی و بامیان = درخشان. ۲ـ حذف‌شود بهتر است(مرا مانند ایشان بیمرگ‌بکنی .) ۳ـ گروند .Virravistan = گرویدن (نیبرگ) در یادگار جاماسپ ورروشن (ص.۷) بمعنی بی روشن آمده است (لغت فرس ص ۳۵۸). ٤ـ پیشوای دین . ۵ ـ نیز ـ همچنین . ٦ـ پس . ۷ـ چون . ۸ـ ریست = مرده . آخیزیدن = برخاستن (قیامت). ۹ـمعاد جسمانی . ۱۰ـ دوش+خوار = ناراحت(دشوار). ۱۱ـ سهستن = نمودن. ۱۲ـ ذات روحانی که قبل از تولد انسان‌وجود دارد و در زندگی‌اورا حفاظت‌میکند و پس‌ازمرگ باقی میماند. ۱۳ـبه ترجمه‌یادداشت۷رجوع‌شود. ١٤ـقالب‌مثالی. ۱۵ـبر Uber,Over

(۷) و زرتوهشت‌وش فراز خورت : ازش خردئی هروسپ - آکاسیه په زرتوهشت اندر گومیخت [۱]. (۸) هپت روز شپان زرتوهشت اندر اوهرمزد خرذیه بوذ . (۹) وش بدیذ ، زرتوهشت ، په هپت کیشور دمیك ، مردومان گوسپندان ، - کوهریك موی چند په پوشت ، تاك‌تاك [۲] سرئو کودارذ - . (۱۰) وش بدیذ ، و دارو درخت ، - که چی - : چند ریشك ئی اوروران [۳] په سپندار مذدمیك ، - کوچون روست استذ کو گومیخت استذ - .

(۱۱) وش هپتوم روز شپان خردئی هروسپ آکاس (ایه) از زرتوهشت اواز ستاذ . (۱۲) زرتوهشت پئه داشت کوپه خواب‌ئی خوش‌ئی اوهرمزد داذ دیذ از خواب نه وینارذم [۴] . (۱۳) وش هر دو دست بورذ ، آن ئی خویش کرپ [۵] اواز مالیذ : کودیر زمان خوپت استم ، ونه وینارذم از این خواب ئی‌خوش اوهرمزدداذ .

(۱۴) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : کوت‌چی دیذپه خواب‌ئی خوشی اوهرمزد داذ؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت : کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیك ! داذارئی گیهان ئی استومندان ! دیذم خویذ [۶] ئی وس خواستك ، که په تن دو سروب [۷] و روبان کرس [۸] نزار ، و په دوش اخو [۹]

---

۱ - کمیختن ضدآمیختن که ترکیب‌دوناجنس میباشد. ۲-تك‌تك- دانه‌دانه - تاتا. ۳- aûrvarân درفرهنگ‌جهانگیری مینویسد، «ارور بااول مضموم بثانی زده‌و واو مفتوح‌ورای زده نباتات راگویند.زراتشت‌بهرام؛ همان مینوی وارورتیروآتش - باستاده به‌پیش قوم سرخوش، بکردی aûr . ٤- وینارستن= مرمت‌کردن (کارنامهٔ اردشیر در ۱۲ - ۱). ٥ - در اینجا بمعنی‌تن Corps است . ٦- خوید= نم - شاداب - ترو تازه - آباد. ۷- بدنام - رسوا ، ضدلغت خسروب وهوسروانی که نیکنامی‌است. اسم خسرو ازاین لغت‌آمده. ۸- گرسنه. ۹- دوش‌یادژاخو= زندگی بد - دوزخ بزبان‌کردی dûzha .

بوذ ، وم نه بوررزشنیك [۱] سهست . (۱۶) وم دیذ دریوش [۲] ئی نیست هیر [۳] ئی اچارك ، وش روبان فریبه په وهشت [۴] ، وم بورشنیك سهست . (۱۷) وم دیذ توبانیك [۵] ئی نیست فرزند ، وم نه بوررزشنیك سهست . (۱۸) وم دیذ شکندگ ئی وس فرزند ، وم بوررزشنیك سهست . (۱۹) وم دیذ درخت ئه که هپت ازگ پذش بوذ : یك زرین ، یك آسیمین ، یك روبین ، و یك برنجین ، یك ارزیزین ، [۶] یك پولاوذین ، یك آسین اورگومیخت استاذ .

(۲۰) گویتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی‌ئو پیش گویم . (۲۱) درخت ئه بون ئی تودیذ آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داذ. (۲۲) آن‌هپت ازگ ئی تودیذ آن هپت انبام هست ئی رسذ .

(۲۳) و آن ئی زرین خوذاییه ئی ویشتاسپشا که من و تو دین همپورسیم ، ویشتاسپ شا دین بپذیرذ ، و دیوان کالپوذ بشکنذ ، و دیوان از آشکاریه ئو (دور و) نیهان روبشنیه استند ، و اهرمن دیوان و شوذکان [۷] اوازئو تارتم [۸] دوش‌اخودوبارند ، [۹]

۱ ـ برازیدن ـ خوب وزیبا نمودن ـ برازنده‌ـخوشنما. ۲ـدرویش‌ـ دریوزگی ازهمین لغت‌آمده است = فقیر. ۳ـ مال و منال (بی چیز) . ٤ ـ ازکلمه اوستائی ، وهیشتم‌آهوم = بهترین زندگی آمده است . (یسنا ۱٦ ـ ۹ ویدیوداد ۳٦ـ۱۹) در پهلوی وهشت بصورت صفت مبالغه بهترین بمعنی : بهترین زندگی مانده است (که دشاهو = دوزخ ضد آنست) و در فارسی‌نیز بشکل بهشت باقی‌میباشد. ٥ـتوانگر. ٦ـقلعی ۷ـگشودگان‌ـ تخم‌وترکه ـ ترکمون‌زدگان . ۸ـتم = تاریکی و دمه ، بکردی نیز همین‌معنی را دارد . ۹ـ دواریدن=پرتاب شدن ـ ریختن ـ حمله‌کردن‌ـ تنوره کشیدن ـ مردودکردن ، (لغت اهریمنی در مقابل رفتن.)

و پهریز[1] ئی آو و آتش و اورور و سپندارمذ دمیك پیذاك بهوذ.

(۲۴) آن ئی آسیمین خوذاییه ئی ارذخشترئی کئه ، که وهومن ئی سپندداذان خوانیهذ ، که دیو از مرذومان‌جویذاك کونذ ، بیرائذ هماك گیهان ، دین روباك کونذ.

(۲۵) آن ئی رویین خوذاییه ئی‌ارذخشترئی گیهان آراستار و ویراستار ، وآن ئی شاهپوهرشا ، که گیهان ئی من اوهرمزد داذ آرائذ ، بوختکیه[2] په سامان[3] ئی گیهان روباك کونذ، و وهیه پیذاك بیهوذ ، و آذر پاذ ئی پیروز بخت ئی دین راست‌ویراستار په روی ئی پساختك[4] این دین اواجویذ ریستکان[5] (پذکارذ و اوازئو راستیه آورذ.

(۲۶) آن ئی برنجین خوذ اییه ئی و (لخش ئی) اشکانان‌شا، که جویذ ریستکیها (ئی) بوذ از گیهان ببرذ ؛ و آن‌ئی‌دروند[6] اکو (ان) ئی گرئی کرسیا کیه از جویذ دین به اوسیهذ ، از گیهان انبین[7] و اپیذاك شهوذ .

(۲۷) و آن ئی ارزیزین خوذاییه‌ئی وهرام ئی گورشا ، که مینوئه ئی رامشن[8] ویناو ـ پیذاك کونذ ، و اهرمن اوا[9] یاذوکان او از ئو تا روتوم ئی دوش اخودوبارند .

۱ــ برهیز . اینگونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است مانند ، کران ــ زفرــ مزک‌ــ هکرز ــ تخل ــ بخل ــ بفرــ چخر ــ سخر که در فارسی جدید ، کنارــ زرفــ مغز ــ هرگز ــ تلخ ــ بلخ ــ برف ــ چرخ‌ــ و سرخ شده‌است . ۲ــ بوختن= رستگار کردن ــ نجات یافتن (کارنامه اردشیر در سوم ــ ۱۱) . ۳ ــ پایان ــ حد . ٤ ــ پسیج کرده ــ مهیا شده . ٥ــ جداوامان. ٦ ــ در فرهنگ جهانگیری بمعنی بد منهب و فاسق آمده . زراتشت بهرام میگوید ، دروند ازمایه بهدین‌خردمندــ که دور است از ره و آیین دروند . ۷ــ نابین‌ــ نامرئی.۸ــ طرب‌معنوی. ۹ــ اواك‌ــ اوا= باAvec .

(۲۸) آن ئی پولاوذین خوذاییه ئی خوسروب ئی کواذان شا، که گجستك مزدك ئی بامداذان ئی دین پتیبارك اواجویذ ـ ریستکان استذ، از این دین اواز دارذ.

(۲۹) آن ئی آسین اور گومیخت استاذ (دوش پاذخشاییه ئی دیوان ئی و چارتك ورس[1] ئی ائشم[2] توخمك،) سپیتامان زرتوهشت! هزارك سرئی تو، که ستوزم ئی دهوم ئی تو سر ببهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

در چهارم

(۱) گوپتش زرتوهشت کو! داذارئی گیهان ئی استومندان مینوئه اوزونیك! دخشك[3] ئی ستوزم ئی دهوم چی بهوذ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! روشن کونم دخشك ئی هزارك سرئی تو بهوذ.

(۳) آن ئی نیتوم[4] انبام، رسذ ئه صذ آئینینك، ئه هزار آئینینك، وبیور آئینینك دیوان ئی و چاردك ورس آئشم توخمك.

(۴) از کوستك[5] ئی خوراسان[6]، آن نیتوم توخمك ئو ایرانشتر دوبارند؛ هول[7] گرپت درفش هند، سیا[8] زین برند، وورس و چارذ ئو پوشت دارند؛ و خوردك نیتوم بندك و دروك کرذار[9] زویش وپیشکارویش هند.

۱ــ در نخستین ــ ۱۱ ونیز گزارش گمان شکن در ۱٦ بند ــ ۱۳.
۲ــ لغت اوستائی بمعنی دیوخشم میباشد، گویادرتوراةاین کلمه تحریف وبشکل Ashmadai آمده که مترادف بلزبوب (نماینده دیوان) است. ۳ــ دخشه = علامت (گزارش گمان شکن در ۱۳ــ۸۹). ٤ ــ پست ترین. ۵ــ کسته = جانب ــ طرف ــ خطه. ٦ــ مشرق. ۷ ــ افراشته ــ بالا گرفته. ۸ــ سیاه. ۹ــ دروکردار ــ دروکننده ــ درونده.

(۵) سپیتامان زرتوهشت ! آن ئی ائشم توخمك و شوذ ، [۱] وش بون نه پیذاك . **(۶)** په یا ذوکیه هول ـ دوبارندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ . **(۷)** چون وس چیش سوزند و وناسند[۲] و مان [۳] از مانیکان ، ده از دهیکانان ، آواذیه و وزورگیه و دهیوکانیه و دین راستیه و پذمان و زینهار و رامشن و هرویسپ دهشن ئی من اوهرمزد داذ . این دین اویزك ئی مازدیسنان ، و آتش ئی ورهرام په داذیها نشاست [۴] استذ ئو نیستیه رسذ ، و زنگان و اوارکان به ئو پیذاکیه رسند . **(۸)** و آن ئی وزورگ روذستاك شترئه ، و آن ئی وزورگ شترده‌ئه ، و آن ئی وزورگ ده دوذك ئه ، و آن ئی (وزورگ) دوذك است [۵] ئه بیهوذ .

(۹) سپیتامان زرتوهشت ! په اناکیه [۶] ـ کامکیه وساستاریه[۷] ـ دوش پاذخشاییه [۸] ـ، بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ . **(۱۰)** اویشان دیوان و چارذ ورس فریفتار هند، ـ کو آن ئی گویند نکونند، ـ و وتردین هند، ـ کو آن ئی نگویند کونند . ـ **(۱۱)** و شان پشت [۹] ، پذمان و راستیه و آیینن

۱ـ کشودن = زایش اهریمنی، ترکمون. اغلب لغات پهلوی بدودسته میشود، اورمزدی واهریمنی. مانند ، درگذشتن ـ مردن . خانه ـ گریسته . گفتار ـ درایش ، خجسته ـ گجسته، دهان ، ـ زیر . پا ـ زنگ و غیره درفارسی جدیدنیز اینگونه اضدادوجود داردمانند، بنشین. بتمرگ .میل کردن ـ ماشرا کردن، بخواب، بکپ وغیره . . . ۲ـ وناس = گناه (خراب کردن) ۳ـ خانه، اسدی ، چوآمد بر میهن ومان خویش ـ ببردش بصدلابه مهمان خویش. ٤ـ نشاستن = نشانیدن برپا کردن . فردوسی، بفرکیانی یکی‌تخت ساخت ـ چه‌مایه در وگوهری بر نشاخت . (کارنامه اردشیر در ٥ـ۱۳). ٥ـ استخوان (گزارش در ۱٦ ـ ۱۲.) ٦ـ زیان ۷ـ ظلم ـ جور . ۸ـ پادشاهی بد ـ حکومت جابرانه . ۹ـ بفتح اول ، قولشرف ـ اطمینان (کارنامه در نخستین ـ ۱٥) .

نیست ؛ وزینهار ندارند ؛ و په پشت ئی کیرند اور نه ایستند[1] . (۱۲) په فریفتاریه و آز و دوش پاذخشاییه بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ .

(۱۳) اندر آن انبام ، سپیتامان زرتوهشت ! هماك مرذوم فریفتار ببهوند ، ـ کویك ئو دوز رائه وز خواهند ـ ؛ و مترئی و زورگ جویذ ـ گونك ببهوذ . (۱۴) و آزرم و دوشارم[2] و روبان دوستیه[3] از گیهان بشهوذ . (۱۵) مترئی پیذ (از) پوس ، و براذ از براذ بشهوذ ؛ داماذ از خوسرو[4] جویذ کیس[5] (؟) ببهوذ ؛ و ماذر از دوخت جویذك جویذ ـ کامك ببهوذ .

(۱٦) که ستو ـ زم ئی دهوم ئی تو سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت ! خورشید راست تر و نیهنگك[6] تر ؛ و سال و ماه و روز کمتر . (۱۷) و سپندارمذ دمیك تنگتر و راس نیهنگتر . (۱۸) و بر توخم به ندهذ ؛ و بر ئی جورذاکان[7] په ده هشت بکاهذ ، دو به اوزایذ ؛ آن ئی به اوزایذ سپیذ[8] نبهوذ . (۱۹) و اورور ودار و درخت بکاهذ ؛ که ئه صذ بستانذ نوذ بکاهذ ، ده به اوزایذ ؛ آن ئی به اوزایذ خوروم[9] و چاشنیك[10] نبهوذ.

---

۱ ـ بقول خود وفا نکنند . ۲ـ مهر و علاقه (کارنامه در ۳ـ۳ گزارش گ. ش. در ۱٤ـ٤۲.) ۳ـ مودت ، دلبستگی ـ علاقهٔ روحانی. ٤ـ پدرزن، در زبانهای بومی (مثلا خراسان) معمول میباشد، لغت فرس خسر نوشته است . بزبان کردی Xwasûra , Xazûra . ٥ـ دیس = چهره بمعنی شبیه ومانند نیزآمده است. ٦ـ نهفته ـ پنهانی بمعنی اندك و خلاصه نیزآمده است. (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن. ۷ـ جوردایان = حبوبات ـ بنشنها. ۸ـ رسیده. ۹ـ خوش خوراك ـ گوارا. ۱۰ـ چاشنی ـ مزه .

(۲۰) و مردوم کوذکتر زایذ : و شان هونرو نیروك کم ؛ و فریفتار تر و ترداذ تر بهوند : و سپاس و آزرم ئی نان و نمك ندارند ؛ و شان دوشارم پورسکیه[۱] (؟) ندارند .

(۲۱) اندر آن ئی و ذتوم انبام ، موروئه آزرم[۲] ویش دارذ کو اوی ائیر[۳] ئی دین بوزدار[۴] مردوم . **(۲۲)** و شان دهشن په کار کم ؛ و وشان کار و کرپك از دست کم روذ[۵] ؛ هماك سرذکان[۶] جویذ ـ کیشان ئو اوشان اناکیه[۷] خواستار بهوند .

(۲۳) و هماك گیهان نسائه[۸] نکانیه و نسائه ـ وسترشن (ایه) ببهوذ . **(۲۴)** و نسائه نکانیذن ، و نسائه‌شوستن ، ونسائه سوختن ، ئو آو و آتش بوردن ، ونسائه خوردن[۹] په داذ گیرند[۱۰] و نپهریزند .

(۲۵) په کار و کرپك[۱۱] ئی و زورگ هنگارند و دروندیه‌راس ئی دوش‌اخو و برایند[۱۲] ؛ و اوارونیه[۱۳] پنیه[۱۴] و ویاوانیکیه[۱۵] ئی ائشم و آزرائه ئو دوش ـ اخو دوبارند .

(۲۶) اندر آن شکیفت[۱۶] انبام ، سپیتامان زرتوهشت !

۱ـ احوالپرسی‌ومهرومحبت. ۲ـ احترام. ۳ـ آریائی‌نژاد. از نژاد ایرج=ایران‌ـنیك.رونده‌براه‌راست برضدکج‌میباشد. ٤ ـ پیشوای دین، ٥ـ فریضه خودرا انجام ندهند. ٦ـ انواع. ۷ـ انائیه= زیان‌ـآزار. ۸ـ مرده. ۹ـ خوردن‌گوشت حرام. ۱۰ـ مطابق قانون‌انگارند. ۱۱ـثواب. ۱۲ـآماده‌کنند. ۱۳ـرذیلت (ضدفراورونی=فضیلت) ١٤ـ بینی‌ـبخل و خست . ۱۵ـ گمراهی . ١٦ـ شکیبت=سخت،مشکل .

شکفت = تعجب [illegible] (گزارش گ . ش در ۱۳ بند ۸۹)

پاذخشاییه ئی ئشم ئی خرو ـدروش [۱] و دیوئی و چارذورس ئی ائشم تو خمك ، آن ئی نیتوم بندك په ایران دهان خوذاییه فراز روند .

(۳۷) و دینیکان که ایبی یانگان [۲] په کوست دارند ، ادینشان پاذیاویه [۳] داشتن نتوبان . (۳۸) چی ، په آن ئی نیتوم انبام و نسائه‌و و هیخر [۴] اوین وس بهوذ کومرذئی گام ئو گام بنهند ، په نسائه روذ . (۳۹)ایوپ ، که په برشنوم [۵] شویذ ، پائه از مغ [۶] بنهذ ، په نسائه روذ . (۳۰) ایوپ ، که په نسائه‌کذك [۷] ئی اوشان ، برسوم [۸] به په فراز ـ وستریذ ، درون [۹] فراز یزیذ ، پاذخشائه بهوذ [۱۰] (۳۱) ایوپ ، (که) په آن ئی نیتوم انبام ، یزشن [۱۱] په دومرذ پاذخشائه بهوذ کرذن ، اندا این دین په نیستیه و نزاریه نرسذ ، په ئه صذ ، په ئه هزار ، په بیور ، یك ئه بهوذ که په این دین و رویذ [۱۲] ، آنیچه و رویذ کار ازش نکونند ، آتش ئی ورهرام به ئو نیستیه و نزاریه رسذ ، از هزار اواز ئو (ئی) یك پهریزند ، آنیچه ائسم [۱۳] و بود داذیها [۱۴] پذش ندهند . (۳۲) ایوپ ، که مرذئه‌ئی‌یشت [۱۵]

۱ـ به اوستائی ، Xrûra سخت ، خونخوار . Cruel ازهمین‌لغت میباشد. سخت‌درفش ، صفت‌خشم‌است. ۲ـ ائیویا نگهنه اوستائی در متن aîbyângân بمعنی کستی (کمربند زرتشتیان) باشد = همیان. ۳ ـ به‌یادداشت ترجمه رجوع شود. ٤ـ هیهیر = آخال ـ پلیدی . ٥ـ تطهیر . ٦ـ چاله ـ مغاك . ۷ـ جایگاه‌موقتی میت ـ زاد مرگ . ۸ـ برسم . ۹ ـ یادداشت ترجمه‌رجوع‌شود . ۱۰ ـ احوط باشد . ۱۱ ـ پرستش . ۱۲ـوروستن= گرویدن . ۱۳ـ هیزم . ١٤ـ بموجب قانون مقرر شده است . ۱٥ـ دعا خواندن.

کرذ استذ و نیرنگستان نداند ، په وه مینشنیکیه به اوروزذ، پاذخشائه بهوذ .

(۳۳) خواستك و آزرمیکیه هماك به ئو جویذ کیشان جویذریستکان رسذ . **(۳۴)** و کرپککرئی نیوك از دوذك ئی آزاذ ـ مرذان ، موغ ـ مرذان به ئو و شاذ دوبارشنیه[۱] استند . **(۳۵)** خورذکان دوخت ئی آزاذکان ، و زورگان ؛ موغ ـ مرذان په زنیه گیرند . **(۳۶)** آزاذکان و وزورگان و موغ ـ مرذان به ئو شکند گیه‌بند کیه رسند ؛ وزویش و خورذك به ئو و زورگیه و پاذخشاییه رسند ؛ و اوارکان خورذکان به ئوپیشگاسیه[۲] و راینیذاریه رسند . **(۳۷)** و گوبشن‌ئی‌دین بورذاران ، موهرك (؟) و ویچرذ[۳] ئی داذوبر[۴] ئی راست ، گوبشن ئی راستان و آنیچه اشوکان انگیزینشن[۵] بهوذ ؛ گوبشن‌ئی خورذکان ، اسپزگان[۶] اوارونان[۷] و اوسوسگران[۸] و آن ئی دروگ داذستانان[۹] راست و وار دارند . **(۳۸)** و سوکند په دروگ پذش خورند ، و زور[۱۰] گوکاسیه پذش دهند ، و زور و اناست[۱۱] اورمن‌اوهرمزد گویند . **(۳۹)** اوشان که په ائر پذیه و هاوشتیه[۱۲] نام برند ،

۱ــ دواریدن= رفتن اهریمنی ، حمله‌کردن ، دویدن . ۲ـپیشگاه= صاحب تخت ومسند. ۳ــ ویچوردن= گزاردن، رأی و فتوی دادن ، بیان کردن، داوری‌کردن. کلمهٔ وزیر تحریفی از، ویچیر و بمعنی فتوی و حکم دهنده است. ٤ـ داور . ٥ــ انگیزانیدن= باعث شدن ـ تحریك کردن . ٦ـ ناروزنندگان‌ـ بدگویان . ۷ــ بدکاران (ضد فراورونان که نیکوکاران باشد) . ۸ـ افسونسگر= دلقك ـ مسخره . ۹ ــ فتوی دهندگان بناحق ؛ ۱۰ــ به جبر. ۱۱ـ ناسزا ، ناحق . ۱۲ ـ هاوشت= اهل شرع ــ صحابه‌ـ طلبه ـ پیروان‌دین.

یك ئو دوز رائه وذ خواهند و آهوك [1] گویند و آهوك اور نکیرند؛ و شان اهرمن و دیوان پتیارك [2] اورویش بورداستد. (۴۰) واز وناس [3] ئی مردومان کونند، از پنج وناس سه وناس ائر پذان هاوشتان کونند، و وهان دوشمن بهوند، ــ کویك ئو دو ذرائه وذآهوك پذش گویند؛ ــ ویزشن ئی پذیرند نکونند، بیم از دوش اخو ندارند.

(۴۱) و اندر آن دهوم ستوك ــ زم ئه ئی هزارك تی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! هماك مردوم آزپریست [4] اناستك دین ببهوند. (۴۲) و ابرئه ئی کامکار و و اذئی‌ارذائه [5] په هنگام و زمان ئی خویش واران کردن نشائذ. (۴۳) هماك آسمان ابرویزم [6] شپینیذ. (۴۴) آن ئی گرم واذ [7] و آن ئی سرذ واذ رسذ، برو تو خم ئی جورذا آن [8] ببرذ. (۴۵) و ارانیچه په هنگام ئی خویش نوراذ، خرفستر [9] ویش وارذکو آو. (۴۶) و آوئی روذان و خانیکان [10] بکاهذ و اوزایشن به نبهوذ. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوذکتر زائند، و وذهونر ترزائند، و بار کم ستانند، و موی کمتر، و پوست تنوکتر، [11] و شیر نه اوزایذ؛ وچربشت کم دارذ. (۴۸) و گاو ورزاك [12] نیروك

۱ــ آهو= عیب نقص. خبط. ابوشکور:یك آهوست خانراچوناریش پیش ــ جو پیش‌آوریدی صد آهوش بیش. ۲ــ دشمنی. ضدیت ــ و بال. ۳ ــ گناه. ٤ ــ حریص ــ طماع. ٥ــ ارده = تندرو ــ (کارنامه ا. پ در ٤ــ ۱۰). ٦ــ گژم = وحشتناك (گزارش گ. ش در ۱٤ ــ ۱٤ متن). ۷ ــ باد Vent. ۸ــ جوردایان= حبوبات (گزارش در ۱٦ــ ۳٥ متن) ۹ ــ جانوران زیانکار ــ حشرات موذی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ٤ دیده شود) مینوخرد پرسش ٦۱ــ ۳٦. ۱۰ ــ جویبار. ۱۱ــتنك تر ــ نازکتر. ۱۲ ورزاــگاو کشاورزی (بزبان‌مازندرانی نیزبهمین‌معنی‌است).

کم، و اسپ ئی اروند[۱] هونر کم ، په تاك[۲] کم برذ .

(۴۹) و مرذوم ، په آن شکیفت انبام ، سپیتامان زرتوهشت ! که کوستیك په میان دارند ، انـا کیه خواستاریه ئی دوش پاذخشائیه و وس آن ئی دروگ داذستان یش اورمذاستذ، یش آن زیندکیه اندر نه آوایذ ، مرگیه په ایاپت[۳] خواهند. **(۵۰)** و گوشنان[۴] واپورنایان[۵] پیم (؟) مینشن ببهوند ؛ و شان جوپسشنیك[۶] و ازیك و رامشن[۷] ازدیان اورنآیذ .

(۵۱) و جشن و نهاذك[۸] ئی پیشینیکان ، و اوسو فریذئی یزدان ، ویشت و یزشن و گاسانبار و فروذیگان جاكجاك کونند ؛ و آنیچه کونند پذش اوه ـ گومانیها[۹] نه ورویند . **(۵۲)** و پاذ ـ دهشن داذیها ندهند ؛ و دهشن و اشوك داذ[۱۰] ندهند ، آنیچ دهند اواز اوخشائند .

(۵۳) و آنیچ . و هدین مرذوم ، که این. دین ئی وه‌ئی مازدیسنان ستائذاستذ ، په آن ئی اوشان راس و ریستك برهمك[۱۱] روبشن فراز روند ؛ و شان په آن ئی خویش دین نه و رویند. **(۵۴)** و آزاذ و وزورگ و دهکان ئی نیوك ، ازده وجاك ئی خویش ، په اوزدهیکیه[۱۲] ، ازبون جاك[۱۳] و دوذك ئی خویش . بشهوند ،

۱ــ تیزرو . ۲ ــ تکاوری . ۳ـ ایافتن = مراد طلبیدن ــ حاجت خواستن درلغت آقای دهخدا آیفت ضبط شده . دقیقی ، ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود ــ بسزاوارکن آیفت که ارجت دارد. ٤ـ جوانان ٤ـ ابرنایان = خرد سالان (کار نامه در ١٤ ـ ٣) . ٦ ــ دل و دماغ . ٧ ــ طرب ــ نشاط. ٨ـ رسم ــ وضع . ٩ ــ با بیگمانی ــ با اطمینان ــ از روی یقین ١٠ ــ بخشش بمرد پرهیز کار = صدقه. ١١ــ ورهمه ـ برهمه = جامه، لباس مبدل. ١٢ــ جلای وطن ــ در بدری. ١٣ـ جای اصلی .

و از خورذکان و وتران چیش په نیاز خواهند، ئودریوشیه [۱] اوار کیه رسند. (۵۵) این مرذوم، په ده نه، په کوست ئی اواختر [۲]، به او سهند.

(۵۶) په اوشان دوش خوذاییه، هر چیش ئو نیستیه و اوار کیه و سپو کیه و هنستکیه [۳] رسذ. (۵۷) سپندارمذ زمیك دهان اواز و شایذ، هر گوهر ایوکشوست [۴] ئوپیذا کیه رسذ، چون زر و آسیم و روی و ارزیزوسرپ. (۵۸) و خوذاییه و پاذخشاهیه ئو انیران [۵] بندکان رسذ، چون هین [۶] ئی تورك و اتوروتوپیذ، چون اودرك و کوپیار [۷] وچینیك وکاوولیك وسوپتیك و اروماییك و کرمیك [۸] رخت سپیذهین په ئو ایران دهان ئی من پاذخشاهیه بهوند؛ فرمان و کامك ئی اوشان په گیهان روباك ببهوذ.

(۵۹) پاذخشاهیه از اوشان دو بال [۹] کوستیکان و تازیکان و اروماییکان به ئو اوشان‌رسذ. (۶۰) اوشان اینون‌دوش پاذخشاهیها ببهوند، کو که مرذئه اشوك ئی نیوك زنند مکس ئه، په چشم ئی اوشان هر دویك بهوذ. (۶۱) و درپاس [۱۰] (؟) و خویذیه [۱۱] و آواذیه و ده و دوذك و خواستك و دستکرذ [۱۲] وکتس [۱۳] و روذ

۱ـ درویشی = فقر. ۲ ـ باختر = شمال. ۳ ـ آلودکی. ٤ ـ ایوخشست = گوهرکان ـ فلزات. ۵ـ غیر ایرانی. ٦ ـ لشکر. این لغت‌خیون نام‌قبیلهٔ هونها نیز خوانده میشود. درلغت فرس‌ضمن لغت یون ازعنصری شاهدمیآورد، هیون چو جنگ برآورد ویون‌فکند براو۔بکوش جنگ نماید همی خیال دوال. ۷ ـ کوه نشینان. ۸ قرمز ـ Cnrmin. ۹ـ چرمین. یاد داشت ۱۲ ترجمه دیده شود. ۱۰ـ نگاهبانی؟ ۱۱ـخوید = تازگی۔ طراوت (درسوم ـ ۱۵) ۱۲ـ دسترنج۔ اثر. ۱۳ـ کاریز.

و خانیك [۱] ئی ایران وعدینان ئو اوشان انیران رسذ ، و سپاه و مرزودرفش ئو اوشان رسذ ؛ و (په) ائنم ـ کامکیه خوذ اییه په گیهان روند . (۶۲) و آز ـ چشم ئی اوشان از خواستك پور نبهوذ ؛ و خواستك گیهان گرذ کونند ؛ و وازیرئی زمیك نیهان کونند . (۶۳) و دروندیه رائه‌کون ـ مرز [۲] و دشتان ـ مرز [۳] ئی وش کونند ، و ورون [۴] ئی اوارون [۵] وس ورزند .

(۶۴) واندر آن ئی شکپت انبام ، شپ روشنتر ؛ و سال و ماه و روز سه یك ئه بکاهذ ؛ و سپندار مذ دمیك اور آیذ ؛ و سیج [۶] و مرگیه و نیاز او مندیه به گیهان سخت تر بهوذ .

(۶۵) گوپتش او هرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : این آن ئی پیش گویم .

(۶۶) اوی دروندگناك ـ مینوئه ؛ که به آوائذ اوسهینیذن ستهمبکتر دوش ـ پاذخشائه تر بهوذ .

(۶۷) اینونش گوپت اوهرمزدئو سپیتامان زرتوهشت : کو بخوان ، و نرم بکون [۷] ، په زندو پازند ، و وزارشن بچاش [۸] ئوائر پذان و هاوشتان گوئه ، و په گیهان فراز گویند ـ اوشان که از ستوزم نه آکاسهند اذینشان گویند ، همیمید [۹] ئی تن ئی پسین [۱۰] رائه ، بوختاریه [۱۱] ئی روبان ئی خویش رائه ،

۱ـ قنات Ganal = $\sqrt{\overline{kan}}$ Xânik aw کندن. ۲ـ بچه بازی
۳ـ مرزیدن = نزدیکی ـ مقاربت دشتان = زن حایض . ٤ـ شهوت .
۵ـ رذیلت درفارسی جدید با لغات؛ ورون ـ وارن ـ واژگونه ـ واژون ـ آوارم ـ آوارین ـ ورنج مقایسه‌شود . ٦ـ «رنج و محنت و مشقت باشد » برهان قاطع
۷ـ از برکردن . ۸ـ معنی بیاموز . چاشیدن = درس دادن. چشیدن = درس گرفتن. ۹ـ امید . ۱۰ـ معاد . ۱۱ ـ رستکاری.

ارگ[1] و اناکیه و پتیارکیه[2] ئی اوشان جوید – دینان دیویسنان اور گیرند[3] ببرند.

(۹۸) وت اینیچ گویم، سپیتامان زرتوهشت! کو که، په آن انبام، تن خواهذ، روبان بوختن نتوبان، چی، تن فرپیه، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهذ، تن کرس نزار، په گیتاه شکنندگ و دریوش، وش روبان فرپیه په و هشت.

در پنجم

(۱) پورسیذ زرتوهشت از اوهرمزد! کو اوهرمزد! مینوئه‌ئی اوزونیك! داذار گیهان ئی استومندان اشوك! – هت اوهرمزد، اشوك، په خوانشن، و اوره په ستایشن؛ هست که داذار اشوك گویذ؛ داذار! په آن ئی شکیت انبام، اشوك بهوند و دینیك[4] بهوند، که کوستیك په میان دارند، و دین په برسوم یزند؟ و شان دین ئی خویتو کدس[5] په دوذك روذ؟

(۲) گویتش او هرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو مرذان (ئی) پاشوم[6] آن بهوذ، که، اندر آن ئی شکیت[7] انبام، کوستیك په میان دارذ، و دین په برسوم یزذ، نه (ایذون چون) په خوذاییه ئی ویشتاسپ شا. (۳) که، اندر آن ئی شکیت انبام، «ایثها آذ یزمیده» «اشم وهو[8]» بگویذ، و نرم کرز[9] استذ، ایذون چون، اندر خوذاییه

---

۱ – رنج. ۲– دشمنی. ۳– برگرفتن = تحمل کردن. ٤– دیندار.
٥– خویشی دادن به‌یادداشت ترجمه رجوع شود. ٦– بهترین. ۷– سخت (در چهارم – ۲٦) ۸– یادداشت ترجمه دیده شود. ۹– از برکند – یاد کند.

ئی ویشتاسپشا دوازده هومیست ئی په زوهر (یشت استذ).
(۴) و کش یشت کرذ استذ، و گاسان سروذ استذ، اوین چون کش، په خوذاییه ئی ویشتاسپ شا، یشت واج[1] سروذ کاسان بوذهئه.

(۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ، که پهوه دین ئی مازدیسنان استذ؛ وش دین ئی خویتو کدس په دوذك روذ.

(۶) گویتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! اندراین نه هزار سال ئی من اوهرمزد داذ، مردوم، اندر آن ئی شکپت انبام شکفتر بهوند. (۷) چی، اندر دوشخوذاییه[2] ئی ازیدهاك و فراسیاوئی تور، مردوم، ئی اندر آن‌ئی شکفت انبام، ویه زیوشنتر و ویش زیو شنتر بوذهند، وشان پتیارك از اهرمن و دیوان کمتر بوذ. (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخوذاییه، اندر ایرانشتر[3]، پنج ده‌ئی اویران نبوذ، آن ئی که هزارك ئی تو سر بهوذ؛ سپیتامان زرتوهشت! (۹) چی، هماك ایران دهان، په اسپ سومب ئی اوشان، بکنیهذ؛ اوشان درفش اندر ئوپذشخوار گر رسذ، گاس و دین[4] ستهم پاذخشائیه ازآنوك ببرند؛ وشان زنشن[5] از آنجاك رسذ

۱ـ باز ـ باژـ واز ـ باج، زمزمه ودعای زرتشتیان. این‌لغت از ریشهٔ وچ ـ واچ اوستائی بمعنی سخن گفتن آمده و با واژه ازیك ریشه‌است. پدواز (پتواچك ـ پدوازه= سؤال وجوابPahvâcik(کتاب خسروو ریدك چاپ اونوالا ص ۹۲ دیده شود.) ایدواج= بی جواب (لغت فرس ص۱۸۵ پدواز را بغلط معنی‌کرده است.) ۲ـ دژ خدائی ـ حکومت جابرانه. ۳ـ مملکت ایران. ٤ـجایگاه دین. ٥ـ حمله‌ـ ضربت.

(۱۰) سپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش گویم.

(۱۱) که از هستان [۱] ایذون په یزشن اور [۲] (وه ؛ — کویزشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رائه یزشن ویش کوند ؛ — اوهرمز آکاس از اشهیه (آواکیه) ؛ چیکامچائـه [۳] ، — کو (چیکامیچه) کار و کرپك مزد و پاذ دهشن ، اوهرمزد آکاس از اشهیه دهذ ؛ — و - هنجمنیکان [۴] نران و ناریکان یزم ؛ امهوسپندان ، که نریچ ناریکیچ ، اوشان وه هند .

در ششم

(۱) پورسیذ زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیك ! داذارئی گیهان استومندان اشوك ! از کواواز ویرایند [۵] این دین ئی وه ئی مزدیسنان ؟ و په چی اوزار بزنند این دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمك ؟ (۲) داذار ! من‌ئوش‌ده [۶] ، وانباذکان‌ئی من ئوش ده ، — کومه ئه زیوند اندر آن‌ئی شکفت انبام ؛ — اشوك زیوشنیه ده ، - کودرو - ندیه و راس ئی‌دوش اخونه ویرایند .

(۳) گویتش اوهرمزد : کوسپیتامـان زرتوهشت ! پس از نیشانك ئی سها ، پاذخشاییه ، ازاوشان ائشم توخمکان ، (ئو) سلمان دهان دروج ئی شیذاسپ ئی کرسیاکیك (رسذ) ؛ — هت ما هویناذ گویت کو اروماثیك بهونـد ؛ و روشن گویت

۱ــ هستیهاــ موجودات . ۲ــ برتر. ۳ــ هرکسی نیز. ٤ــانجمنان ــ بزبان کردی ، هنجمن. ٥ــ مرمت کنند. ٦ ــ بمیران ــ مرگ بده . لغت فرس ص ۲۱۱.

کوسوخر [۱] کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بوند ؛ هت که دخشك ئی اوشان بهوذ . ـ

(۴) که بآیند ، سپیتامان زرتوهشت ! خورشید ویزم [۲] نیشان نمائذ ، و ماه از گونك ورذذ ؛ په گیهان ویزم و توم تاریکیه بهوذ ؛ په آسمان نیشانك ئی گونك گونك پیذاك بهوذ ؛ و بوم گزندگ [۳] ئی وس ، بهوذ واذستهمکتر آیذ ؛ و په گیهان نیاز و تنگیه و دوشخواریه [۴] ویش ئو دیذار آیذ ؛ و تیر [۵] و اوهرمزد [۶] و تران رائه پاذخشائیه رایند .

(۵) ئه صدکانك و ئه هزار کانك وبیور کانك بهوند دروج ئی شیذاسپ ئی کلسیا کیك درفش ئی سوخر دارند ؛ وشان روبشن وس ، تا زندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، اندااروند [۷] بار [۸] ؛ هت بوذ که فرات روذ گویت ، ـ اندائو دو وان ئی آسورستان مانشنیه ؛ ـ هت دو وان سخت همار ، وش اسوریك مانشنیه ئه کو مرذوم ئی اسوریك پذش مانند ، و آن ئی اوشان نشیمك ، هت بوذ که گریستك [۹] ئی دیوان گویت . ـ

(۶) اینون به او زنند [۱۰] آن ئی اوشان ائشم توخمکان

۱ـ بزبان کردی : sûr,sûhra درفارسنامه ابن‌البلخی ضمن‌طبقه‌اول از ملوك فرس . افریدون مینویسد : «سپید گاو و سهر گاو یعنی سرخ گاو.» ۲ـ درچهارم ـ ۳ .۴۳ ـ زمین لرزه . ٤ ـ دشواری . ۵ـ عطارد . ٦ ـ مشتری . ۷ ـ دجله . در پهلوی لغت دجله نیز آمده است. ۸ـ ساحل. لغت فرس ، درلغت استرنگ این شعر ازعسجدی نقل‌شده: هند چون دریای خون شد ، چین چو دریا باراوی ـ زین قبل‌روید بچین بر شبه مردم استرنگ . کتاب التفهیم‌ص ۱۹۸ « . . . وآنچ بدریا باراست.» زنگبار شایدمقصودازساحل سرزمین زنگ است.درحدود العالم‌بارگاه وبارکده در وصف بنادر آمده است. ۹ـ گریسته = آرامگاه اهریمن ودیوان(گزارش گمان شکن در۱٤ـ۸۵). ۱۰ـ اوزدن = کشتن.

صذ کانك و هزار کانك و بیور کانك ، و او از ورذند درفش نیشان امر سپاه ئی او شان دیوان ئی و چار ذورسان ؛ برسند ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ (و) هین ئی فرا خوانیك [1] دوشمن تورك و کلنیر ، ـ هت هول درفش هند ، چی درفش هول گیرند ، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان (ئی من اوهرمزد داذ) چون بوش [2] ئی اسپ بایستند ، ــ تورك ئی دو بال ـ کوستیك اروماٸیك شیذاسپ ئی کلسیاکیك په همر سشنیه فراز رسند .

(۷) و په همکو خششنیه ، په سه جـاك ، اردیك [3] ئی و زورگ ، سه‌بار بوذ بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت !

(۸) یك ، په خوذاییه ئی کٸه اوس [4] که په آن ئی دیوان آواکیه [5] ، اوا امهو سپندان .

(۹) ودذیگر ، که تو ، سپیتامان زرتوهشت ! دین پذیریپ ، و همپورسکیه ئی‌تو ، ویشتاسپشا و ارجاسپ ئی ائشم و شوذ په کاریزارئی دین په همکو خششنیه په سپیذر زور [6] ؛ ــ هت بوذ که اندر پارس گویت . ــ

۱ـ پیشانی فراخ. ۲ــ bûsh یال اسپ. درلغت فرس بش بفتح اول بمعنی موی گردن اسپ آمده. (ص ۲۱۸) درتاریخ سیستان (ص ۳٦) : « . . . آذر گشسپ پیدا گشت و روشنائی بر گوش اسپ اوبود . . » مطابق روایات پارسیان فره به‌بوش یعنی یال اسپ بوده است وبطور مسلم گوش اشتباه مستنسخ میباشد. ۳ـ اردی = جنگــ پیکار (گزارش متن در ۱٦ ــ ۱۷) .
٤ــ کی‌کاوس شکل غلطی است‌که مورخین بعد از اسلام کی را دوباره تکرار کرده‌اند واصل لغت‌چنانکه در دینکرد و دادستان دینیك ومینو خرد وغیره آمده کی اوس میباشد. A. Christensen , Les Kayanides , p 51.
۵ــ کمك یاری. ٦ـ یاد داشت ترجمه دیده شود.

(۱۰) و سذیگر . که هزارك ئی تو سر بهوذ. سپیتامان زرتو-
هشت ! که آن هرسه‌توئه جاك‌رسذ : وتورك و تازیك و اورومیك:-
هت ، بوذ که دشت ئی نیهاوندك گوپت : - هماك ایران دهان
ئی من اوهرمزد داذ . از گاس ئی خویش ، به‌ئو پذشخوار -
گر رسذ ؛ - هت بوذ که آذر گوشنسپ په ور [۱] ئی چیچست [۲]
ئی زپر [۳] ئی گرمو آوئی جویذ دیو (گوپت) ؛ هت آنو
کیچ دین پیذاك ؛ هت بوذ که ماهیك گوپت ، آتروك گوپت
کو کر چنگك ، - ایذون په تازشن بهوذ په این ایران دهان
ئی من اوهرمزد داذ ، از ائشم توخمکان ، سپیتامان زرتوهشت !
کو این مردوم ئو پذشخوار گر و پارس ، و سوراك [۴] مانشنیك
و کوپ مانشنیك و دریا مانشنیك ، ادینش نیهنگك [۵] بماند .

(۱۱) چی ، که شوی خویش بتوبان بوختن [۶] ، ادینش زن و
فرزند و خواستك ایاذ نبهوذ .

(۱۲) پس زرتوهشت گوپت : کو داداز ! من ئوش ده [۷]
انباذکان [۸] ئی من ئوش ده ، کومه (ئه) زیوند اندر آن ئی
شکفت انبام .

(۱۳) (گوپتش اوهرمزد : کو بیم مدار سپیتامان)
زرتوهشت ! چی ، آن روز که ستوزم (ئی دهوم ئی) هزارك
ئی تو سر بهوذ ئی زرتوهشتان ، که هیچش در وند از این هزارك
اندر آن هزارك نشهوذ .

---

۱ - دریاچه . ۲ - اسم دریاچهٔ ارومیه . ۳ - ژرف (یادداشت ۱
۴ - در سوم متن ۲۳ پهرین) . ۵- سوراخ . ۶- مخفی (در چهارم‌متن‌بند
۱۶ دیده شود .) ۷- نجات دادن. ۸- همین دربند -۲. ۹- نوادگان.

در هفتم

(۱) پورسیذ زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینو ـ ئه اوزونیك ! دادارئی گیهان استومندان اشوك ! دادار ! که اوشان ایذون وس مرك[۱] هند ، یه چی اوزاد بشائند او سهینیذن ؟

(۲) گویتش اوهرمزد : کو سپیتامان زرتوهشت ! که دیوئی و چار ذورس ئی ائشم توخمك ئو پیذا کیه آیذ ، یه کوست ئی خوراسان ، نزدیست[۲] ، نیشان‌ئی‌سها پیذاك بهوذ ؛ زایذ اوشیذرئی زرتوهشتان په ورئی فرزدان ؛ ـ هت (بوذ) که په زرائه[۳] ئی کیانسیه گویت ؛ هت بوذ که په کاولستان گویت .

(۳) (په) سی سالکیه ئو همپورسکیه‌ئی من اوهرمزد رسذ: سپیتامان زرتوهشت ! (هت بوذ که) په کوست ئی چینستان گویت؛ هت بوذ که اندر هندوکان گویت .

(۴) زایذ گیئه ، ـ هت پیذئی اوی کی از کیان توخمك .ـ په ایاریه ئو اوشیذر (ئو) هندوکان شهوذ . (۵) پئه صذ سالکیه ؛ کامك ئو زنان بهوذ ؛ وش ازش زایذ کیئه ئی دینیك[۴] وهرام ئی ورزاوند[۵] نام خوانذ ، ـ هت بوذ که شاپور گویت ـ

(۶) کو آن شب که آن کی زایذ ، نیشان ئو گیهان رسذ ، ستارك از آسمان وارذ ؛ ـ که اوی کی زایذ ، ستارك نیشان نمائذ ، هت داذ اوهرمزد گویت : کوآوان ماه و واذروز ؛ ـ پیذئی اوی

---

۱ ـ مره = شماره. ۲ ـ نخست . ۳ ـ زره ـ زرایه = دریا . در لغت فرس بغلط زر آمده است . ٤ ـ کتاب دینی. ٥ـ باسطوت‌ـ باقوت.

کی فرجام بهوذ ؛ په کنیکان[1] ئی شا پروزند : خوذائه زن ئهبهوذ.

(۷) اوی کی ، که سی سالك بهوذ ، ـ هت بوذ که انبام گویت ، ـ پهامر درفش سپاه ، سپاه ئی هندوك و چینیك هول گرپت درفش اومند ، ـ چی درفش هـول گیرند ، ـ اوراستك درفش اومند ، اوراست زینومند[2] ؛ په تازشن هول تا زندا نداوه روذ ، بوذ که بومه ده گویت ، ـ اندا اندرگ[3] بارئی بهار[4] ئی بهران ، سپیتامان زرتوهشت !

(۸) که ستارك ئیاوهرمزد[5] هول[6] ئوبالست[7] رسذ، اناهیذ[8] رائه فروذ او کنذ ، خوذاییه ئو کی رسذ ، وس امر[9] گوندزیناوند[10] آراستك درفش اومند .

(۹) هت بوذ که از سگستان وپارس وخوراسان (گویت)؛ هت بوذ که از ور[11]ئی پذشخوار گر گویت ؛ هت بوذ کهازهریان کوپستان گویت ؛ هت بوذ که از تورستان گویت . ـ

(۱۰) و از آن کوستك ، اپرناییك[12] ئه خواستار، به ئوپیذا کیه آیذ ؛ هت درفش ئی آراستك و وس مرك سیاهئی بذشخوار گر از ایرانشتر زینیکان[13] و گوند و سپاه ؛ بوذ که گویت ، کو کورذیج و کرمانیکیچخوانند رائه پیذاك . ـ

(۱۱) کوپه هم ایاریه هم درفش ، ئو این ایران دهان ،

۱ـ کنیزان= دوشیزگان . کویکان = بزبان کردی **Kani** بمعنی کنیزك است . ۲ـ بمعنی سلاح نیزآمدهاست . ۳ ـ درون . ٤ ـ دریا ـ بزبان سانسکریت نیزبهمین معنیاست.بحرعربی همین لغت میباشد. ۵ـمشتری. ٦ ـ اوج . ۷ـ ترفیع ـ به اصطلاح نجومی ، خانهٔ شرف (کارنامه در سوم ـ ۵) . ۸ ـ زهره . ۹ ـ بیشمار . ۱۰ـ یادداشت ترجمه دیدهشود. ۱۱ـ در اینجا بمعنی جانب و سوی میباشد. ۱۲ـ بچهٔ نوزاد(درچهارم متن ـ ۵۰) . ۱۳ ـ سلاحداران.

وس مرك به‌اوزنند اوشان ائشم توخمکان ئی شیذاسپیك ، هین[۱] ئی فرا خوانیك[۲] وسهم ئی گورك ئی دو زنگ[۳] و دیوئی دو بال کوستیك .

(۱۲) په اروندبار ، سه کاریزار کونند : (یك په ...)، یك په سپیدرزور[۴] ، ویك په دشت‌ئی نیهاوندك . ـ

(۱۳) هت بود که گوپت کوپه ورئی سه تخمك ؛ بوذ که گوپت کو اندر مروئی شیذان[۵] ، هت بوذ که اندرپارس گوپت . ـ

(۱۴) ئوپوشت ئی ایران دهان امر سپاه ئی خوراسانیك اوراستك درفش هند ؛ کو درفش ئی بور پوست دارند ؛ وشان واذدرفش و بندوك[۶] سپیذ . **(۱۵)** و امرهول سپاه‌ویسوبارند[۷] اندائو گریستك[۸] ئی دیوان ؛ ایذون به اوزنند کوهزار زن‌پس مرذئه وینند وبگریتد .

(۱۶) که زمان سر بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت ! اوشان دوشمنان ایذون به اوسهند چون درخت ئه بن ، که په ئه شپ ، ئی زمستان ئی سرذ اور رسذ ، په ئه شپ ولگ به او کنذ .

(۱۷) اواز ویرایند این ایران دهان ئی من اوهرمزدداذ .

(۱۸) په دوبارشن[۹] دوبارذ[۱۰] گناك ـ مینوئه اوا دیوان و وتر ـ

۱ـ سپاه . ۲ـ درششم بند ۶. ۳ـ زنگ لغت اهریمنی بمعنی لنگ و پاچه میباشد. بهرام پژدو میگوید : زکستی دوال وز روم و فرنگ‌ـ زدیو سیه‌پوش وگرگ دوزنگ . ٤ـ درششم‌ـ ۹. ۵ ـ درخشان شید = نور ـ تابش. ٦ ـ بیرق . معرب‌آن : بندوق. ۷ـ نظر بچیزی داشتن. یشتابنده ـ بتازند (کارنامه در چهارم‌ـ ۱۷.) ۸ـ در ششم‌ـ ۵ . ۹ ـ دو بارگی . ۱۰ـ در سوم ـ متن‌ـ ۲۳.

توخمکان و ائشم ئی خرو ـ دروش ، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسنان [1] ائشم توخمکان رسذ ، سپیتامان زرتوهشت !

(۱۹) و من داذار اوهرمزد فریستم نیرییوسنگ یزذ و سروش اشوك، به کنگ ـ دزئی سیاوخش ئی بامیك [2] کرذ، به‌چیترومیان ئی وشتاسپان ، کیان خوره ئی دین راست ویراستار : کو ای پیشیوتن ئی بامیك ! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، و (په) آتش و آوان فرازیز ها ذوخت و دوازده هومیست ؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیذاك. ـ

(۲۰) و روذ نیروك سنگ یزذ و سروش اشوك ، از وه‌چکاذ [3] ئی دائیتیك ؛ ئو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیك کرذ ؛ وش وانگ کونند : کوفراز رو ، پیشیوتن ئی بامیك چیترومیان ئی و شتاسپان ، کیان خوره [4] ئی دین راست ویراستار ! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، اواز ویرائه گاس ئی دین و خوذاییه.

(۲۱) اوشان مینوئئیها [5] اور روند، وشان یزندوازده‌هومیست ئی په زوهر [6] . **(۲۲)** و فراز روذ پیشیوتن ئی بامیك اوائه صذ پنجاه مرذ ئی اشوك ، که هاوشت ئی پیشیوتن هند ، که سها سمور جامك په مینوئه وه دارند ؛ هول روند په هومت، هوخت، هوورشت ؛ و (په) آتش و آوان فرازیزند هاذوخت و بغان

۱ــ دیو پرستان مقابل مزدیسنان . ۲ــ بامی = درخشان (درسوم متن ـ ۲) . ۳ــ قلهٔ کوه . یاد داشت ترجمه دیده شود . ٤ ــ فره ــ روح القدس .نورالوهیت وتقدس‌که اززمان کیومرت باپادشاهان‌کیان بوده‌است.
۵ــ بصورت روحانیان ـ غیر مرئی. ٦ــ به‌یاد داشت ترجمه رجوع شود.

یسن ؛ فراز ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان . **(۲۳)** پس از آن بشکنذ پتیارك سه یك ئه .

(۲۴) فراز روذ پیشیوتن ئی بامیك ، اوائه صذ پنجاه مرذ ، که سها سمور دارند ، ئو آذر ئی خوره اومند [۱] ، ئی روشن کرپ خوانند ، په داذ ـ گاس نشاست ، ئی گان ئی آذر فرنبغ ئی پیروزگر ، وش په همزوتیه [۲] یزشن فراز سازند ، بر سوم فراز ـ وسترند ، وینند خورداذ ، امور داذ یسن ، په نیرنگ و نیرنگستان ئی دینیك . **(۲۵)** و شکنذ پتیارك سه یك ئه.

(۲۶) فراز روذ پیشیوتن ئی و شتاسپان ، په هم ایاریه ئی آذر فرنبغ و آذر گوشوسپ و آذر بورزین متر ، ئو اوزدیستزار [۳] ئی وزورگ نشیمك ئی دروند گناك مینوئه و ائشم ئی خرو ـ دروش و هماك دیوان و دروجان و ذتوخمکان و یاذوکان ، ئو آن ئی زوپائه توم [۴] دوش اخو رسند ؛ بکنند آن اوزدیستزار په همکو خششنیه [۵] ئی پیشیوتن ئی بامیك .

(۲۷) ومن داذار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئی گرئی هو کیریاذ آییم ، و فرمائیم ئو امهوسپندان ، کو گویند ئو هماك یزدان ئی مینویان : کو رویذ و رسیذئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیك .

(۲۸) و مترئی فراخو گویائوت [۶] و سروش تکیك [۷] و رشن ئی راست و ورهرام ئی اماوند [۸] و آشتاذئی پیروزگر و خوره ئی

۱ـ با شکوه و جلال. ۲ ـ نماز جماعت. ۳ـ اوزده = بتکده ـ معبد بت پرستان . ٤ـ ژرف ترین . ٥ ـ با کوشش و کار زار توأم . ٦ـ یاد داشت ترجمه دیده شود. ۷ـ تکاور ـ دلیر ـ تاخت آور. ۸ـ هماوند نیز آمده است بمعنی دلاور سخت زور ـ بی باك ـ قوی ـ زورمند میباشد . به سانسکریت وفرس قدیم نیز بهمین معنی است وهمت عربی ازین لغت گرفته شده. لقب بهرام است بکتاب علمای اسلام و Horn و Justi مراجعه شود.

دین ئی مزدیسنان نیرنگ [۱] ئی را ینیذاریه ئی گیهان آراستار ، په فرمان ئی (من داذار رسند .)

(۲۹) من داذارئو پوشت رسم ، ئو اياريه ئی پیشیوتن ئی بامیك .

(۳۰) بزنند دیوان ئی توم توخمکان .

(۳۱) وانگ کونذ گناك مینوئه ئی دروند ئو مترئی فراخو گویائوت : کوپه راستیه هول ایست ، تومترئی فراخو گویائوت !

(۳۲) پس مترئی فراخو گویائوت وانگ کونذ : کو این نوه هزار سال پشت [۲] ئی یش کرذانداکنو دهاك ئی دوش [۳] دین و فراسیاوئی تور و الکسندر [۴] ئی اروماثیك و اوشان دوبال کستیکان دیوان ئی و چارذ ورس ، هزار سالان انبام ، ویش از پذمان خوذاییه کرذ .

(۳۳) سترذ [۵] بهوذ آن دروند گناك مینوئه که ایذون اشنوذ .

(۳۴) میترئی فراخو گویائوت بزنذائشم ئی خرو - دروش ئی په ستوبیه دوبارذ . **(۳۵)** آن دروند گناك مینوئه او اوشوذکان ووذ توخمکان ، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخودوبارذ .

(۳۶) و وانگ کونذ میترئی فراخو گویائوت ئو پیشیوتن ئی بامیك : کو بکن و بزن آن اوزدیستزارئی دیوان نشیمك ؛

۱ - عزایم incantation . ۲- در چهارمتن-۱۱۰ ۳- یادژ = بد مانند ، دشنام ، دشمن ، دشوار دژخیم . ٤- در اغلب متنهای پهلوی الاسکندر مانند زبانهای اروپائی Alexandre نوشته میشود گویا بعدها بصورت سکندر در آمده است . ٥- سترده - متحیر.

روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، او از ویرائه گاس‌ئی دین و خوذاییه ، چی‌دروندان که تو ویند بشکنند .[۱]

(۳۷) و اور رسذ پیشیوتن ئی بامیك و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میترئی پیروزگر ؛ بزند آن دروج ئی وس اوج[۲] بکنذ آن اوزدیستزار کونشیمك ئی دیوان ؛ ویزشن فراز سازند . برسوم فراز وسترند ویزند دوازده هومیست ، ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان **(۳۸)** این آن ئی پیش گویم .

(۳۹) فراز رسذ پیشیوتن ئی بامیك ، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، ئو اروند ووه‌روذ ؛ که دروندان اوی ویند بشکنند اوشان توم تخمکان نه ارزانیکان[۳] .

در هشتم

(۱) آن ئی و هرام ئی ورزاوند[۴] رائه پیذاك ، کوپه پور خورهیه[۵] فراز رسذ و وید ذهیم فراز بندذ[۶] په گاس ئی مغوپذان مغو پذیه ، و گاس ئی وچرذ[۷] ئی راست ئی دین گومارده ، اواز ویرایذ این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ . **(۲)** آزونیاز و کین و ائشم و ورون وارشك و دروندیه از گیهان به نرپسذ[۸] . **(۳)** گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آیذ . **(۴)** و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میتر اواز ئو گاس

۱ ـ شکست‌بخورند . ۲ ـ زورمند ـ بسیار توانا . ۳ ـ ناارزانیان.
٤ ـ فرهمند ـ ارجمند ـ « او (کیکاوس) سخت خرم گشت از آنچ پر هنر بود و ورجمند » فارسنامه ابن‌البلخی . کارنامه اردشیر در دهم‌ـ۷ دراینجا لقب بهرام‌است . ۵ـ بافرهٔ بسیار. ٦ـ دستگیر کند ـ اسیر کند ـ بگمارد . ۷ـ در چهارم بند ۳۷. ۸ ـ کاستن.اصطلاح نجومی‌برای‌کوچکتر شدن‌ماه .

ئی خویش نشانند ، وائسم و بوددازیها [۱] بدعد . (۵) وسترذ اوه هوش [۲] بهوذ گناك مینوئه اوا دیوان و توم توخمکان.

(۶) ایذون گویذ پیشیوتن ئی بامیك : کوزذ باذ دیو ، و زذ پریك ! زذ باذ دیو دروجیه و وتریه ! زذ بوند توم توخمکان دیوان ! واوزایاذ اوهرمزدئی خوذائه ئی مهست [۳] داناك ، اوا امهوسپندان هوخوذا آن ئی‌هوداکان[۴] وخوره‌ای دین‌ئی مزدیسنان! و اوزایاذ دوذك ئی راذان و راستان ئی هوورشت ورزیذاران [۵] ! خوب ویراستار باذگاس ئی دین و خوذاییه !

(۷) فراز رسذ[۶] پیشیوتن ئی بامیك ، فراز رسذ اوائه صذ پنجاه مردئی هاوشت [۷] که سها سمور دارند ؛ و گیرندتخت گاس ئی دین وخوذاییه ئی خویش .

(۸) گویتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : این آن‌ئی پیش گویم ! که هزارك ئی زرتوهشتان سر بهوذ ، اوشیذران بون بهوذ .

در نهم

(۱) اوشیذر رائه پیذاك ، کوپه ئه هزار و هشتصدسال بزایذ ؛ په سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسذ و دین پذیرذ . (۲) که از همپورسکیه بآیذوانگ کونذئو خورشیذ ئی اروانداسپ [۸] : کوبایست .

(۳) بایستذ خورشیذ ئی اروانداسپ ، ده روز شپان . (۴)

۱ ـ در چهارم بند ۳۱. ۲ـبی هوش . ۳ـ مهمترین ـ مهین. ۴ ـ با دانش نیك . ۵ ـ نیکوکاران . ۶ ـ قیام کند ـ ظهور کند. ۷ـ در چهارم ـ ۳۹. ۸ ـ اروذـ اسپ = دارندهٔ اسب تند رو . لقب خورشیداست. Vendidâd, D.H. Jamasp. vol II,Bombay.p.30.

که این بهوذ ، هماك مرذوم ئی گیهان په وه دین ئی مازدیسنان بایستند .

(۵) مترئی فراخو گویائوت وانگ کونذ ئو اوشیذرئی زرتوهشتان : کو اوشیذرئی دین راست ویراستار ! وانگ کون ئو خورشیذ ئی اروندا‌سپ : کو برو ، چی تاریك هست په کیشورئی ارزه و وروبرشن و وروجرشن و نیم ئه خونیرس[۱] ئی بامیك .

(۶) ووانگ کونذ اوشیذرئی زرتوهشتان ئوخورشیذئی اروندا‌سپ : کوبرو.

(۷) بروذ خورشیذ ئی اروندا‌سپ ئی ورزاوند[۲] ؛ و هماك مرذوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند .

(۸) گویتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش گویم ، کو این دام[۳] اواز ئو هستیه ئی خویش آورذ .

(۹) و که نزدیك ئی هزارك سر بهوذ ، پیشیوتن وشتاسپان ئو پیدا کیه آید ؛ خورهئی کیان[۴] ئی پیروزگر به اوی رسذ.

(۱۰) آن دوشمن که در وجیه[۵] اورنشست ، چون تورك و تازیك و اورومائیك ، ووتران ئی خوذائی ایرانك په چیریه و ستهمبکیه و خوذائه دوشمنیه روند ، وآتش زنند ؛ و دین نزار کونند ، و اماوندیه[۶] و پیروزگریه ازش برید ؛ و آن (ئی) داذو دین هرکه کامکیها پذیرذ اینیا[۷] اکامکیها اورپذیرذ ، آن داذ[۸] و

۱ــ نام چهارکشور از هفت‌کشور زمین. خونیرس درمرکزهفت‌کشور واقع شده است. (بندهشن در پنجم ــ ۹ .) ۲ ــ ورجاوند (در هشتم متن ــ ۱) . ۳ ــ آفریدگان جهان . ٤ ــ در هفتم‌ــ۲۰. ۵ــ فریب ــ دروغ. ٦ ــ در هفتم متن‌ــ۲۸. ۷ــ بطریق دیگر (گزارش گ. ش.درسیزدهم متن ۵۹). ۸ــ آئین‌ــ قانون.

ذین هماك زنند ، اندا که هزارك سر بهوذ .

(۱۱) و پس که هزارك ئی اوشیذر ماه آیذ ، په اوشیذر ماه دام روبا کتر په نیروکتر بهوذ ، و دروج ئی آز چیهرك[1] بزنذ ، و پیشیوتن ئی وشتاسپان همگونك دستوبر و راذ[2] ئی گیهان بهوذ .

(۱۲) و اندر آن هزارك ئی اوشیذر ماهان ، مرذوم په بزشکیه ایذون کیروك[3] (؟) بهوند ، داروك و درمان ایذون په کار آورند و برند ، که به ئو مرگیه داذستانیه[4] ، ادینش نمیرند ، که په شمشیر و کارذ زنند واوزنند .

(۱۳) پس آشموك[5] نه از بهر داسر[6] ئی آئینینکیه خواهذ ، و تریه و آشموکیه رائه ندهند . **(۱۴)** و آشموك ، از آن کین ، ویاوذ[7] اورئو آن کوپ ئی دماوند[8] ، کوبیورسپ[9] - رون[10] ، درایذ[11] : کو کنو نوه هزار سال هست فریذون نه زیندك (زیونی) ، چم[12] رائه که تو این بند به نه ویسنجید[13] و اور نه آخیزیذ ؟ که این گیهان پور از مرذوم هست ، وشان از ور[14] ئی جمکرذ اورآورذهند .

(۱۵) پس آن آشموك ایذون همچون این درایذ ؛ از آن

---

۱ - دیوسیرت. ۲- پیشوای دینی . ۳- زبردست - داهی - کارگر ؛ (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱ با لغت کیرو مقایسه شود .) ٤- مقدر است که بمیرد. ٥- مرتد . یادداشت ترجمه دیده‌شود. ٦- سهم - انعام. ۷- دست یابد - برسد (گزارش در سیزدهم متن - ۷) ۸- - دنب آوند - دنباله دار - ذنب معرب دنب‌است و ذوذنب = دودنب . ۹-ده‌هزار اسپ . لقب‌ضحاك است . ۱۰- جهت - جانب - تمایل (گزارش ص ۹۳ بند ۲٥۲). ۱۱- هرزه‌درائی . ۱۲- سبب - علت . ۱۳ - ویسنجیدن - شکستن - گسستن. ۱٤ - در اینجا وربمعنی حصار میباشد.

چون ازی دهاك از بیم ئی آن فریذون ویسیک[1] (؟) ؛ ئی په کرپ[2] ئی فریذون پیش هول استذ ، آن فرذوم[3] نه ویسنجذ. اندا که آشموك آن بند چوپ از بون بویسنجذ. (۱۶) پس دهاك زوهر اوزایذ ، بند از بن بویسنجذ ، (په) دوبارشن[4] استذ ، و په جاك[5] آن آشموك او از اوپارذ[6] ؛ اندر گیهان دوبارشن وناس کرذن و امر و ناس ئی گران کونذ ؛ از مردوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یک ئه اواز اوبارذ ؛ و آو و آتش و اورور زنذ[7] ، و وناس ئی گران کونذ.

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزدئی خوذائه په گرزشن[8] استذ ، (۱۸) گرزشن این کونذ : کو فریذون زیندك او از کون ، اندا ازی دهاك بزنذ ؛ چی ، اگر تو اوهرمزد ! تو این نکونائه ، ایما په گیتاه نشائیم بوذن. (۱۹) آتش گویذ کو نه وخشم[9] ، و آو گویذ ، کو نه‌تچوم[10].

(۲۰) و پس من‌اوهرمزد ئی داذارئو سروش و نیریو کسنگ

۱ ـ ویس = خیابان . ویسپوهرگان = اعیان‌زادگان. شایدبمعنی دیس باشد . ۲ ـ قالب مثالی ـ جسم مینوی (در سوم متن ـ ۶. ۳ ـ ابتدا ـ اولین . فرد عربی از این لغت گرفته شده. ۴ ـ دواریدن ـ حمله کردن ، دویدن اهریمنی (درسوم‌متن ـ ۲۳) . ۵ ـ در جای = فوراً. ۶ ـ اوپاردن ـ هوپاردن = هپرو کردن ـ بلعیدن.خوردن‌اهریمنی باشد مقابل: گواریدن.در لغت‌فرس : اوبار بمعنی فرو بردن بگلو آمده . رودکی : بدست ار بشمشیر بگذاردم ـ ازآن‌به‌که ماهی بیوباردم . نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن بهمین معنی است . گزارش در شانزدهم متن ۱۷). ۷ ـ در سوم ـ ۱۰ . ۸ ـ تظلم ـ شکایت . در لغت فرس گرزش آمده . خسروانی : بده داد من زان لبانت وگرنه ـ سوی خواجه خواهم شد از توبگرزش . ۹ ـ وخش = افزایش ـ برکت . بزبان‌سانسکریت نیز بهمین معنی‌است . ۱۰ ـ روان‌نشوم.

یزذ گویم : کوتن‌ئی سامان کرساسپ بجمبانینیذ ، اندا اور آخیزذ .

(۳۱) و پس سروش و نیریو کسنگ یزدئو کرساسپ‌شهوند، و سه بار وانگ کونند . **(۳۲)** و چیهاروم بار ، اوا پیروز گریه، سام اورآخیزذ ، و پذیرك [1] ئی آزی دهاك شهوذ ؛ وش سخون ازش نه اشنوذ ، وش گذ [2] ئی پیروز گر ئوسرپذ کوپذ وزند و اوزند .

(۳۳) پس و دروشك [3] و پتیارك از این گیهان بشهوذ، اندا هزارك بون کونم . **(۳۴)** و پس سوکشیوس دام اویزك‌اواز کونند ، وریست آخیزوتن . ئی پسین ببهوذ.

انجام

فرجیت په شنوم [4] و شاذیه ورامشن . په یردان کام باذ ! ایذون باذ ! ایذونتریچه باذ !

۱ـ پذیره = برخوردن ـ روبرو شدن ، مصاف دادن ـ دچار شدن. بهرام پژدو میگوید: بخواب اندرون دیدکزباختر ـ یکی لشکر گشن‌بسیارمر ـ مراورا پذیره براه‌آمدند ـ بنزدیك‌اوکینه خواه آمدند . درلغت‌فرس‌بمعنی استقبال‌کردن ضبط شده است . فردوسی : پذیره شدند و چیره شدند ـ سپاه و سپهبد پذیره شدند . (کارنامه در چهارم . ۱۹) ۲ـ گد = گرز. ۳ـ دروغ. ٤ـخشنودی.

درایشن[1] ئی اهرمن ئو دیوان

(۱) پیذاك کو اهرمن هرشپ ئو دیوان درایذ : کواندر گیهان شویذ ؛ و فرذوم[2] ئو زرایه[3] شویذ ، و زرایه بخوشینیذ[4] ؛ و ئوهوم ئی سپیذ شویذ ، هماك بخوشینیذ ، چیش ریست[5] ئی مرذومان پذش ویرایند ؛ و ئو کوپ شویذ ، کوپ‌هماك‌بجنبینیذ، چی کوپ ویناشنیه[6] ئی گیهان هست ؛ و ئو اورور شویذ، و اورور هماك بخوشینیذ ؛ و ئو کذ کیهامان ئی مرذومان شویذ، و مرذوم و گاو و گوسپند هماك بزنیذ ، کمیه ئو کمیه بریذ، ویشیه ئو ویشیه بریذ ، دوش آکاسان[7] نیو کیه اور بریذ ، اندا داناکان گومان[8] بهوند ؛ ئو هپتورنگ منکیریذ ، ئو وند منکیریذ، کوتان کارکردن توبان باذ .

(۲) اوشان دیوان و دروجان ئو زرایه‌شهوند ؛ سین‌مرو[9]

۱ـ درائیدن لغت اهریمنی‌مقابل گفتگوکردن = هرزه‌درائی‌ـ‌یاوه‌گوئی.
۲ـ فردم مقابل افدم بمعنی : ابتدا ، نخست (گزارش درسیزدهم‌متن‌ـ۰۶)
۳ـ دریا (زندوهومن متن در هفتم ـ۲۰) ٤ ـ خشك کنید(باگزارش در چهاردهم متن‌ـ ۱۵ مقایسه شود). ۵ـ مرده‌ـ لاشه . ٦ـ آرایش .
۷ـ دش+ آکاسان= بدآگاهان ـ بی خبران (گجسته ابالیش پرسش۷ـ۲).
۸ـ گمان = شك. ۹ـمرغ.

وانگ کونذ، و سوست ببهوند؛ ئو هوم ئی سپیذ شهوند، و آنوك کرماهیك[۱] سراز آو اور دارذ، و سوست ببهوند؛ و ئو کوپ شهوند، آنوك کرکاس مرو وانگ کونذ، وسوست ببهوند، و ئو دشت شهوند، آنوك و هومن مورو وانگ کونذ، و سوست ببهوند؛ ئو کذ کیهامان ئی مرذومان شهوند، از گروذمان وانگ، از هربورز[۲] امهوسپندان، آیذ، از کنگ دیزرپتار[۳] پیشیوتن وانگ آیذ؛ و سوست ببهوند؛ اور آسمان نکیرند، ونند و هپتورنگ ویننذ، وشان نیروك بشهوذ.

(۳) پس سروش دست ئو خروس[۴] موروزنذ؛ که خروس مورو وانگ کونذ، بهر ئه آتش ئی ورهرام؛ و بهر ئه آتش ئی خانك، که په نیمشپ به اوروزنذ، بزنذ[۵]، بهر ئه مینوئه درون زنذ، اوره سروش هماك بزنذ.

دنباله

من دین بندك، مرزپان فریذون و هارام نپشتم، از پچین[۶] ئی ایرپت اردشیر و هارامشا روستهم و هارامشاذ نپشته، اندربوم شتر کرمان؛ من هم اندرشتر کرمان نپشتم.

خوب فرجام[۷] باذ! ایذون باذ! ایذونتر یچه باذ!

۱ـ کرماسی = خرماهی، ماهی بزرگ. ۲ ـ کوه افسانه‌ای‌البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است. ۳ ـ رهسپار ــ مسافر. ۴ـ بشکل خروه نیز آمده است (بکارنامه اردشیر در دهم متن ـ۷ مراجعه شود.) در لغت‌فرس نیز خروه ضبط شده‌است. عنصری: شب‌از حملهٔ روزگردد ستوه ـ شود پر زاغش چو پر خروه. ۵ ـ زدن = کتك زدن، ضربت وارد آوردن. اوزدن = کشتن. ۶ـ رونویس کرده ــ کپی. ۷ـ عاقبت بخیر.

پیروز باذ خوره ئی اویزك وه دین ئی مزدیسنان ! په یزدان و امهوسپندان کامك باذ !

«اشم و هو و هشتم استی»

اشهه آواذیه پاشوم[1] هست

۱ـ بهترین .

(بخش ـ ۲)

یادگار جاماسپ

« یادگار جاماسپ » یا جـاماسپ نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد ، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسشهائی راجع بمسائل گوناگون دینی و تـاریخی و جغرافیائی و غیره از جاماسپ میکند و او پاسخ میدهد . قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش‌آمد هائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را از زبان جاماسپ نقل میکند . در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت‌تامی‌با پیشگوئیهای « زند وهومن یسن » دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل میکنند از روی نسخهٔ چاپ مسینا ۱ نقل میشود . از آنجا که قطعهٔ نامبرده تحت لفظ بفارسی جدید گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را بمراجعه اصل کتاب توصیه مینمائیم .

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : این دین اویژه چند سال روا (رایج ـ برقرار) باشد ، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد .

1– G. Messinas .I, Ayâtkâri Zâmâspik, Roma, 1639.pp. 6680.

(۲) جاماسپ بیتخش ۱ گفتش که : این دین هزار سال روا باشد . پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند ؛ بایکدیگر کین و رشک و دروغ کنند ، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومند تر شوند و شهر شهر را فرا گیرند . (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند وکنند بسود خودشان باشد ؛ از ایشان روش فراورن (کردار نیکو) آزرده شود . (۴) به بیدادی به این ایرانشهرودهبدان (فرمانروایان) بارگران رسد ؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند . (۵) و همه نابین (نامرئی) و نا پیدا شود ، و بس گنج و خواستهٔ شایگان نیز بدست و پادشاهی (دراختیار) دشمنان رسد . و مرگ بی زمانه (ناگهانی-نابهنگام) بسیار باشد . (٦) و همهٔ ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد : آن ایرانی باز نا ایرانی باشد .

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده‌تر دارند ، و درویشان خود فرخنده نباشند . و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند ، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد . (۸) و دختری که زایند به بها بفروشند ؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدائی را از ایشان جدا کند (بگیرد) ، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند ، و برای بدست آوردن خواسته زور و دروغ گوید ، و زن شوی خویش را بمرگ ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند .) . (۹)و مردمان نامرد (زن صفت) نا پیدا (گمنام) بـه پیدائی رسند و زور و گواهی نا راست و دروغ فراخ شود . (۱۰) شب با

۱- در جاماسپ نامهٔ فارسی بمعنی حکیم‌و دانشمند آمده. دراصل‌پتی اخشاه‌میباشد وهسینا بمعنی‌پرتوآسمان و چشم خداآورده‌وبلغتMajordome ترجمه می‌کند.

یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر بجان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند .

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند ، و آنرا که فرزند است بچشم خوار دارند . و بسیاری مردم به اوزدهگی (در بدری) و بیونگی و سختی رسند . (۱۲) و اندروای (آتمسفر ـ در هوا) آشفتگی و باد سرد و باد گرم ورد و بر اورورا (نباتات) کم بباشد و زمی از بر بسود . (۱۳) و بوم گریدنک (زمی لرزه) بسیار بباشد و بسی ویرانی بکند و بدان بی هنگام (بیموقع) بارد و آنکه بارد بی‌سود بریده باشد ، واس بر آسمان گردد .

(۱۴) و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایستد (حود داری کند) . (۱۵) و هر کس که او را اندك بهی (رفاه) است ، زندگیش بیمره تر و بتر باشد ; و کنبه نا کرده (نا تمام ـ خراب) خانه باشد . (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزادگان روند هر چند آزادگی به تنشان مهمان نباشد (ولیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود .) (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزهٔ راست را ندانند . مهر و دوشارم (دلبستگی) ایشان به دهی (درشتی ـ پستی) باشد . (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند ، و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و بی مندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند ـ (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کار زار کنند و از یکدیگر چیز بستانند ـ (۲۰) و سترگ ورزد (حریص ـ طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند. و کسی نیز چنانکه باید بکام خویش نرسد .

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند . گر چه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت تر باشند . (۲۲) و فسوس (دلقکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد ; و هر کس با اهریمن بیگانه است بخویشی او رسد . و مهر ـ دروجی (پیمان شکنی) و گناه

که اندر آن هنگام کنند ؛ (۳۳) تیز و زود دست بپاسخ برسند چون آبی که بدریا بتازد .

(۳۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند ؛ د هیر و خواسته (مال و منال) بدست انیران (نا ایرانیان) و دروندان (کفار) رسد ، و همه بی دین بباشند . (۳۵) وخواستهٔ بسیار گرد کنند و بر آنرا نخورند ، و همه بدست سرداران بی سود (فرو مایه) رسد . (۳۶) و هر کس کاری کند کردار او را بدیگری نپسندد . و سختی و اناثیه (کاهش ـ زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بیمزه شود و بمرگ پناه برند.

(۳۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدائی (گمنامی) با بسیار مردم ، اسپ و سر نیزهٔ تیز بر خیزد و شهر به چیرگی بپادشاهی (فرمانروائی) خویش در آورد . (۳۸) خود میان پادشاهی نا بین (نامرئی) و ناپیدا باشد . (۳۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به نا ایرانیان رسد ؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد ، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد .

(۴۰) ترا این نیز گویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر وبسی شهرستان گیرد ، و بس خواسته به آوار (غنیمت ـ چپو) از زمین اروم بیاورد . (۴۱) پس آن خداوند پیروزمند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند . (۴۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایرانشهر کنند ، و بساهیر (مال) همگان بدست ایشان رسد . و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند .

(۴۳) و اندر آن هنگام بد ، مهر و آزرم (حرمت) نباشد ، ایشانرا مهتر از کهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد، و آنانرا همپشتگی (دستیاری) نباشد .

(۴۴) ترا نیز این گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند ـ چنین) بدو دروشك (دغلی) را به سر رفتن هزارهٔ زرتشتان نه بیند . (۴۵) و نه بیند آن

کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمیمانند .

(۳۶) ایشان تازیان با اورومیان و ترکان اندرگمیزند (مخلوط شوند) و کشور را به وشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند) . (۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که : «من این بد و انائیه (زیان) را نتابم ، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم - آب و آتش را مردم بیازارند از بس موست (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند . »

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (برخورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست . (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت ، و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (حبوبات) میکاهید ، و اگر آن دروج نبودی هرکس جریبی بکشتی ٤٠٠ جریب بگرفتی ، (۴۰) در سال ۳۹٦ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند ، و پس هر که جریبی بکارد ٤٠٠ اندر انبار کند . و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست - فلزات) به پیدائی آورد .

(۴۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی بر خیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوند (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند ، تا کار بکام خویش بباشد . (۴۲) و پس افدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد ، و بآن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسته باز گردد و از آن فراز مردم ایرانشهر به نا امیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند ، و پناه جان خویش نکرند .

(۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پذشخوارگر مردی مهر ایزد را به بیند و مهر ایزد بسی راز نهان بآن مرد گوید . (۴۴) پیغام به پذشخوارگر شاه فرستد که : « این خداوندی کر و کور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند . »

(۴۵) بآن مرد گوید که : «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوند (جند ـــ جرار) و گنج و سپه سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود؟»

(۴۶) آن پیغامبر (فرستاده) گوید که : «بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. (۴۷) چون گنج بدست آورد، سپاه گوند زابل آراید و بدشمنان شود. (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترك و تازی و ارومی بهم آیند که. «پذشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آنمرد بستانیم!»

(۴۹) و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود، با بس سپاه گوند زابل، بمیان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونهای سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی، با پذشخوارگر شاه کـــوشش (ستیزه) و کار زار فراز کنند. (۵۰) و به نیروی یزدان ایرانشهر، فرهٔ کیان و فرهٔ دین مزدیسنان و فرهٔ پذشخوار گر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اوپر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت.

(۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن، پسر شما را بفرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند. (۵۲) و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه، و دست (قره؟ . .) من به درفش، تا به پارس آنجائی که آتش و آبان نشسته‌اند، (بر ـ قرارند). آنجا یشت کنند. (۵۳) چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویسنان را چنان به او سیهند (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشکد.

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سر آید) و هنگام میش اندر آید. و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید، و انائیه (زیان) و دروشك (دروغزنی) سرآید، و رامش و شادی و خرمی بباشد.

در هودهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : « پس از آنکه دستوران مینوئی (روحانی) به ایرانشهر آیند ، و آن جند اوزده (بتکده) را زنند ، (ویران کنند) و جهان را از اپادیاوی (آلودگی) و پاکی و بی آلایشی گردانیده باشند ، چه هنگام و زمانه رسد ؟ اندر هزاره یك یا چند خداوند و دهبد (پادشاه ـ فروانرا) باشند؟ جهان را چگونه رائینند (اداره کنند) ؟ داد دادستان اندر جهان چگونه ؟ به هزارهٔ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد ؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : « اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند ، اندر هنگام یاره (آفت ـ وبال) کم باشد ، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسپهد ، (تباه شود) ، کار دادستان نه از داد ، بلکه از شات هر (زیر دستی) کنند ، سال و ماه و روزکمتر باشد .

(۳) چون هزارهٔ هوشیدر باینگونه پانصد سال سر برود ، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرتستان پدید آید و دین را روا (رایج) کند ، و آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

(۴) پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند و همهٔ دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند . پس ورجمکرد (حصار جم) را به اوسپهند (ویران کنند ـ بگشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آیند جهان را باز بیارایند .

(۵) پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فرازگیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

(۶) پس اورمزد ، سروش ـ نیروسنگ را بفرستد که : «سام نریمان را بینگیزید ! » ایشان روند و سام را بینگیزند ، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند . سام برخیزد و بسوی ازی دهاك شود .

(۷) ازی دهاك که سام نریمان را ببیند ، به سام نریمان گوید که : « سام نریمان! هر یك دوستیم ، بیاور (یقین کن) تا من

خداوند و تو سپه ـ سردار من باشی واین جهان را با هم بداریم !» (۸) سخن نه نیوشد (نشنود) و او گرزی بر سر آن دروندزند. آن دروند به سام گوید که : « مرا مزن ! تو خداوند و من سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم ؟ » و سام سخن آن دروند را نشنود و گرزی دیگر بر سر آن دروند زند و او بمیرد.

(۹) پس هزارهٔ سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسهٔ (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد و بجهان روا کند. (۱۰) پس نیروسنگ و سروش بروند کیخسرو سیاوشان، توس نوذران و گیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند، مردمان گیتی هم ـ منش (هم فکر) و هم‌گفتار وهم‌کردار باشند.

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو آز به اهریمن در آید (هرزه درائی کند) که : « تو به داماان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد ! » (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورث آید : « مراخورش باید و خورش من و تو مهان (گران ـ زیاد) باید داشت ! » نشنود. (۱۳) ازین رو اهریمن به آز (دیو آز) در آید که : « برو، تو همهٔ دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخور ! » دیو آز برود و همهٔ دام و دهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی ؟ . .) سپس گوید که : « سیر نشدم ! » پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند: نزد یست (ابتدا) زندگان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه کند همهٔ مردمان برخیزند ؛ چون یزش به رپیتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به او زرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. (۱۵) چون یزش به اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پانزده ساله باشند ؛ چون یزش به اوشهن‌گاه کند[۱] شهریور همهٔ کوه‌ها

---

۱ ـ «بدانکه شبانه روز پنج‌گاه است چنانکه از ششدانک‌روزسه‌دانک گاه هاون باشد و یك دانک ونیم‌گاه رپیتون ویکدانک ونیم‌گاه ازیرن‌باشد.

بقیه‌در پاورقی صفحه ۱۲۳

به جهان بتاود ، ایو شوست (فلزات) بهمهٔ جهان باز ایستد و همهٔ مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویژه و روشن و پاك شوند ، چونانکه خورشید بروشنی .

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه ، انوشه و بیمرگ و بی زرمان (بی علت — بی غم) به داد ((سن) پانزده ساله باشند . آنانرا چنان باشدکه بکام خواهند .

فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

دنبالهٔ نخستین

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : « سیج (بلا) گران چندبار ، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار ، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد ؟ »

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : سیج گران سه بار باشد : یکی بفرمانروائی بیدادانهٔ دهاك و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزارهٔ زرتشتان باشد .

(۳) نیاز چهار بار باشد : یکی بفرمانروائی بد افراسیاب تورانی ، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان ویکی بسر رفتن هزارهٔ زرتشتان باشد .

(۴) گزند گران سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی بخداوندی پیروز یزد گردان و یکی به سر (انجام) هزارهٔ زرتشتان .

(۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزارهٔ هوشیدران باشد .

(۶) کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی بـه آن کاوس شاه که بـا دیوان به برز (بـالا — آسـمـان) ستیزه کرد ، و یکی به آن شمـا باخیون سپید که دین را جـادوگرکرد ، که او را ارجاسپ خوانند

و از شب سه‌دانگ اویسروتم‌باشد وسه دانگ دیگر گاه اشهن باشد. » روایات فارسی هرمزدیار فرامرز بمبئی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ونیز بندهشن در۲۵بند۱۰ـ۹ متون پهلوی ترجمهٔوست E.W.West. دیده شود.

و یکی در سر هزارهٔ زرتشتان باشد که بهم آیند ترك و تازی و ارومی چون با آن دهبد ستیزند .

دنبالهٔ دوم

(۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید ؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان بجهان پدیدار گردد :

(۳) یکی اینکه شب روشنتر باشد .

(۴) دوم اینکه هفتورنگ (بنات‌النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد .) و بسوی خراسان گردد .

(۵) سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد .

(٦) چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند ، زودتر و پیشتر (بمقصود) رسند .

(۷) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانرواتر و چابکتر باشند .

(۸) ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشد .

(۹) هفتم اینکه دروج آز سهمناکتر باشد .

(۱۰) هشتم اینکه بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست ـ تر (؟) دارند .

(۱۱) نهم اینکه خرفستران مانند : پلنگ و گرگ چهار زنگ (چارپا) را زیان بیش باشد .

(۱۲) دهم اینکه بدآگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند .

(۱۳) یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد ، بایشان زور و ناراستی گران گویند .

(۱۴) دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید .

(۱۵) سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر ، دهی (درشتی) باشد .

(۱٦) چهاردهم اینکه کسانیکه اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر ونیرومانتر (زیرکتر ـ زرنگ‌تر) ماشند و نیز بزودی بمرگ رسند .

(۱۷) پانزدهم اینکه آزرمیان (محترمین) به بی آزرمی و دروجی و داوری دروغ (فتوای دروغ) و زور گواهی بیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شتاب شتان (سیارگان) بهمهٔ کـور رسد.

(۱۸) پس دستور جهان بیابد و پیغامبر زند فراز مرزد (دوباره تصفیه کند.)

(۱۹) شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همهٔ سگستان پر آب بباشد.

زراتشت نامه

« زراتشت نامه » تألیف زرتشت بهرام بن پژدو ، در سنهٔ ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است . نویسنده پس از شرح احوال زرتشت ، در آخر کتاب ناگهان پیشگوئیهای زرتشت را چنانکه در « بهمن یشت » آمده است ضمیمه میکند . این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب « دبستان المذاهب » به نثر گردانیده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام پژدو نقل میکند . در سنهٔ ۱۹۰۴ فریدریك روزنبرگ دانشمند روسی ، زراتشت نامه را بهمراهی قطعهٔ دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمهٔ فرانسه و یادداشتهای گرانبهائی در شهر پطرزبورگ بچاپ رسانیده است ۱ در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد .

۷۵ بی‌مرگی خواستن زراتشت

۱۲۷۶ نکو بشنو این قصهٔ ارجمند — ز گفتار آن موبد هوشمند
بیاورده از زند و وستا بدر — ز گفتار دادار پیروز گر
نبشتم من این را بلفظ دری — که تا باشد آسان چو تو بنگری
چنین گفت زرتشت پاکیزه رای — بهنگام پرسش به پیش خدای
بدانگه که با بهمن امشاسفند — روان شد سوی آسمان بلند
۱۲۸۰ که بر من در مرگ را بسته کن — دل بد سگالان من خسته کن

---

(1) F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre, St. petersbourg 1904. ص ۷۷-۶۶

که تا مردم دین بمانند شاد — ز راه کژی هیچ نارند یاد
بدو گفت دادار پیروزگر — که ای دین پذیرفته و پر هنر
در مرگ بر تو ببندم اگر — بخواهی ز من مرگ بار دگر
فرو ماند زرتشت در کار خویش — بنالید در پیش دادار خویش
بدادش خدای جهان آفرین — یکی چیز مانندهٔ انگبین
بزرتشت گفتا که : یك قطره خور — بگو آنچه بینی بما در بدر
چوشد خورده آن ، مرد دینی ازو — بدیدش جهانرا و هر چه درو
چنان‌چون کسی خفته بیند بخواب — بدید او همه بودنی بی‌حجاب
بدید از تن مردمان خون و مغز — ز اندیشهٔ هر کسی زشت و نغز
ز گفتار و کردار هر یك تمام — بدید آن نکو سیرت نیکنام
بدانست چند است بر گوسفند — ز موی و ز رنگ و ز چون‌وزچند
همان برگ وبیخ وگیاه ودرخت — بدید آن جوانمرد فرخنده بخت
که‌چندست‌وچونست‌و هریك‌کجاست — بفرمان یزدان نه افزون نه‌کاست
بدیدش دگر باره روی بهشت — همان دوزخ تنگ وتاریك و زشت
گمانی چنان آمد از مرد دین — که در خواب بیند دو گیتی‌چنین
چوبازآمدش هوش در تن بجای — بفرمان دادار هر دو سرای
بدوگفت یزدان‌که : ای خوب‌کار — نگر تا چه دیدی بمن برشمار
چنین گفت پس‌مرد پاکیزه دین — بدارندهٔ آسمان و زمین
که دیدم بسی را خداوند مال — روانها بدوزخ میان وبال
چو از نعمت او نکردند شکر — بر اهرمن گفت بایست عذر
بدیدم بسی خلق بی سیم و زر — شب و روز در خدمت دادگر
به خشنودی آنچه دیدش ز رب — نیاسود از شکر او روز و شب
روان ورا در بهشت برین — بدیدم بجایی که بد مهترین
بسی را بدیدم توانگر بمال — ولیکن ز فرزند درویش حال
چو دیدم که منزلگهش دوزخست — دلم از غم او پر از آفتست
بسی مرد درویش دیدم ز عام — ز فرزند همواره دل شادکام
چو دیدم روانش میان بهشت — دل و جانم از مهر او شاد گشت
بدیدم درختی برو شاخ هفت — که هر جایگاهی ازو سایه رفت
یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم — سه دیگر برنج و ز در یتیم
چهارم ز روئین همه شاخ اوی — و پنجم ز ارزیر بودش بروی
ششم شاخ بودش ز پولاد سخت — چو هفتم از او بود آهن گمخت
چنین گفت زرتشت را دادگر — که : ای‌مردبا هوش و عقل وهنر

درختی که دیدی تو با هفت شاخ   نهاده جهانست پیشت فراخ
بود هفت‌ره شورش اندر جهان   ز نیك و بد گردش آسمان
پس‌آن شاخ زرین که دیدی همی   بود آنکه زی مـا رسیدی همی
ز من دین پذیری و پیغام من   رسانـی یکا یك بدان انجمن
بود شاخ سیم آنکه شاه زمین   پذیرد ز تو پاك و پاکیزه دین
شکسته شود جرم دیو پلید   کنندش بزیر زمین ناپـدیـد
تن خود چو بینند بی کالبد   نهانی کنندش همه کار بـد
ابـی کالبد لشگر خویشتن   چو بیند غریوان شود اهرمن
به پرهیز دارند در دین پاك   هم ازآب وهم‌آتش و باد و خاك
ز شاخ برنجین که دیدی عیان   بـود پـادشاهـی اشکانیان
کسی کو بدانگه نه بهدین بود   ازین پاك دینانش نفرین بود
شوند آن گوان تا نه بس روزگار   بگیتی پراکنده و تار و مار
ز شاخی که رویین بخوانند اوی   بود وقت‌آن شاه با رنگ وبوی
کجا نام آن شاه هست اردشیر   بود پور ساسان ز من یاد گیر
جهانرا بیاراید او سر بسر   رهاند بهانرا هم از درد سر
دگر باره آراید این دین به   کند تازه این رسم و آیین به
پذیرد همه‌کس از او دین راست   ازیرا که برهانش بردین گواست
ببینند همه خلق آن راز اوی   گدازند بر سینه‌اش مس و روی
ابی آنکه آیدش رنجی بتن   از آن پس که قوت بیابد ز من
به پنجم که دیدی تو از زیرفام   بود پادشاهی که بهرام نـام
که معروف بهرام نامش بود   وزو خلق عـالم بـرامش بود
ز مینو بود رامش و شادکام   ز گیتی بود کار او با نظام
چو مردم بگیتی بود شادخوار   بود اهرمن زین قبل سوگوار
بدوزخ بماند از آن درد و غم   بنالد بهر وقت چون زیر و بم
ششم شاخ پولاد ای هـوشیار   که دیدی برو بر پسندیده دار
که آن هست هنگام نوشیروان   که گردد جهانی ز عدلش‌جوان
بهنگام او مزدك بـد گهر   بیایـد وایکن نیابـد ظفر
بود دین بـه را چو پتیاره‌ای   ز نیرنگ دانسته هر چاره‌ای
چو بر مردم دین کند کار تنگ   گریزانش گیرد زمانه به چنگ
بدانرا رها کن بکردار خویش   که بدکن‌به‌پیچد خود ازکارخویش

۵۸ دور آهن گمخت

بهفتم از آن شاخ آهن گمیخت   ز گیتی بدانگه بیاید گریخت

هزاره سر آید ز ایران زمین   دگرگون بود کار وشکل همین
بود پادشاهی آن دیو کین   که دین بهی را زند بر زمین
سیه جامه دارند درویش و تنگ   جهان کرده ازخویش بی‌نام‌وننگ
هر آنکس که زاید بهنگام او   بود بتری در سر انجام او
نیابی در آن مردمان یك هنر   مگر کینه و فتنه و شور و شر
نه نان و نمك را بود حرمتی   نه پیران شانرا بود حشمتی
مر آنراکه باشد دلش دین پژوه   ز دین دشمنان جانش‌آید ستوه
نه بینی در آن قوم رای و مراد   نباشد بگفتارشان اعتماد
نه با دین پرستان بود زور وتاب   نه با نیك مردان بود قدر وآب
که با اصل پاکست بادین پاك   همه نام او بفکنندش بخاك
کسی کو بد آیین بود بیگمان   دروغ و محالش بود بر زبان
همه کار او نیك وبازار تیز   جهانی در افکنده در رستخیز
گرفته همه روی گیتی نسا   ندارندش از خوردنیها جدا
در آمیخته جمله با یکدگر   وزین کار کس را نباشد خبر
بناکام هر جا که پی بر نهند   چو باشد نسا زو چگونه جهند
جز آز و نیاز وبجز خشم‌وکین   نه بینی تو با خلق روی زمین
بجز راه دوزخ نورزند هیچ   نه بینی کسی که بود دین پسیچ
کسی را که باشد بدین در هوا   بود سال و مه کار او بی نوا
ندارند آزرم و مقدار او   بود پر خلل روز و شب کار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود   همان مرد دیندار کهتر شود
بزشهای بد مرد باشد روا   چو شد کار و کردارشان بی‌نوا
بود پر خلل کار آتشکده   صد آتش بیك جای باز آمده
نیابند هیزم نیابند بوی   ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
نه تیمار داری نه انده خوری   نه پیدا مر آن بی سرانرا سری
بسی گنج و نعمت ز زیر زمین   بر آرند آن قوم ناپاك دین
ردانی که در بوم ایران بوند   بفرمان ایشان گروگان بوند
بود جفت آن قوم بی اصل و بن   بسی دخت آزاده و پاك تن
همان پور آزادگان و ردان   بمانده غریوان بدست بدان
بخدمت شب و روز بسته کمر   به پیش چنان قوم بیدادگر
چوباشند بی دین و بی زینهار   ز پیمان شکستن ندارند عار
ز ایران زمین و ز نام آوران   فتد پادشاهی بید گوهران
به بیداد کوشند یکبارگی   نرانند جز بر جفا بارگی

چو باشد کسی بی بدو راستگوی　　همه زرق دارند گفتار اوی
کسی را بود نزدشان قدر و جاه　　که جز سوی کژی نباشدش راه
بدانگه هر آنکس که باشد بتر　　بود هر زمان کار او خوبتر
گواهی دهندش همه بر دروغ　　که تا زان دروغش فزاید فروغ
ندارند شرم از گناه چنین　　نه راه دیانت نه آیین دین
بدانگه که آید هزاره بسر　　شود کار عالم بشکل دگر
بر آید بسی ابر بر آسمان　　که باران نبارد بهنگام آن
ز گرمای گرم وز سرمای سخت　　بریزد بسی برگ و بار درخت
ز چشمه بکاهد همه آبها　　در آید بهر کار در تابها
چو باران کم آید همی برزمی　　پدید آیدش رود ها را کمی
بسی کم شود گاو با گوسفند　　بود جملگی کار ها را گزند
شود خرد تر مرد را کالبد　　بود قوت مردمان سست و بد
بکاهد تك اسپ و زور سوار　　نماند هنر در تن گاو کار
کسی را که کستی بود بر میان　　بود با نهیب و گریزد نهان
ز بس رنج و سختی که آید بروی　　تن او کند مرگ را آرزوی
یزشهای یزدان ندارند یاد　　دگر گونه گردد همه رسم و داد
نه نوروز دانند و نه مهرگان　　نه جشن و نه رامش نه فروردگان
کسی کو کند خود یزشتی پسیج　　نیابد ازو یشتنی مرد هیچ
ز بهر روان هر که فرمود یشت　　پشیمان شد از گفت خود بازگشت
بسی مرد بهدین پاکیزه جان　　که بر رسم جد دین روند آنزمان
بسی نامداران و آزادگان　　که آواره گردند از خان ومان
ز درویشی ورنج واز نام و ننگ　　بود تنگدل مردم و دست تنگ
سفندارمذ برگشاید دهان　　برون افکند گنجهای نهان
نه مردم در آن روزگاران بد　　ز صد یك نه بینی که دارد خرد
ز ترکان و پیکند و ختلان و چین　　بر آید سپاهی بایران زمین
چو برگردد ازمهتران تخت و بخت　　ابا بندگان اوفتد تاج وتخت
بسی نعمت و مال گرد آورند　　مر آنرا بزیر زمین گسترند
گنه کار باشند از کار خویش　　همی نایدش شرم کردار خویش
ز سختی و تنگی و رنج و نیاز　　شود چیره بر مردمان مرگ وآز
پس آنگه چنین گفت پروردگار　　به زرتشت پیغمبر روزگار
که این حال با موبدان وردان　　بگو تا بگویند با بخردان
بدانند هرکس سر انجام خویش　　بورزند کرفه در ایام خویش

بگیتی چو بینند رنج گران بمینو بود رامش بیکران
چو فرسوده داری تنت را برنج روانت بیابد از آن رنج گنج
چو آسوده داری تنت را بناز ز نـز تن آید روان درگداز
حقیقت چنان دان ترا آن سری همـان پیشت آید کزایدر بری
ز نیکی بیابی سر انجام نیك ز بد کارکی گفت کس نام نیك
دگر باره زرتشت پرسید باز ز یزدان دارندهٔ بی نیـاز
کران روزگـار بد پر خطر چه آید ز بد مرد دین رابسر
کسی را که وستا بود بر زبان و یا بند کستی بود بر میان
چگونه گذارند با آن گروه روان در عذاب و تن اندرستوه
درون را به برسم چگونه یزند چگونه بخوانند وستـا و زند

۵۹ آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره

چنین داد پـاسخ جهان آفرین بزرتشت پاکیزه و پاك دین
چو رنجش بود مرد دین را تمام در آن روزگار بد و بی نظـام
نیایش که آنرا بخوانند راست بایستد بجای دوازده هماست
بود یشت آن روزگار خطر جنان چون همادین بوقت دگر
که یك واج وستا و زند آنزمان همی جای وندیدو هادخت دان
دگر باره چون سر هزاره بود غم و رنجشان بی کناره بود
ز سختی کشیدن تن مرد دین همانـا بدانگه بود آهنین
نیامد کسی را چنان رنج و تاب بهنگام ضحاك و افراسیاب
اگر زندگی شان بود بیشتر هم از نعمت و مال درویشتر
پس آنکه چو آید هزاره بسر ز بهدین نماید کسی با هنر
ز هر جـانب آهنگ ایران کنند بسم ستورانش ویران کنند
چو رخ زی پدشخوار گر آورند وزآن جایگه دین و شاهی برند
رسد کار آن بدسگالان بجان هم آواره گردند از خان و مان
چنین بود خواهد که گفتم ز راز ز نیك و بد و از نشیب و فراز
نماند بیك گونه کار جهان چو بادیست نیك و بد آن جهان

۶۰ پرسیدن زراتشت دگر بار از یزدان

بپرسید زرتشت بار دگر ز هرمزد دادار پیروز گر
که از بعد این محنت روزگـار بود دین به را کسی خواستار
شود تازه این رسم و آئین به کند هیچکس یاری دین به
سیه جامه را کی نماید شکست چگونه شود دین نـاپاك پست
در آن عمر کوتاه و رنج دراز چگونه شود کار ایشان بسـاز

سر انجام ایشان چگونه بود / که بی کار کرفه ز دنیا شود
ایا آفرینندهٔ دادگر / ازین حال کن بندگانرا خبر
که جانم ز تیمار گریان شدست / دل از انده و رنج بریان شدست
بدو گفت دادار پروردگار / که ای مرد دیندار انده مدار
که کس جاودانه نماند بغم / نماند یکس بر دو گونه ستم
بگیتی هر آنکس که محروم گشت / بمینو چنان دان که مفهوم گشت
دگر آنچه پرسیدی از روزگار / که کس دین به را بود خواستار
چو آید بگیتی نشان سیاه / دگرگون شود ساز و آیین و راه
برآید همه کامهٔ دیو خشم / از آن ترك بی رحمت تنگ چشم
بدانکه بیاید سپاهی ز روم / بداندیش و بد فعل و ناپاك و شوم
ابا جامهٔ سرخ و با سرخ زین / یکایـك بکردار دیو لعین
چو هنگام ایشان بود در جهان / پدید آید از چند گونه نشان
زمین خراسان ز نم و بخار / شود چون شب داج تاریك و تار
شود عالم از باد تاریك فام / همان آب روشن شود تیره فام
بسی اوفتد در زمین بوم و برز / که ویرانی آرد بهر شهر و مرز
شود چیره بر خلق آز و نیاز / فزونی بود رنج و درد و گداز
بدان وقت هرمزد نیرو کند / و ناهید را باز زیر افکند
برآیند با یکدگر ترك و روم / در افتند درهم چو باد سموم
همیدون بیایند قوم عرب / بر انگیخته شر و شور و شغب
تلی کشته گردد ز هر دو گروه / ز کشته بهرمرز بر کوه کوه
ز بس گونه گونه درفشان درفش / جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
شود مرز ایران سراسر تباه / ز ترك و ز تازی و رومی سپاه
همه آذران زی پذشخوار گر / برند اندر آن روزگار بتر
بدشواری از جایگه بر گرند / مر آنرا بدشوار گر آورند
بیارند آذر گشسپ گزین / به چیچست گرماب مردان دین
نشینند در غار و کوه و کمر / نماند کسی در پذشخوار گر
نیارد پدر یاد فرزند خویش / از آن رنج وسختی که آیدبه‌پیش
چنین گفت زرتشت پاکیزه رای / از آن پس که نالید پیش خدای
که گر عمر این قوم نبود دراز / بیفتند باری بکرم و گداز
نورزند بیهوده باری گناه / ندارند دیوان خود را سیاه
ز کوتاهی عمرشان باك نیست / کجا مرگ با زندگانی یکیست
دگر باره گفت ای خداوند پاك / چگونه بر آید بدانرا هلاك

چو آید بر ایشان زمانه بسر بـه بیند از اول نشان ضرر
چگونـه بـود آخـر کارشان کجا بشکند تیز بـازارشان
چنین پـاسخ آورد پـروردگـار بـزرتشت پیمبر روزگـار
بر آیـد نشان از خـراسان سیاه چو آیـد بـوقت و بهنگام گـاه
که گردد هشیدر ز مـادر جـدا بدین وقت اندر کـه گفتم ترا
چو سی ساله باشد مـر آن کاردان پـذیـردش دیـن و ره راستان
یکی شاه بـاشد بهند و بچین ز تخم کیان انـدر آن وقت کین
مـر او را یکی پـور شایسته کام نهاده بـر آن پور بهرام نام
هماوند بـاشد مر او را لقب ز شاهـان گیتی بـاصل و نسب
گروهیش شاپور خـوانند نـام بیابـد ز گیتی بسی نـام و کام
نشان آنکه چون آید اندر جهان ستاره فـرو بـارد از آسمان
زمانـه دهد بـاب او را بباد بهنگام آبان مـه و روز بـاد
چو بیست و یکی ساله گردد پسر ابـا لشکر گشن بسیـار مـر
بهر سو بعالـم شود تـازیان بیابد مـراد دل از دشمنان
کشد سوی بلخ و بخارا سپاه کند روی کشور ز هـرسو نگاه
بسی لشکر آرد ز هند و ز چین شه نـامور سوی ایران زمین
درفشان بسیار چینی پـرنـد شود شاد از دیدنش مستمند
وزان پس چو هرمزد بـالا کند و ناهید را زیر خویش آورد
بدانگاه بینی کـه بندد کمر یکی مرد دیـن در پذشخوارگر
ز پارس و خـراسانو از سیستان یکی لشکر آرد عجب بیکران
سه گـونه درفش درفشان بـود وز آنجـا بیاری ایـران شود
شود لشکر دیـو نـا پـایدار بسی خسته و کشته در کارزار
ز کستی دوال و ز روم و فرنگ ز دیو سیه پـوش و گـرگ دوزنگ
بـایران بباشد سه جنگ تمام بسی کشته گردند مـردان نام
همه پـارس و شیراز پر غـم شود بجای طرب رنج و مـاتم شود
بیایـد پس آنکه شه سر فراز ابـا خصم ایران شود کینه ساز
چو دانسته بـاشد ز کار فلك بـر آردش دشمن ز قعر سمك
به نیروی دادار پیروزگـار بـر آرد از آن بـد فعالان دمار
چنان گردد احـوال آن روزگار کجا زن بیاید ز خـانه هزار
بگردند هـرسو ببازار و کوی ز بی مردی ایشان شده مرد جوی
هر آنکه که بینند مردی براه تعجب بمانند در وی نگـاه
ز بی مردی آیند نزدیك مرد بـدان تـا بجویند درمان درد

زمانشان چو آید حقیقت بسر   بود چون درختی پراز برگ‌و بر
که آید بیك شب بدو باد سرد   شود برگ و بارش چو ازباد گرد
فرستم سوی کنگدز آگهی   بنزد پشوتن سروش بهی
کمر بندد از بهر شاهی و دین   پس آنگه بیاید بایران زمین
پشوتن بیاید به نیروی من   جهانرا بشوید ز بدگوی من
ابا وی سه پنجاه مرد همام   پس آنگه کند پشت یزدان تمام
شود اهرمن جنگ را چاره‌گر   ابا نره دیوان پرخاشگر
از اهریمنان لشکر بیکران   بیایند نزد پشوتن دمان
چو آواز هادوخت و وستا و زند   از آن موبدان و ردان بشنوند
دوارند دیوان ز ایران زمین   سراسیمه گردند مانده حزین
بیاید پس آن شاه فرخنده نام   که‌بهرام خوانند ورا خاص و عام
بگیرد سر تخت و تاج شهان   جهان را رهاند از آن گمرهان
نشیند ابا موبد موبدان   به پیش اندرش بخردان و ردان
همه آذران زود باز آورند   برو بر بسی وقف ساز آورند
نشانند چون شاه بر گاه خویش   شود گرگ درنده مانند میش
ز عالم ببرند تخم بدان   نشینند با کام دل بخردان
پشوتن کند آفرین بی شمار   بر آن ملك و هم رعیت شهریار
شود سوی شاهی و ایوان خویش   چو یابد همه کام و فرمان خویش

. . . .

(بخش - ٤)

حواشی و ملحقات

١ - در نخستین صفحه ١٩ بند ١١ - مجلسی از کتاب جامع الاخبار از قول عبدالله انصاری میاورد : « . . آنحضرت فرمود که : بشنوید بدرستیکه من الان خبر میدهم بشما چیزهائی را که بعد از آن شدنیست ، پس برسانید اینها را بکسانیکه از شما ها در اینجا حاضرند بکسانیکه از اینجا غایبند . بعد ازآن آنحضرت گریست بطوریکه بسبب گریهٔ او همه حضار گریستند ، وقتیکه از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که : بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا بصد و چهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد بعد از آن تا دویست سال خار و برگ هر دو میباشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت میباشد و گاه مشقت . بعد از آن خار میباشد بدون برگ ، یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت .»

ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحار الانوار
مجلسی چاپ تهران ١٣٥٦ ص ٢٣٧

٢ - در دوم ص ٢١ بند ٣ - « امیرالمؤمنین ع خبر داد که حبیبش رسول خدا ص با وی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد چیزهائی را که بعد از آنروز واقع شدنیست مگر بائمه که از عترت اویند . »

ترجمهٔ فارسی جلد ١٣ بحارالانوار ص ٢١٣

۳ – در سوم ص ۲۳ بند ۷ « ۹ – آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند بمن گفت اینك کلام خود را در دهان تو نهادم . »

کتاب ارمیاء نبی باب اول

٤ – در سوم ص ۲۳ بند ١٤ « ۱۱ – پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای ارمیا چه میبینی گفتم شاخه‌ای از درخت بادام میبینم . »

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۵ – در سوم ص ۲٤ بند ۱۸ « (۱) این نیز در دین پیداست که زراتشت اسفنتمان یکباره نزدیك اورمزد گفت ای دادار وه افزونی مرا چنان کن که نمیرم تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی سخت عظیم بزرگ باشد . (۲) ایزد تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنرا تور بر اتروش خوانند و او را هوش بدست تو است و ترا بدست اوی و اگر تو تا رستاخیز زنده باشی او نیز زنده باشد ، پس قیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنم مردم بی‌اومید باشند و بکار و کرفه تخشش نکنند و دین ضعیف شود . (۳) پس خردهروسپ آگاه یك ساعت به‌زراتشت داد . (۴) زراتشت به بهشت و دوزخ بگردید و هر چه خواست تا رستاخیز همه بدید . (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاد دیده (٦) روان کسانی دید در دوزخ که ایشان را درین جهان فرزند نبود و روان ایشان در دوزخ سوگوار و درمانده و دژم دید . (۷) پس ایزد تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر میبایدکه اهوشی که بهمه من تا رستاخیز پیوند بماند . (۸) مرا اینچنین بهتر میباید واهوشی نمیباید و نمیخواهم . »

صد در بند هش – ۳٦ صفحه ۱۰۷ – ۱۰٦

٦ – در سوم ص ۲٤ بند ۲۰ « ۲۵ – اینك شما را پیش خبر دادم . »

انجیل متی باب بیست و چهارم

۷ – در سوم ص ۲٤ بند ۲۳ « ۷ – و در آسمان جنگ

شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند . . . ۹ ــ و اژده های بزرگ‌انداخته شد یعنی آن‌مار قدیمی که با ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد . او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب دوازدهم

« ٤١ ــ پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است . . (٤٦) و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان درحیات جاودانی . »

انجیل متی باب بیست و پنجم

۸ ــ در چهارم ص ۲۷ بند ٤ * ۱ : « . . . و بیدق های سیاه از سمت خراسان رو میآورد و یمانی خروج مینماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر های شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند وستاره دم ــ دار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کمان خم میشود حتی نزدیك میباشد که دو طرف آن بهمدیگر برسند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن بهمه طرف منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی میباشد . . . و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت بر افراشته بهم میافتند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشوند . . و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد . . »

جلد سیزدهم بحارالانوار ص ۲۲۲

۹ ــ در چهارم ص ۲۷ بند ٤ * ۲ : « ۲۲ ــ خداوند چنین میگوید : ایك قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست ۲۳ ــ و کمان و نیزه خواهند گرفت ، ایشان مردان ستمکیش میباشند که ترحم ندارند . باآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد تو ای دختر صهیون صف آرائی خواهند کرد . .

(۲۸) همهٔ ایشان سخت متمرد شده‌اند و برای نامی کردن گردش میکنند . برنج و آهن میباشند . . (۳۰) نقرهٔ ترك شده نامیده میشوند زیرا خداوند ایشان راترك کرده است.»

کتاب ارمیاء نبی باب‌ششم

۱۰ ـ در چهارم ص ۲۸ بند ۱۴ « . . در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهمدیگر گردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت مینمایند بزرگ و کوچك رحم نمیکنند و کوچکان تعظیم بزرگان را بجا نمیآورند پس در آنحال بر میانگیزاند خدا کسی را که قلعه های ضلالت ودلهای قفل‌شده را میگشاید . .»

ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار مجلسی ص ۲۹

برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده : « در وقتیکه احبار نایاب شدند و اشرار وسعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند . . . و سخنان خلایق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها در وقتی می شود که ستاره دمدار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آنحال باران منقطع میشود و انهار را میخشکاند و روزگار ها مختلف گردند و نرخها درجمیع اطراف عالم گران میباشد ...»

ترجمه بحارالانوار ص ۵۴

۱۱ ــ در چهارم ص ۲۸ بند ـ ۱۵ « ۱۰ ـ و در آنزمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱ ـ و بسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاری‌را گمراه کنند۱۲ـ و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد.»

انجیل متی باب۲۴

روایت از طالقانی : « . . . وقتیکه خلایق نماز را میمیرانند یعنی آنرا بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحست برای عبادت بجا نیاوردند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدنیا فروختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای

نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد . . و جور و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانیکه کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت بایشان خیانت نمودند . . . و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید . . و خواهشهای خلایق با همدیگر مختلف شدند و عهد ها و میثاقها شکسته گردیدند و بلائی که وعده شده بود نزدیك گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهر های خودشان در تجارت شریك گردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلایق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و اراذل قوم برایشان رئیس شدند . . و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن امین شمرده گردید . . و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر بملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ . و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد گرفته شد . . و پوست گوسفند را بر دلهای گرگان پوسیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دلهایشان گندیده تر است از مردار ها و تلخ تراست از صبر . . . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۲ – ۲۱۳

۱۲ – در چهارم ۱۸ س ۲۸ روایت این عقده : « صادق ع فرمود که پیش از قیام قائم ع ناچار است از قحطی که خلایق که درآن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها . . »

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۳۹

۱۳ – در چهارم بند ۲۱ س ۲۸ وصایای رستم به برادرخود (شاهنامه)

بایران چو گرددعرب چیره دست — شود بی بها مرد یزدان پرست
برنجد کسی دیگری برخورد — بداد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی — گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی هنر — نژاد و هنر کمتر آید به بر
بد اندیش گردد پدر بر پسر — پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بندهٔ بی هنر شهریار — نژاد و بزرگی نیاید بکار
بگیتی نماند کسی را وفا — روان و زبان ها شود پر جفا

از ایران واز ترك واز تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه‌تازی بود سخنها بکردار بازی بود
همه گنجها زیر دامن نهند بمیرند و کوشش بدشمن دهند

۱٤ـ در چهارم بند ۲۰ روایت از محمدبن یحیی : « . . . و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند ـ . و خلایق را دیدی که بشهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد میکنند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده میباشد و احکام دین را دیدی که با رأی و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید . . . دیدیکه حکام اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگیرند . . . و مردم را دیدی که محارم خود راوطی میکنند . . . و دیدیکه سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردید . . و مرد شریف و محترمی را دیدیکه او را ذلیل میکند کسیکه آنمرد شریف از تسلط او میترسد . و دیدیکه بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدیکه شنیدن قرائت قرآن بر خلایق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل برایشان سهل و آسان ... ودیدیدکه راستگوترین خلایق در نزد ایشان دروغگو و افترا کننده است و دیدیکه سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی‌که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود . . . و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شده و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که بآن مالك شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفنهایش فروخته میشود . . . و مرد را دیدی که به نماز گاه خود میرود ، بر میگردد و حال آنکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی است و دیدی که دلهای خلایق را قساوت گرفته و چشمهایشان خشکیده . . . و مردار را دیدی که آشکار شد و خلایق بآن رغبت بهم رسانیده . »

جلد۱۳ بحار الأنوار ص ۲۳۵ ـ ۲۳٦

۱۵ ـ در چهارم بند ۳۱ ص ۳۱ روایت محمدبن یحیی : « . . و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد . . و دیدی که عقوق پدر و مادر

آشکار گردیده و دیدیکه بایشان اعانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بد ترین خلایق شده‌اند . . و دیدی که خلایق در ترك نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترك کردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده‌اند و دیدی که همهٔ منافقان صاحب قهر و غلبه شده‌اند یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد . . . »

بحارالانوار ص ۲۳٦

۱٦ – در چهارم بند ۳٦ – ۳۷ ص ۳۱ « . . . . « . . . . در وقتیکه علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد . . فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعراء بسیار شدند . . و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی بزمین فرو رفتن واقع میشود .»

بحارالانوار ص ۲۵

روایت از شیخ صدوق : « فقهای ایشان بد ترین فقهای زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان بر میگردد . »

بحارالانوار ص ۳۱۱

روایت مؤلف : « عرض کردم یابن‌رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد ؟ فرمود : در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خلایق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود . . . »

بحارالانوار ص۳۱۲

۱۷ – در چهارم بند ٤٦ ص ۳۲ « حضرت امام جعفر صادق به محمد بن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد

عرض کرد : چیست آن علامات ؟ فرمود که : پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان میکنم بترس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان و جـوع بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع و نقص جانهـا یعنی مردن بهوبا و طاعون و امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ریع و زراعتهـا بی برکتی میوه ها و بشارت ده صابران به تعجیل و خروج قائم . »

مظاهر الانوار چاپ تبریز ۱۲۸۰ ص ۴۲۵

۱۸ ـ در بند ٤۹ صفحهٔ ۳۳ « . . و یـا علی سیف قاطعی است که خداوند برای اوروم و چین و ترك و دیلم و سند و هند وکابل و خزر را فتح میفرماید . . قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلائی کـه بمردم میرسد . . و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تغییر در حالشان تا بآن حد که تمنا کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق بزرگ بینند . »

(از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم ازابی حمزه ثمالی روایت کرده. (کتاب الفرائد ص ۲۹۰

۱۹ ـ در چهارم بند ۵۷ ص ۳٤ « حیربن نوح روایت کرده که گفتم بابی سید حذری که هر سالی که بر ما میگذرد بدتر از سال سابق است و هر که بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر است . ابوسعید گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین خرابی خواهد بود و تزاید خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم بنحویکه نتواند مسلمان نام خدا را یاد کند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد بر انگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کند و زمین پاره های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنجهای مخفی آشکار گردد . »

مظاهر الانوار ص ۲۹۷

« . . در عقد الدرر مرویست از **عبدالله بن عباس** : و اما مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل **چنانچه** پر شده

از جور ... و میاندازد زمین پاره‌های جگر خود را . راوی پرسید که پاره‌های جگر او چیست ؟ گفتند مانند ستون از طلا و نقره .»

نجم‌ثاقب چاپ‌شیراز ۱۳۴۹ ص ۵۷

(نیز رجوع شود بترجمهٔ بحارالانوار ص ۲۵)

۲۰ – در چهارم بند ٦۳ ص ۳۵ « رسول خدا ص فرمود : که حال شما چگونه میباشد در وقتی که زنان شما ضایع و فاسد یعنی زنا کار و جوانان شما فاسق یعنی لواط کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید .»

بحارالانوار مجلسی ص۲۰۷ ــ ۲۰۸

۲۱ – در چهارم بند ٦٤ ص ۳۵ « ۷ ـ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی متاومت خواهند نمود و قحطی ها و وباها و زلزله ها در جایها پدید آید ۸ ـ اما همهٔ اینها آغاز درد های زه است .»

انجیل متی باب ۲۴

۲۲ – در چهارم بند ٦۷ ص ۳۵ « جابربن عبدالله انصاری روایت نموده ... حضرت فرمود : بشنوید آنچه را من میگویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما حاضر و شاهد است بآنکسی که غایب است تبلیغ نماید .»

کتاب الفرائد ص ۲۶۵

(حواشی در نخستین یادداشت ۱ بند ۱۱ ص ۱۱۰ نیز دیده شود .)

« ... من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا (ص) و سوگند میدهم از شما ها بکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا شنیدید برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بغایبان برسانند ..»

جلد ۱۳ بحارالانوار ص ۲۲۹

۲۳ – در چهارم بند ٦۸ ص ۳٦ « ۱۹ ـ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان میپوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر میبرد ۲۰ ـ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او میگذاشتند ۲۱ ـ و آرزو میداشت که از پارهائی که از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده

زبان بر زخم های او می‌مالیدند ۲۲ ـ باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند ۲۳ ـ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را ازدور و ایلغازر را در آغوشش دید ۲٤ ـ آنگاه بآواز بلند گفت : ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلغازر را بفرست تا سرانگشت خود را بآب تر ساخته زبان مرا خنك سازد زیرا درین نار معذبم ۲٥ ـ ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلغازر چیز های بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب . »

انجیل لوقاباب شانزدهم

۲٤ ـ در پنجم بند ۹ ص ۳۸ « ۲۸ ـ که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زه شده است ـ سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد . . . ۳۰ ـ و در آنروز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی بزمین بنگرد اینك تاریکی و تنگی است و نور در افلاك آن بظلمت مبدل شده است . »

کتاب اشعیاء نبی باب‌پنجم

۲٥ ـ در ششم بند ٤ ص ۳۹ « ۲۹ ـ وفور بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریك گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان ازآسمان فرو ریزند و قوتهای افلاك متزلزل گردد .»

انجیل متی باب۲۴

« ۱۰ ـ زیرا که ستارگان آسمان و برجهایش روشنائی خودرا نخواهند داد . و آفتاب در وقت طلوع خود تاریك خواهد شد و ماه روشنائی خود را نخواهد تابانید . »

کتاب اشعیاء نبی باب۱۳

« ۱۰ ـ . . . آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند . »

کتاب یوئیل نبی باب۲

« ۲۰ ـ خورشید بظلمت و ماه بخون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند . »

کتاب اعمال رسولان باب۲

« ٢٠ ــ باقر(ع)روایت کرده که آنحضرت فرمود که درپیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم (ع)بزمین تا اینوقت واقع نشده پس‌دراینوقت حساب منجمان باطل میشود .»

بحار الانوار مجلسی ص ٢١٧

« امیرالمؤمنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشك چشمهای‌حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده‌اند .»

بحار الانوار ص ٢٢٥

« . . و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس **زلزله شود که** اگر شهر فرو رود و از جملهٔ آیات آفاقی ظهور ستاره دنباله داراست از مشرق که چون ماه روشن شود . . و از آنجمله گرفتن‌آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن بعکس قاعدهٔ نجوم وطلوع آفتاب از مغرب بعد حبس سه شبانه روز زیر کرهٔ زمین و اجتماع آن با ماه و این اعجب علامات قریب قیام قائم است . . . »

حواشی حلیةالمتقین‌مجلسی‌چاپ‌خراسان١٣١٦ صفحه ٣٥ ـ ٣٩

٢٦ ـ در ششم بند ٥ ص ٤٠ « . . **تاگاه سفیانی از سمت** وادی یابس در اثنای اشتعال نائرهٔ این فتنه برایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میاید از آنجا لشکری بسمت مشرق ولشکری بسوی مدینه میفرستد تا اینکه لشکر اول **در ارض بابل که‌ازجملهٔ نواحی بلدهٔ ملعونه** یعنی بغداد است فرود میایند . . . »

بحار الانوار ص ٢١٠

٢٧ ـ در ششم بند ـ ٩ ص ٤١ « . . . . و لشکری بفرستند بمکه در طلب شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون لقاع ابیض رسیدند یعنی زمین سفید که همان بیدا باشد که در احادیث سابق مکرر ذکرشده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد . . . . »

مظاهر الانوار ص ٣٣٨

٢٨ ـ در ششم بند ـ ١٠ * ص ٤١ « در تفسیر عیاشی از جابربن عمر جعفی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که به‌جابر

فرمود بر جای خود قرار گیر و دست پای خود را حرکت مده تا علامتهائی که بجهت تو ذکر کنم به بینی در دمشق شام ندا کنند و خسف اتفاق افتد یعنی فرو رفتن زمین چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا بجزیره منزل کردند و رومیان آمدند در رمله منزل کردند در زمینهای عرب اختلاف و نزاع شود و در شام سه علم بر پا شود : اصهب وابقع و سفیانی غالب شود بر خرسوار یعنی دجال و حاضر شود مردی در دمشق وبکشد اورا . . . و علمی از خراسان بیاید در کنار دجله بغداد فرود آید و در مقابل او و کشته شود و لشکری بفرستد به مدینه و کشته شود .»

مظاهر الانوار ص ۴۲۶ – ۴۲۷

روایت از شیخ طوسی : « . . و خودتان رانگهدارید از اینکه در روی زمین لشکر کشی بکنید وقتیکه طائفهٔ ترك واهم روم با هم در افتادند و در روی زمین جنگ بسیار گردید . . »

بحار الانوار ص۲۱۹

۲۹ - در ششم بند - ۱۰ * ۲ ص ٤۲ « ۱٦ - آنگاه هر که در یهودیه باشدبکوهستان بگریزد ۱۷ - و هرکه بر بام باشد بجهت برداشتن چیزی ازخانه بزیر نیاید ۱۸ - و هر که در مزرعه است بجهت برداشتن رخت خود برنگردد . . ۲۱ – زیرا که در آنزمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتداء عالم تاکنون نشده ونخواهد شد . »

« ۲۱ - تا بمنارههای صخره ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند . بسبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامیکه اوبرنخیزد تا زمین را متزلزل سازد .

کتاب اشعیاء نبی باب دوم

« . . . در حالیکه بفتنه و آشوب دچار **شدهاند در شهر** خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشد و خواه **بیابانی بقتل** میرسانند . »

بحار الانوار ص ۲۲۷

۳۰ – در هفتم بند ۲ ص ٤۳ « - کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند . امتها رابوی تسلیم میکند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند و ایشانرا مثل غبار بشمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد بکمان وی تسلیم

خواهد نمود ، ۳ـ ایشان را تعاقب نموده براهیکه با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

برآشوبد ایران و توران بهم
ز کینه شود زندگانی دژم
پرازجنگ گردد سراسر زمین
زمانه شود پر ز شمشیرکین
بسی سرخ وزرد و سیاه وبنفش
کز ایران بتوران به بینی درفش

شاهنامه

« ۲۵ـ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسیرا از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل بر گل خواهد آمد و مانند کوزه گریکه گل را پایمال میکند.»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

« ثوبان روایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد ازآن علمهای سیاه پیدا شود که همهٔ ایشانرا بکشند بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است . . . »

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

« و مقدمات خروج مهدی ع به احادیث متفرقه بی ترتیب بسیار است . . و از آنجمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار در میان دو طائفه عجم و عبور علم سیاه خراسانی از فرات بکوفه . . . »

حاشیه حلیةالمتقین مجلسی ص ۴۹

راجع به علمهای سیاه ابن خلدون جلد ۲ صفحه ۱۵۸ دیده شود . او از حدیثی از قول محمد نقل میکند که روزی گفت :
« پس از من اهل بیت من تحمل رنجهای بسیاری خواهند کرد ایشانرا پراکنده خواهند ساخت و تعقیب خواهند نمود تا هنگامیکه مردمانی از جانب مشرق با علمهای سیاه بیایند و فرمانروائی را بمردی از خاندان من بسپارند . »

دارمستتر حدس میزند مردمان طرف مشرق (خراسان) لشکر ابومسلم بوده که از خراسان آمده است و علم سیاه علم خلفای عباسی میباشد . خلیفه مأمون حکم کرد لباس سیاه که علامت بنی عباس بوده مبدل بلباس سبز بشود .

« . . در زمانیکه علمهای سیاه را دیدید که از خراسان میآید

نزد آنها بیائید . . . تا وقتیکه از سمت مشرق جماعتی بیایند باعلمهای سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند بایشان داده نمیشود با ایشان قتال میکنند و نصرت میابند . »

بحارالانوار ص۳۰

۳۱ــ در هفتم بند ــ ٤ ص ٤۳ روایت از ابن عقده . «... از ابی جعفر (ع) شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد بیعت نمودن خلایق بطفلی هر آینه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خرد برمیخیزد و لوای داعیه برافرازد.»

بحارالانوار ص۲۳۱

۳۲ ــ در هفتم بند ــ ٦ ص ٤٤ « ۱۰ ــ و چون فرشتۀ سیم نواخت ناگاه ستارۀ عظیم چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و برثلث نهرها وچشمه های آب‌افتاد .»

مکاشفۀ یوحنای رسول باب ۸

« ۱ ــ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد . زنیکه آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ۲ــ وآبستن بوده ازدرد زه وعذاب زائیدن فریاد برمیاورد .»

مکاشفۀ یوحنای رسول باب ۱۲

در متنهای پهلوی ص ۱٦۰ قطعه‌ای وجود دارد که اینطور شروع میشود : « کی خواهد بود زمانیکه پیکی از هندوستان برسد ؟ آنگاه شاه بهرام از تخمۀ کیان پـدیدار شود . .» اما از آنجا که درین متن لغت عربی بصیر و جزیة و مزگت = مسجد آمده نشان میدهد که بعد از اسلام نوشته شده است . در کتابی که متعلق به آنکتیل دوپرن بوده [۱] مینویسد : « درکجا بهرام کی پدیدار خواهد شد ؟ ــ از جانبی که خورشید برمیخیزد و درکشوری که میان هندوچین است ؛ میگویند از آنجا خواهد آمد . نشان تولد او درین کشور پدیدار خواهد شد ، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت . . میگویند به سی سالگی درین کشور پدید خواهد آمد . . در سال ۹۰۳ پارسی پس از مرگ شاه یزدگرد خواهد آمد . یزدان به آنچه که نهان است آگاه میباشد . » در متون پا زند گرد آوردۀ اروداداالجی

1– Mss supp. persan .51 Fol 147

کرساسپجی انیتا بمبئی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱–۱۶۳ دعائی بعنوان بهرام ورجاوندوجود دارد : «دعای بهرام ورزاوند پادشاه دین مازدیسنان »

۳۳ – در هفتم بند – ۱۰ ص ۴۵ « ۱ – و چون عیسی درایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند ۲ – کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم .»

انجیل متی باب۲

۳۴ – در هفتم بند – ۱۵ ص ۴۶ « ۱ – و در آنروز هفت زن بیك مرد متمسك شده خواهند گفت نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردارد . »

کتاب اشعیاءنبی باب۴

۳۵ – در هفتم بند ۱۶ ص ۴۶ « ۱۴ – دروقت شام اینك خوف است و قبل از صبح نابود میشوند . نصیب تاراج کنندگان ما و حصهٔ غارت نمایندگان ما همین است . »

کتاب اشعیاء نبی باب۱۷

۳۶ – در هفتم بند ۱۹ ص ۴۷ « ۲ – و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانهٔ خداوند بر قلهٔ کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها بر افراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهند شد. ۳ – و قوم های بسیار عزیمت کرده خواهند گفت: بیائید تا بکوه خداوند و بخانهٔ خدای یعقوب بر آئیم تا طریقهای خویش را بما تعلیم دهد و براههای وی سلوك نمائیم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد ۴ – و او امتها را داوری خواهد نمود و قوم های بسیاری را تنبیه خواهد کرد .... »

کتاب اشعیاءنبی باب۲

۳۷ – در هفتم بند – ۲۲ ص ۴۸ « ۱ – و دیدم که اینك بره ۱

۱ – بره علامت‌خورهٔ ایزدی‌است.درکارنامهٔ اردشیرپاپکان‌مانندروح‌القدس به‌اردشیر میرسد. (درچهارم بندهای ۱۵–۱۷) .

بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم میدارند . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب۱۴

« شیخ کشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که گویا می‌بینم عبدالله‌بن شریك را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود ، در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده‌اند و صدا به تکبیر بلند کرده‌اند .»

حق‌الیقین چاپ طهران ۱۲۵۹ جلد دوم ص ۲۸۷

« باقر ع میفرماید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه در آن حال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پائیز پی همدیگر میآیند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع میشوند ... آنوقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه‌ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهد نامه و بیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آنحضرت می بینند آنوقت در میان رکن و مقام باو بیعت میکنند . »

بحارالانوار ص ۲۲۴ - ۲۲۳

« ... تا اینکه او با سیصد و سیزده نفرد مرد که بقدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی بپائین میآیند تا اینکه به مسجدالحرام داخل میشوند ... »

بحارالانوار ص ۲۵۳

« ... اول کسی که‌ازمخلوقات بآن‌حضرت **بیعت میکند** جبرئیل‌ع میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد **بیعت میکند** .»

بحارالانوار ص ۳٦٦

« حضرت باقر ع فرماید گویا نظر میکنم بآن حضرت که بنجف و کوفه بالا میرود با سیصد و ده نفر که دلهای ایشان مانند پارهٔ آهن است . »

حاشیهٔ‌حلیةالمتقین مجلسی ص ۵۴

۳۸ ــ در هفتم بند ۲٦ ص ٤۹ ، ۷ ــ و در آسمان جنگ شد . میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و

فرشتگانش جنگ کردند . . ۹ ــ و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند .»

مکاشفه یوحنای رسول باب ۱۲

۳۹ ــ در هفتم بند ــ ۲۸ ص ٤۹ « بیست و هفتم باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آنحناب شمرده و آن بمعنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آنحضرت چنانچه خود فرمودند مانند آفتاب بهمه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند با هم چرا کنند . »

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

٤۰ ـ در هفتم بند ۳۲ ص ۵۰ « سیدعلی بن طاوس از صحیفهٔ ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعدالسعود در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاك نمایم زمین را آنروز از کفر و شرك و معاصی و انتخاب کنم از برای آنوقت بندگانی را برای خود که آزمودم دلهایشان را برای ایمان . . . »

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

(و نیز رجوع شود به یادداشت ۱ صفحه ۸۸ گزارش گمان شکن ، چاپ تهران) .

٤۱ ـ در هشتم بند ۲ ص ۵۱ « ٦ ـ و گرگ بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیرو پرواری با هم . و طفل کوچك آنها را خواهد راند ۷ ـ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد ۸ ـ و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت ۹ ـ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد

بود مثل آنهائیکه دریا را میپوشانند ۱۰ ــ و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه‌یی بجهت علم قومها بر پا خواهد شد وامتها آنرا خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۱

۴۲ - در هشتم بند ۳ ص ۵۱ « ۲۵ ــ گرگ و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاه کاه خواهد خورد و خوراك مارخاك خواهد بود . خداوند میگوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود . »

کتاب‌اشعیاء نبی باب ۶۵

« . . بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلایق میباشند و هیچیك از آنها بدیگری آزار نمیرساند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن بر میدارم وسّم هر گزنده را زایل میگردانم و برکتهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همهٔ میوه های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون میآیند و رأفت و مهربانی را بمیان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی بیعضی دیگر تفوق نمیکنند . »

بحارالانوار ص۲۸۴

۴۳ ــ در نهم بند ۲ ص ۵۳ « ۱۲ ــ آنگاه یوشع در روزیکه خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد بخداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت : ای آفتاب برجبعون بایست و تو ای ماه پروادی ایلون ۱۳ ــ پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یا شر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب بتمامی روز بفرو رفتن‌تعجیل نکرد ؟ »

صحیفهٔ یوشع باب ۱۰

« پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آنرا میکشد مردم را تا آنکه نماید مگر دین محمد صلی‌الله علیه و آله . . . و میخواند آفتاب و ماه را پس اجابت میکنند او را

و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود باو پس عمل میکند به وحی بامر خدایتعالی.»

کتاب نجم‌ثاقب ص ٦٦

«... عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمودند که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینهٔ مردیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلایق او را با حسب و نسب میشناسند ...»

بحارالانوار ص۲۲۳

٤٤ ـ در نهم بند ۱۱ ص ٥٤ ـ در متن فارسی بهمن یشت مینویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره‌اش آغاز می گردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید میشود بطوریکه ده نفر از شیر گاو سیر میشوند : « و هزارهٔ اوشیدر چون بسر شود زمانهٔ اوشیدر ماه با می در آید و اوشیدر ماه بامی درآید و اوشیدر ماه بهم پرسهٔ اورمزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند . بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان باز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه یك بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدر ماه با می دروج پتیاره آشموغ با ماری اژدهاء سهمگین در جهان رسد و چنان سطبر باشد که بسیاری مردم و چهار پای و پرنـده تباه کند و اوشیدر ماه بخره ورج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم باز دارد و جهان پاك کند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و کـژدم و مگس و پشه و هیچ جهنده و گـزنده در جهان نباشد و بنماند و دروج آشموغ فریفتاری از جهان بشود و چون زمانهٔ او شیدر ماه بسر شود پس زمانه ساسانش پر خره باشد ورجاوند به سی سالگـی بهم پرسهٔ اورمـزد شود و دین زرتشت در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین بتمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین بپذیرند و ساسان دین اوشیدر ماه در جهان افروخته تـر کند و همه زور و نیرو و دیوان درجان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاك و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمان

را بر انگیزاند و اهرمن دروند را با دام او نیست کند فیروز یـاد خره‌گوه اویژه دین مازدیسنان . »

در دنبالهٔ ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح میدهد که بمحض شروع هزارهٔ او ده نفر از شیر گاوی سیر میشوند و چون از همپرسهٔ خود بااورمزد بر میگردد خورشید ۲۰ شبانه روز میایستد در نتیجه دو ثلث مردم دنیا به دین زرتشت میگروند . ازین ببعد خوردن گوشت متروك میشود فقط شیر و کره میخورند و هزار نفر از شیر گاوی سیر میشوند . هوشیدر ماه مار سهمگین را که دنبال آشموغ است بوسیلهٔ خورهٔ خود و کلمات اوستائی میکشد و هر گونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی آنکه زیان برسانند میان مردم زندگی میکنند بدی و آشموغی و فریفتاری ناپدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده مردم از دروغ میپرهیزند . پانصد سال که از زمان هوشیدر گذشت سوشیانس پدید میاید و همهٔ دروجهائی که آتش را میزدند تباه میکند . خورشید سی شبانه روز میایستد و همهٔ مردمان بدین زرتشت میگروند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود . دهاك از بند آزاد گردد و یکروز و نیم فرمانروائی جابرانه نماید . سوشیانس سام نریمان را بیدار کند که دین را بپذیرد و بیمرگ بشود . سام به دهاك پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او میگوید که هر دو ما باید که با آسمان برابری بکنیم . سام او را میکشد و همه بدیها از جهان ناپدید شود . مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد چنانکه دربندهشن شرح آن آمده است.

در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد که با متن بهمن یشت اختلافاتی نشان میدهد از جمله اینکه‌هوشیدر نژاد گرگان ، دزدان ، راهزنان و جنایتکاران را بر میاندازد . چون سیصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس ۱ فرا میرسد و همهٔ جانوران و نباتات را تباه میکند از ده هزار نفر یکنفر میماند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دو باره می

۱ــ ملل ژرمن در افسانه های خود اشاره بهچنین زمستانی کرده‌اندکه در آخردنیا اتفاق خواهدافتاد. زمستان فیمبول Fimbulراجع‌بزمستان‌ملکوس دارمستتر . Etudes Ir جلد دوم صفحه ۲۰۵ ـ ۲۰۳ وجلد دوم‌لغات‌وندیداد تألیف دستور هوشنگ جاماسپ ص ۱۵٤ دیده شود.

آرایند . بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات میرسد در آنجا کشتار بقدری زیاد است که آب رودخانه سرخ میشود ۱ بازماندگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می نشینند سپس ورجاوند یکی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تسخیر میکند و بعد پشوتن را از کنگ دز میخوانند تاآداب و رسوم دینی را برقرار نماید .

٤٥ ــ در نهم بند ــ ۱۲ ص ٥٤ « ... و دست مبارك خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود با دل محکم‌تر از قطعهٔ آهن ... و جمیع امراض و کینه‌ها و سستی‌ها ببرکت آن حضرت‌ازایشان برطرف شود.»

حواشی حلیةالمتقین مجلسی ص٥٦

« در خرایج راوندی مرویست از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود هر کس درك کند قائم اهل بیت مرا از صاحب عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و درغیبت نعمانی مرویست از سید سجاد که فرمود هرگاه برخیزد قائم علیه‌السلام ببرد خدا عزوجل از هر مؤمنی افترا و برگرداند باو قوت او راو این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه‌السلام و سایرانبیاء علیه‌السلام است‌گاهی بجهت اعجاز و اتمام حجت کور یا لال یا پیس یا مرضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد معدوده بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفورالسرور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیهٔ آداب لقا و درك فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات‌الله علیه است .»

کتاب‌نجم ثاقب ص۹۱

٤٦ ــ در نهم بند ١٤ * ١ ص ٥٥ گویا **مقصود از کوه** دود کوه دماوند است و یا کوه دخان باین مناسبت ذکر شده که کوه

۱ــ « ۲۰ ـ و چرخشت را بیرون شهر بپا بیفشردند وخون‌ازچرخشت تا بدهن‌اسبان بمسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.»

مکاشفه یوحنای رسول باب ١٤

« ٤ ـ و سیمین پیالهٔ خود را در نهر ها و چشمه های آب ریخت و خون شد. »

همان کتاب باب ١٦

آتشفشان میباشد . » چنانکه گفته‌اند دجال را عیسی خواهد کشت بکوه دود .»

مظاهرالانوار ص ۴۲۴

« . بعضی گفته که عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید .

بحارالانوار ص ۲۱۴

« . . . پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب‌دهنده‌ای میآیدکه درآنها راستگو را تکذیب میکنند و دروغگو را تصدیق . . »

بحارالانوار ص۲۳۱

۴۷ – در نهم بند ۱۴ * ۲ ص ۵۴ « . . . علمای یهود برای اسکات امت و رد دلیل نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آنرا نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند و ملك ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و در گرد این مدینه نهری از ریگ روان است که باین سبب کسی دخول و خروج از آن نتوانند . . تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آنوقت این نهر بایستد و امت یهود آنروز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند .»

با جابلقا و جابلسا مقایسه شود .

الفرائد ص۱۴۷

۴۸ – در نهم بند ۱۵ ص ۵۶ « جواب دویم بقای دجالست در دیر بطرزی که دستهای او در گردنش بسته شده و ما بین زانوهای وی تا کعبین باهن مقید کرده‌اند و در روایت دیگر مذکور شده که در چاهی مقید است . »

بحارالانوار ص ۳۷

۴۹ – در نهم بند ۱۶ ص ۵۶ « ۲ - واژدها یعنی مار قدیمی را که ابلیس و شیطان میباشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد ۳ - و او را بهاویه انداخت و در را بر او بسته مهر کرد تا امتها را گمراه نکند تا مدت هزار سال بانجام رسد و بعد از آن میباید اندکی خلاصی یابد ... ۷ - و چون هزار سال بانجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد

یافت ۸ - تا بیرون رود و امتهائیرا که در چهار زاویه جهانند یعنی یأجوج و مأجوج راگمراه کند . . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول باب ۲۰

۵۰ - در نهم بند ۲۲ ص ۵۷ « سعدبن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ٤ روایت کرده است که شیطان لعنه‌الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند خقتعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم . چون آنروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیر - المؤمنین بر گردد و این آخر بر گشتهای آنحضرت است . . چون آنروز شود حضرت امیر المؤمنین بر گردد با اصحابش و شیطان بیاید ، با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیك بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملایکه و رسول خدا ص حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظرشیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر گردد واصحابش باو بگویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمیبینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاك شوند . »

حق‌الیقین چاپ طهران ۱۳۵۹ جلد دوم ص ۲۸۲

(نیز مراجعه شود بـه بحار الانوار ص ۳۰۳ و مظاهر - الانوار ص ٤٣٧ - ٤٣٦).

۵۱ - در نهم بند ۲۳ ص ۵۷ « ۵ - و سائر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید اینست قیامت اول ٦ - خوشحال و مقدس است کسیکه از قیامت اول قسمتی دارد . بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد . »

مکاشفه یوحنای رسول باب ۲۰

« . . رسول خدا فرمود هرگاه از دنیا نماند مگر یکشب هر آینه خدا او را طولانی میگرداند تا اینکه مالك گردد بدنیا مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل پر گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده و اموال را بالسویه قسمت میکند . ــ پس هفت سال یا نه سال خلافت میکند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی باشد .

جلد ۱۳ بحار الانوار ص۳۱

« . . و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند ، و هر کدام که عهد بشکستند پیش از آنکه مدت بآخر رسد او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون بود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند . »

تبصرة العوام چاپ تهران ص ۱۳

۵۲ ــ درایش اهریمن بند ــ ۱ ص ۵۸ ، ۲ ــ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنارهٔ نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماه میوهٔ خود را میدهد و برگ ــ های آن درخت برای شفای امتها میباشد . »

مکاشفهٔ یوحنای رسول۲۲

پایان

کارنامهٔ اردشیر پاپکان

به اهتمام

صادق هدایت



کارنامه اردشیر پاپکان

سرآغاز

کارنامهٔ اردشیر پاپکان باز ماندهٔ یکی از کهنه ترین متن‌های پهلوی است، که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام ایران هنوز در دست مانده است. البته هر کس با شاهنامهٔ فردوسی سر و کار داشته، کم و بیش از موضوع این کتاب

آگاه است . داستان مزبور یك تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دورهٔ پادشاهی پر گیر و دار اردشیر مینماید ؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای برشتهٔ نگارش در آمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است . بر خلاف کلیهٔ افسانه ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده ، که دور سر آنها هالهٔ تقدس گذاشته و جامهٔ زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند ؛ بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سر مشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندر نامه و غیره) . ـ نویسندهٔ این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و سستیهای انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد . و پیش آمد ها بقدری طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شك وتردید بخود راه بدهد . همانطوریکه امروزه نیز نویسندگان زبر دست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکنند : (مثل : شکستها و سر گردانیهای اردشیر ـ عاشقیهای صاعقه‌ـ آسا ـ مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن ـ بی اعتنائی اردشیر به پند و نصایح پابك و غیره که بهیچوجه در کتب قدما سابقه ندارد) .

موضوع خارق العاده برای مردمان امروزه یکی « فرهٔ ایزدی » است که مانند روح القدس بشکل بره به اردشیر میرسد و در مواقع باریك از او پشتیبانی می کند . دیگر در آمدن

آذر فرنبغ بصورت خروس ، (در دهم – ۷) بـرای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود . و نیز « کرم هفتواد » کـه ظاهراً صفات اژدها را دارد ، تا اندازه‌ای اغراق آمیز به نظر می آید . البته همهٔ اینها مربوط به اعتقادات عامیانهٔ آن زمان و دین زرتشتی میباشد .

باری ، در اینکه وقایع تاریخی است – مثل همهٔ وقایع تاریخی (با در نظر گرفتن اختلاف زمان) شکی در بین نمی – باشد . ولی از طرف دیگر در اینکه نگارنده در بهم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و بصورت رومان در آورده نیز تردیدی نیست . آیا تا چه اندازه از آنرا میتوانیم جزو سرگذشت حقیقی اردشیر بدانیم ؟ این مطلب بحث مفصلی لازم دارد که عجالتاً کار ما نیست . گویا مقصود نویسنده بیشتر نوشتن شرح حال افسانه آمیز(Biographie romancée) یعنی همان قسمت ادبی و افسانه آمیز که برای آیندگان ارزش دارد بوده است . چون در آنزمان مورخ بشرح وقایع خشك تاریخی اکتفا نمیکرده ، بلکه کوشش مینموده وقایع را بلباس ادبی و بصورت رومان در بیاورد ، و در عین حال مقاصد خود را در آن بگنجاند . زیرا تعمد نویسندهٔ این کتاب در ثبوت تأثیر بخت و سرنوشت ، اعتقاد به نجوم و پیشگوئی ، ستایش دلاوری و سواری و پهلوانی و طرفداری از دین زرتشت و مراعات کامل از احکام مذهبی (مانند : واج گرفتن و برقرار کردن مکرر آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمهٔ پادشاهان و بزرگان

ایران باستان که بموقع قابلیت خود را بروز میداده است آشکار میباشد .

کارنامهٔ فعلی شامل تمام گزارش تاریخی دورهٔ پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان نیست . فقط اشاره مبهمی راجع به قصد جنگ اردشیر با ارمنستان میشود (در هفتم - ۲ .) چنانکه از جملهٔ اول در نخستین بدست میآید ، گویا این کتاب خلاصه از کارنامهٔ مفصل دیگری میباشد و قسمت های اضافی شاهنامه این حدس را تأیید میکند (از جمله : داستان هفتواد) . لذا میتوان حدس زد که تا زمان فردوسی قسمت عمدهٔ کارنامه یا ترجمهٔ عربی و یا پا زند آن وجود داشته است . این موضوع از مقایسهٔ مطالب تاریخی شاهنامه با کتاب های پهلوی از قبیل : دینکرد ، یادگار زریران ، کارنامهٔ اردشیر پاپکان ، مادیگان چترنك ، بوندهشن و زندوهومن یسن بخوبی روشن میگردد .

از آنجائیکه در متن کارنامه اشاره به بازی شطرنج و نرد و خاقان ترك شده است ، میتوان حدس زد که گردآوری کارنامه یا خلاصهٔ آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول (انوشیروان) انجام گرفته است . ولی از طرف دیگر ستایش پهلوانی ، اسواری (Chevalerie) ، هنرنمائی و زیبائی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع خیلی قدیمی و از عادات زمان اشکانی و یا اوائل ساسانی می - باشد . ولی پند و اندرزی که باردشیر منسوب است (قسمت

الحاقی) باید از اختراعات دورهٔ اخیر ساسانی باشد که عادت داشته‌اند احتیاجات خود را بصورت جملات اخلاقی به اشخاص معروف نسبت بدهند تا باین وسیله سر مشقی بمعاصرین خود داده باشند.

از طرف دیگر سبك و انشای محکم ، ساده و استادانهٔ کارنامه خیلی قدیمی است ؛ و با سبك کتب پهلوی که بعد از اسلام تألیف شده فرق دارد . از اینقرار میتوان نتیجه گرفت که : کار نامهٔ فعلی بی شك از ادبیات اصیل دورهٔ ساسانیان بشمار میرود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا در دورهٔ اسلامی تنظیم نشده است .

گر چه فردوسی همین داستان را بزبان بی مانند و فراموش نشدنی در شاهنامه نقل میکند ، ولی از ارزش نثر ادبی این حکایت و سادگی آن چیزی نمیکاهد . بعلاوه تأیید میشود که فردوسی منابع خود را مستقیماً از متن های پهلوی و یا ترجمهٔ دقیق آنها نگرفته ، بلکه اسناد او بر اساس پازند این متن ها یا ترجمهٔ عربی و یا اطلاعات شفاهی که از دهقانان کسب می‌کرده قرار گرفته است. ولی ضمناً باین نکته بر میخوریم که تا چه اندازه فردوسی در اصالت ترجمهٔ منابع خود کوشش و دقت بکار برده است ، (مانند ؛ ترجمه های تحت اللفظی و استعمال لغات پهلوی) . و نیز پس از مقایسه خواهیم دید که متن کنونی اصیل تر از نسخه‌ای میباشد که فردوسی از آن استفاده کرده است . ـ فردوسی تنها مترجم و شاعر نبوده ، بلکه اسناد

گوناگون خود را با ترتیب و ذوق مخصوصی بهم مرتبط کرده ، و نیز طبق شیوه و روش مورخین و نویسندگان زمان ساسانی بی آنکه به‌وقایع تاریخی لطمه وارد بیاورد ایجاد افسانه مینماید : که رستم یلی بود در سیستان ، منش کردمی رستم داستان .

رستم نیمه حقیقی و نیمه اساطیری او از قهرمانان تاریخی زنده تر و حقیقی تر مانده است . کاریکه شکسپیر از پرورانیدن افسانهٔ دکتر فوست نموده .

اینك متن پازند کار نامه را با جزئی تغییر در دسترس خوانندگان می‌گذاریم . نیز نا گفته نماند که در سنه ۱۸۹۹ میلادی خدایار دستور شهریار ایرانی ترجمه‌ای از کارنامه به‌فارسی نموده است. ولی از طرفی بواسطهٔ نایاب بودن نسخهٔ مزبور و از طرف دیگر بجهت نواقصی که در آن دیده میشود ، این بود که لازم شمردیم مجدداً اقدام بترجمهٔ کار نامه بنمائیم . ــ این کتاب از روی صحیح ترین متنی است که دانشمند بزرگوار آقای بهرام گور انکلسریا سالیان دراز در تصحیح و مقابلهٔ آن کوشیده و فراهم کرده است . صرف نظر از پاره‌ای لغات غیر مصطلح که معنی آنها در پاورقی داده میشود ، متن مزبور برای عموم فارسی زبانان قابل فهم میباشد .

در خاتمه سپاسگذاری از آقای بهرام گور تهمورس انکلسریا را واجب میشماریم که علاوه بر اجازهٔ اقتباس از متن ایشان ، از

هیچگونه کمك و راهنمائی در ترجمهٔ متنهای پهلوی نسبت باین جانب فرو گذار نکرده و منت بزرگی بگردنم گذاشته‌اند.

بمبئی ٤ر۲ر۱۳۷

صادق هدایت.



بنام یزدان

[کارنامه اردشیر پاپکان]

« (٠) بنام و نیرو ویاری دادار [۱] اورمزد ریومند [۲] فرهمند. [۳] تندرستی ودیرزیوشنی [۴] همگی نیکان و فرارون کنشان [۵] ونامچشتی [۶] او که برایش‌این نوشته میشود . » ✿

در نخستین

[در دیدن پابک ساسان را در خواب و دادن‌دخت خود بدو .] ✿✿

(۱) بکارنامهٔ اردشیر پاپکان ایدون [۷] نوشته بود که : پس

---

* سرآغاز این‌کتاب الحاقی‌است و استنساخ‌کننده افزوده است.

** نسخهٔ‌اصلی کارنامه بدون فصل و عنوان میباشد ، عناوین‌این‌کتاب از شاهنامهٔ فردوسی گرفته شده است.

۱ــ آفریننده ۲ــ درخشان Rayonnant ۳ــ خوره‌اومند = باعظمت. ٤ــ درازی‌عمر. ٥ــ نیک‌کرداران. ٦ــ بخصوص یادآوری‌نام. ۷ــ چنین، همینگونه.

از مرگ الاسکندر [۱] اروُمی [۲] ایرانشهر را دو صد و چهل کدخدای [۳] بود . (۲) سپاهان و پارس و کسته های [۴] بهش نزدیکتر بدست اردوان سردار بود . (۳) پاپك مرزپان [۵] و شهردار [۶] پارس بود ، و از گماردۂ [۷] اردوان بود . (۴) اردوان باستخر می‌نشست [۸] ؛ (۵) و پاپك را هیچ فرزندی نامبردار نبود ؛ (۶) و ساسان شبان پاپك بود ، و هموار با گوسپندان بود ، و از تخمۂ دارای دارایان [۹] بود ، و اندردش ـ خدائی [۱۰] الاسکندر بگریز و نهان ـ روشی [۱۱] بود و با کردشپانان بسر میبرد . (۷) پاپك نمیدانست که ساسان از تخمۂ دارای دارایان زاده است .

(۸) پاپك شبی بخواب دید : « چونانکه خورشید از سر ساسان بتابد و همۂ گیهان [۱۲] روشنی گیرد . »(۹) دیگر شب ، ایدون [۱۳] دید : « چونانکه ساسان به پیلی آراستۂ سپید نشسته بود ، و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده و نماز [۱۴] بهش میبرند و ستایش و آفرین همی کنند . » (۱۰) سه دیگر شب همگونه ایدون دید : « چونانکه آذر فرنبغ و گشنسپ و برزین مهر [۱۵] بخانۂ ساسان همی وخشند [۱۶] و روشنی بهمۂ گیهان همی دهند . »

۱ـ اسکندر Alexander ۲ـ امپراطوری روم شرقی (بیزانس) که نیز شامل یونان میشده است. ۳ـ ملوك‌الطوایف . ٤ـ نواحی ، اطراف Côtés ٥ـ Margrave ٦ـ حکمران Satrape ۷ـ گماشته ۸ـ مقر و پایتخت داشت ۹ـ دارا پسر دارا ۱۰ـ فرمانروائی بیدادانه ۱۱ـ روش پنهانی ۱۲ـ جهان ۱۳ـ چنین ۱٤ـ تعظیم و تکریم ۱٥ـ نام سه آتش مقدس روحانی که برای حفاظت جهان آفریده شده و همۂ آتش‌های دیگر از آنها مشتق میشوند. ۱٦ـ فروزانند ـ تابانند .

(۱۱) پاپك چونش بدان آئینه[1] دید افد[2] نمود ؛ **(۱۲)** وش[3] دانایان و خواب گزاران به پیش خواسته ، آن هر سه شب خواب چون دیده بود پیش ایشان گفت .

(۱۳) خواب گزاران[4] گفتند که : « آنکه این خواب پدش[5] دیده‌ای ، او یا از فرزندان آن مرد کسی بپادشاهی گیهان رسد ؛ چه ، خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانائی و پیروزی ، و آذر فرنبغ دین دانائی[6] مه ـ مردان[7] و مغ ـ مردان ،[8] و آذر گشنسپ ارتشتار[9] و سپهبدان ، و آذر برزین مهر و استر یوشان[10] و برزگر داران گیهان ؛ و همگی این پادشاهی بآن مرد یا فرزندان آن مرد رسد .»

(۱۴) پاپك چونش آن سخن شنفت ، کس فرستاد، وساسان را به پیش خواست ، و پرسید که : « تو از کدام تخمه و دوده‌ای ؟ از پدران و نیـاکان تو کس بود که پادشاهی وسرداری کرد ؟ »

(۱۵) ساسان از پاپك پشت و زنهار خواست ، که : « گزند و زیانم مکن .»

(۱۶) پاپك پذیرفت . و ساسان راز خویش چون بود پیش پاپك گفت .

(۱۷) پاپك شاد شد و فرمود که : « تن بشوی[1] . »

۱ـ طریق ـ منوال ۲ ـ شگفت ، تعجب ۳ـ او ـ واو ٤ـمعبرین ٥ـ برایش ٦ـ دانش‌دینی ۷ـ مردان بزرگ ۸ ـ روحانیون ۹ـ سپاهی ـ جنگجویان ۱۰ـ روستایان. ۱۱ـ درمتن : « تن به ـ آو = زن ـ کن » فردوسی میگوید: بدو گفت بابك : « بگرمابه شو » همی باش تا خلعت آرندتو.

(۱۸) و پاپك فرمود که تا دستی جامه و پوشاکی خدایوار [۱] بهش آوردند و به ساسان دادند که : « بپوش ». و ساسان همگونه کرد [۲]. **(۱۹)** و پاپك ساسان را فرمود که تا چند روز به خورش و دارش [۳] نیك و سزاوار پرورد ؛ **(۲۰)** وش پس دخت خویش بزنی داد [۴].

در دوم

[در زادن اردشیر پاپکان و چگونگی او با اردوان در نخچیر گاه.]

(۱) دهش [۵] باید بودن را ، اندر زمان [۶] آن کنیزك [۷] آبستن شد و اردشیر ازش زاد.

(۲) پاپك چونش برازندگی تن و چابکی اردشیر بدید ، دانست که : « آن خواب که دیدم راست شد. » **(۳)** وش اردشیر بفرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد ؛ **(۴)** و چون به داد [۸] و هنگام فرهنگ [۹] رسید ، به دبیری و اسوباری [۱۰] و دیگر فرهنگ ایدون فرهاخت [۱۱] که اندر پارس نامی شد.

(۵) چون اردشیر به داد پانزده ساله رسید ، آگاهی به اردوان آمد که : « پاپك را پسری هست بفرهنگ و اسوباری فرهاخته و بایشنی [۱۲] است. » **(۶)** وش نامه به پاپك کرد

۱ــ تنپوشی شاهوار ۲ــ بیاورد پس جامهٔ پهلوی ــ یکی اسب با آلت خسروی. ۳ــ دارائی ٤ــ طبق خداینامه، کتیبهٔ اردشیر و پسرش و همچنین همه اسناد معتبر تاریخی اردشیر پسرپاپك بوده است. در اینجا پسرخواندهٔ پاپك معرفی میشود. ۵ ــ سرنوشت ــ قضا ٦ ــ در حال ــ بیدرنگ ۷ ــ بانو ــ خانم بزرگزاده ۸ــ سن Date ۹ــ فنون ۱۰ــ سواری Chevalerie ۱۱ــ افراشت ــ آموخت ــ تربیت کرد. ۱۲ــ بایسته ــ برازنده.

که : «ما ایدون شنفتیم که : شما را پسری هست بایشنی و به فرهنگ و اسو بارت اویر[1] فرهاخته : (۷) کامهٔ[2] ماست که او را بدرگاه ما فرستی ، و نزد ما آید تا با فرزندان و سپوهرگان[3] باشد ، وش بفرهنگ کش هست بر[4] و پاداش فرمائیم .»

(۸) پاپك ، از آنرو که اردوان مه ـ کامکار ـ تر[5] بود ، دیگر گونه کردن و آنفرمان بسپوختن[6] نشایست ؛ (۹) وش ، اندر زمان ، اردشیر را آراسته ، باده بنده[7] و بس چیز افد[8] بسیار سزاوار به پیش اردوان فرستاد .

(۱۰) اردوان ، چونش اردشیر بدید ، شاد شد ، و گرامی کرد ، (۱۱) و فرمود که : هر روز با فرزندان و وسپوهرگان خویش به نخچیر و چوگان شوید ؛ و اردشیر همگونه کرد . (۱۲) به یاری یزدان ، به چوگان و اسوباری و چترنگ[9] و نو ـ اردشیر[10] و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد[11] بود .

(۱۳) روزی ، اردوان با اسوباران و اردشیر به نخچیر رفته بود . (۱۴) گوری[12] اندر دشت بگذشت ؛ اردشیر و پسر مه[13] اردوان از پس آن گور تاختند ؛ و اردشیر اندر رسیده ، تیری ایدون بگور زد که تیر تا پر بشکم اندر شد ، و دیگر سوی بگذشت ، و گور بر جای بمرد .

۱ــ بسیار ــ نیکو ۲ــ آرزو ـ خواهش‌ـمراد ۳ـ شاهزادگان ـ امیرتخمگان‌ـ بزرگزادگان ٤ــ میوه ــ اجر ٥ـ کامرواتر ـ زورمندتر ٦ــ سرپیچی ــ پشت‌گوش انداختن ــ تأخیر ۷ــ پرستار ۸ــ شگفت‌آور ۹ــ شطرنج ۱۰ـ نرد ۱۱ــ نبرد ـ آزموده ۱۲ـ گورخر ــ خردشتی ۱۳ــ پسربزرگ.

(۱۵) اردوان و اسوباران فراز رسیدند ، و از چنان زنش[1] بآن آئینه[2] افد نمود[3] ، پرسید که : « این زنش که کرد ؟ » **(۱۶)** اردشیر گفت که : « من کردم . » **(۱۷)** پسر اردوان گفت که : « نه ، چه من کردم . » **(۱۸)** اردشیر را خشم گرفت ؛ وش به پسر اردوان گفت که : « هنر و مردانگی ، به ستمگری و دش - شرمی[4] و دروغ و بیدادی ، بخویشتن بستن نتوان ؛ این دشت نیك ، و ایدر[5] گور بسیار ؛ من و تو ایدر ، دیگر آزمایش کنیم ، و نیکی و دلیری و چابکی پدید آوریم . »

(۱۹) اردوان را از آن دشوار آمد ؛ و پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسب بنشیند ؛ **(۲۰)** وش اردشیر را به آخور ستوران[6] فرستاد ، **(۲۱)** و فرمود که : « بنگر که : روز و شب از نزدیك ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان[7] نشوی . »

(۲۲) اردشیر دانست که : اردوان از دش - چشمی[8] و بدکامی[9] (این سخن) را میگوید ؛ **(۲۳)** وش ، اندر زمان ، داستان[10] چون بود ، نامه به پاپك نوشت .

(۲۴) پاپك چونش نامه بدید ، اندوهگین شد ؛ **(۲۵)** وش ، بپاسخ (که) به اردشیر کرد ، نوشت که : « تو از نادانی

۱- ضربت ۲ -- طریق - گونه ۳ - افدیدن -- تعجب کردن
٤- بی شرمی (دش= بد . مانند ؛ دشنام ، دشمن ، دشوار ۵ - اینجا
٦- درقدیم معمول بوده مجرم‌را به استبل میفرستاده‌اند ۷ -- پرورشگاه.
۸- بدچشمی ، خیرگی - رشك ۹- بدخواهی ۱۰ -- سرگذشت .

کردی ، که بچیزی که زیان ازش نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی ، و سخن بدرشت آوازی بهش گفتی ؛ **(۳۶)** کنون هم به پدرانه انگار ، پوزش بگوی ؛ **(۳۷)** چه ، دانایان گفته‌اند که : « دشمن بدشمن آن نتوان کردن ، که مرد نادان ، از کنش [۱] خویش بهش رسد [۲] . » **(۳۸)** این نیز گفته‌اند که : « از آنکس مست [۳] درمانده مباش که جز از او نگزارد [۴] .» **(۳۹)** و تو خود دانی که : اردوان ، بر من و تو و بسی مردم اندر گیهان ، به تن و جان و هیر [۵] و خواسته ، کامکار تر پادشاه هست ؛ **(۳۰)** کنون نیز اندرز من بتو این سخت تر [۶] که : یگانگی و فرمانبرداری کن ، و ورج [۷] خویشتن بنابین بودی [۸] مسپار . »

۱ـ کردار ۲ـ سعدی میگوید : دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد ـ با نفس خود کند بهوای مراد خویش . ۳ ـ تنگی ، گله مندی (در فارسی جدید بشکل مستمند باقی است) . ٤ ـ از دست او گره باز نشود ۵ ـ مال و منال ٦ـ زیاده تر ۷ ـ ارج ـ آبرو ـ روشنائی ۸ـ نامرئی.



درسوم



[درویاوان[۱] شدن کنیزك اردوان بر اردشیر، و گریختن اردشیر با کنیزك[۲] بسوی پارس.]

(۱) اردوان را کنیزکی بایشنی[۳] بود، که از دیگر کنیزکان آزرمی تر[۴] و گرامی تر داشت، و بهر آئینه[۵] پرستاری اردوان که بود آن کنیزك میکرد. **(۲)** روزی، چون اردشیر بەستورگاه[۶] نشسته تنبور میزد و سرود بازی[۷] و خرمی میکرد. او اردشیر را بدید و بهش ویاوان شد[۸]؛ **(۳)** و پس از آن، نیز با اردشیر مهر و دوستی و دوشارم[۹] گرفته، پیوسته بهمه شب، که اردوان بشده بخت[۱۰] بخفتی، آن کنیزك به نهان بنزدیکی اردشیر شده، تا نزدیك بامداد با اردشیر بودی، وپس باز بەپیش اردوان شدی.

(۴) روزی، اردوان دانایان و اختر شماران[۱۱]، که بدربار بودند، به پیش خواست و پرسید که: «چه هەی بینید به

۱ ـ فریفته ـ شیفته ـ گمراه ۲ـ خانم درباری ـ بانو ۳ ـ بایسته ـ خوش‌نما. فردوسی نام‌او راگلنار ذکر میکند، یونانیان او را، «ارته‌دخت» مینویسند. ۴ ـ ارجمند تر ۵ ـ طریقه ـ نوع ۶ـ استبل ۷ ـ آواز خوانی بهمراهی ساز ۸ ـ دلباخت ۹ ـ بستگی، مهر وعلاقه ۱۰ ـ بخت برگشته ۱۱ ـ منجمین.

چیش [۱] هپتان [۲] و دواز دهان [۳] ، وایستش و روش [۴] ستارگان ، و چیش هنگام [۵] خدایان شهر شهر [۶] ، و چیش مردمان گیهان ، و چیش (برای) من و فرزندان ، و مردمان ما ؟ »

(۵) اختر شماران سردار [۷] بپاسخ گفت که : « دوازدهان افتاده ، و ستارهٔ هرمزد [۸] باز به بالست [۹] شده ، وش از بهرام [۱۰] و ناهید [۱۱] ، به کستهٔ [۱۲] هپتورنگ [۱۳] و شیراختر [۱۴] مرزند [۱۵]، و به هرمزد یاری دهند ؛ (۶) و هم چم [۱۶] را ، ایدون نماید ، که : خدائی و پادشاهی نو به پیدائی آید ، و بسی سر خدا [۱۷] را بکشد [۱۸] ، و گیهان باز بیك خدائی [۱۹] آورد . »

(۷) دیگر سرداری نیز از ایشان پیش آمد ؛ و باو گفت که : « ایدون پیدا است ، که ، هر بندهٔ مرد ، که از امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد ، به بزرگی و پادشاهی رسد ، و بر آن خداوند خویش کام انجام [۲۰] و پیروزگر شود . »

(۸) کنیزك ، آنسخن چونش به اردوان گفتند ، اندر شب که بنزدیك اردشیر آمد ، پیش اردشیر باز گفت .

۱ـ درباب ـ درخصوص ۲ـ هفت‌سیاره ۳ـ دوازده برج . فردوسی میگوید ، بپرس از شمار ده و دو و هفت ـ که چون خواهد اینکار بیدادرفت. ٤ـ سکون و حرکت ۵ ـ معاصر ـ همزمان ٦ـ سلاطین حول و حوش ۷ـ لقب‌رئیس‌منجمان (منجم‌باشی) ۸ ـ مشتری ۹ـ بالاترین ـ ترفیع ـ اوج ۱۰ـ مریخ ۱۱ـ زهره ۱۲ ـ سوی ـ جانب (بفرانسه قدیم ، Costé) ۱۳ـ بنات‌النعش ـ خرس مهتر ۱٤ـ برج اسد ۱۵ـ مرزیدن = مالیدن ـ نزدیکی کردن (مقارن) ۱٦ ـ باین سبب ـ ازین رو ۱۷ ـ فرمانفرما ۱۸ـ اوزدن = کشتن ۱۹ـ یك پادشاهی ۲۰ـ کامروا.

(۹) اردشیر ، چون آنسخن شنفت ، منش [۱] بگریختن از آنجا نهاد ؛ (۱۰) وش بکنیزك گفت ، که : « اگرت منش با من راست و یگانه هست ، پس نیز اندرین سه روز بر گزیده ، که دانایان اختر شماران گفته‌اند : « هر که از خداوند خویش بگریخت ، ببزرگی و پادشاهی رسد ، » آور [۲] ، تا گیهان گیریم ، بشویم ؛ (۱۱) اگر یزدان ــ فرهٔ [۳] ـ ایرانشهر [۴] بیاری ما رسد ، ببوختیم [۵] ، و به نیکی و خوبی رسیم ؛ ایدون [۶] کنم که : از تو فرخ تر اندر گیهان کس نباشد . »

(۱۲) کنیزك همداستان [۷] شد و گفت که : « به آوادی [۸] دارم ، و هر چه تو فرمائی کنم . »

(۱۳) کنیزك چون نزدیك بامداد شد ، باز به گاه خویش نزد اردوان‌شد ؛ (۱۴) شب که اردوان خفته بود ، از گنج اردوان شمشیری هندی ، و زینی زرین و کمری میش سر [۹] ، و افسری زرین ، و جامی زرین به گهر و جوزن [۱۰] و دینار آگنده و زره و زین افزاری بسیار پیراسته ، و دیگر بسیار چیز برداشته ، به پیش اردشیر آورد .

(۱۵) اردشیر دو اسپ از بارگان [۱۱] اردوان ، که به روزی هفتاد فرسنگ برفتندی ، زین کرده ، یك خود و یك

---

۱ ـ اندیشه ـ قصد ـ اراده ۲ـ حاضرباش ـ زود باش ۳ـ خوره ـ روح‌القدس ـ نورالوهیت وتقدس‌که با پادشاهان ایران بوده‌است. ٤ـ مملکت ایران ٥ـ رها شدیم ـ نجات یافتیم ٦ـ چنان ۷ ـ همرای ـ راضی ۸ـ فال‌نیك ، خوش‌شگون ۹ـ سربره (منقوش بسربره که علامت بزرگی است) ۱۰ـ پول نقره ـ درهم ۱۱ـ توسن ـ کره سواری . فردوسی : همان ماهرخ بردگر بارگی ـ نشست وبرفتند یکبارگی .

کنیزك بر نشستند، و راه به پارس گرفته بشتاب همیرفتند.

(۱۶) ایدون [1] گویند که: اندر شب، فراز بدهی آمدند. (۱۷) و اردشیر ترسید که: «مگرم مردم ده بینند و شناسند و گرفتار کنند.» نه اندر ده، به [2] بکستهٔ [3] ده گذشتند؛ (۱۸) وش ده زنی [4] نشسته دید؛ (۱۹) و آن زن بانگ کرد که: «مترس اردشیر کی پاپکان، که از تخمهٔ ساسان، ناف [5] دارا شاهی! چه، رستهای از هر بدی، کسی ترا نتوان گرفتن، و وت [6] خدائی ایرانشهر بسی سال باید کردن؛ بشتاب تا بدریا، و چون دریا به چشم بینی مپای؛ چه کت چشم به زرایه [7] افتد، از دشمنان بی بیم [8] باشی.» (۲۰) اردشیر خرم شد، و از آنجا بشتاب برفت.

در چهارم

[در آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر با کنیزك، و شتافتن او از پس ایشان.]

(۱) چون روز شد، اردوان کنیزك را خواست، و کنیزك بجای نبود. (۲) ستوربان [9] آمد، و به اردوان گفت که: «اردشیر با دو بارهٔ [10] شما بجای نیست.» (۳) اردوان دانست که: «کنیزك من با اردشیر گریخته رفته است،» (۴) و چونش آگاهی از گنج شنفت سرکنده [11] کرد؛ (۵) وش اخترشماران سردار را خواست و گفت که: «زود باش و بنگر تا آن

۱ ـ چنین ۲ـ بلکه ۳ ـ حوالی. ٤ ـ زن دهاتی ٥ ـ پیوند ـ بسته ـ زاد و رود ٦ـ ترا ۷ـ دریا (زرایند لغت اوستائی دریا است) ۸ ـ ایمن ۹ ـ میرآخور ۱۰ـ کره سواری ۱۱ ـ دلتنگ ـ سربگریبان

گناهکار با آن جه [۱] روسپی [۲] کدام جای شد ، کی شائیم گرفتن ؟ »

(۶) اختر شماران سردار زمان انداخت [۳] ، و بپاسخ‌به اردوان گفت که : « ماه از کیوان [۴] و بهرام [۵] رفته، وبه هرمز [۶] و تیر [۷] پیوسته ؛ خدای میان ـ آسمان [۸] زیر برهٔ مهر [۹] است ؛ (۷) ایدون پیدا که اردشیر گریخته رفته ؛ رویش بکستهٔ پارس است ، و اگر تا سه روز گرفتن نشاید ، پس از آن گرفتن نتوان . »

(۸) اردوان ، اندر زمان [۱۰] ، سپاه چهار هزار (مرد) آراسته ، راه بپارس ، پی اردشیر گرفت ؛ وچون نیمروز [۱۱] شد، بجائی رسید که راه پارس از آنجا میگذشت ؛ (۹) وش پرسید که : « آن دو اسو بار که بسوی این کسته آمدند ، چه زمان بگذشتند ؟ »

(۱۰) مردمان گفتند که : « بامداد ، چون خورشید تیغ بر آورد ، ایدون چون باد ارده [۱۲] همانا بگذشتند ؛ (۱۱) ازپس ایشان بره [۱۳] ای بس ستبر [۱۴] همی دوید ، که از آن نیکوتر بودن نشایست ؛ (۱۲) دانیم که ، تاکنون بسی فرسنگ زمین رفته‌اند ، و شما گرفتن (ایشان) نتوانید .»

---

۱ ـ لکاته ۲ ـ فاحشه ۳ـ تقویم‌گرفت ـ زائیچه‌گرفت ٤ـ زحل ٥ـ مریخ ٦ـ مشتری ۷ ـ عطارد ۸ ـ خانه دهم که برج جدی باشد (طبق نجوم این خانه منسوب به پادشاهان و شاهزادگان‌و کارهای‌بزرگ و نیزدلیل بر پادشاهی میباشد) . ۹ ـ پرتو خورشید ۱۰ ـ فوراً ۱۱ـظهر ۱۲ ـ تندرو ـ تیزرو ۱۳ـ غرم‌ـ مقصود خورهٔ ایزدی است که از زمان کیومرث بپادشاهان‌ایران بشکل‌بره میرسیده‌است.(نشان پیروزی)١٤ـچاق‌ـدرشت

(۱۳) اردوان هیچ نپائید و بشتافت .

(۱۴) چون بدیگر جای آمد ، از مردمان پرسید که : « آن دو اسوبار چه گاه بگذشتند ؟»

(۱۵) ایشان گفتند که : « نیمروز ، ایدون چون باد ارده همی شدند ؛ وهموار [۱] ایشان بره‌ای همیرفت [۲] . »

(۱۶) اردوان شگفت نمود و گفت که : « انگار که اسوبار دوگانه را دانیم : به [۳] آن بره چه سزد بودن ؟ » وش از دستور پرسید.

(۱۷) دستور گفت که : « آن فرهٔ خدائی [۴] است ، که هنوز بهش نرسیده ؛ بباید که بویسو باریم [۵] : شاید که : پیش (از آن) که آن فره بهش برسد ، شائیم گرفتن . »

(۱۸) اردوان با اسو باران سخت شتافت . **(۱۹)** روز دیگر ، هفتاد فرسنگ برفتند ؛ وش گروه و کاروانی پیدیره آمدند [۶] .

(۲۰) اردوان از ایشان پرسید که : « آن دو اسو بار کدام جا پدیرهٔ (شما) شدند ؟ »

(۲۱) ایشان گفتند که : « میان شما و ایشان زمین سی فرسنگ (است) ؛ **(۲۲)** و ما را ایدون نمود ، که : با یکی از ایشان اسو باران ، بره‌ای بس بزرگ و چابك به اسپ نشسته بود . »

---

۱ ـ با بپای ۲ ـ بدم سواران یکی غرم پاك ـ چو اسبی همی بر پراکنده خاك . ۳ـ اما ۴ـ پادشاهی ۵ـ بتازیم ؟ ـ بشتابیم ؟
۶ـ برخوردند ـ روبرو شدند ـ دچارشدند.

(۲۳) اردوان از دستور پرسید که : « آن بره که با او به اسپ (نشسته) ، چه نماید ؟ »

(۲۴) دستور گفت که : « انوشه باشید[۱] ! اردشیر بهش فرهٔ ـ کیان رسیده ، بهیچ چاره گرفتن نتوان ؛ پس خویشتن و اسوباران رنجه مدارید ، و اسپان مرنجانید و تباه مکنید ؛ چارهٔ اردشیر از در دیگر بخواهید . »

در پنجم

[در فرستادن اردوان پسر خویش را با سپاه بپارس ، بگرفتن اردشیر ؛ و یاری دادن بواك[۲] به اردشیر ؛ و کار زار او با اردوان ، و بزنی گرفتن دختر اردوان .]

(۱) اردوان ، چون به آن آئینه[۳] شنود ، باز گشته ، بجای نشست[۴] خویش رفت ؛ **(۲)** و پس از آن سپاهی گند[۵] آراسته ، با پسر خویش ، بپارس بگرفتن اردشیر فرستاد .

(۳) اردشیر راه به بار[۶] دریا گرفت ؛ **(۴)** ایدون چون همیرفت ، چند مرد از مردمان پارس ، که از اردوان مستکر[۷] بودند ، ایشان هیر[۸] و خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته ، یگانگی و فرمانبرداری پیدائینیدند[۹] . **(۵)** چون بجائی که «رامش اردشیر »[۱۰] خوانند رسید ، مردی بزرگمنش از سپاهان که بواك

۱ ـ جاویدان و بیمرگ باشید ! ۲ ـ در شاهنامه نوشته شده .
۳ ـ گونه ـ طریق ۴ ـ نشیمنگاه ـ پایتخت ۵ ـ گرد ـ دلیر ـ بی باك ۶ ـ ساحل ـ کنار ۷ ـ رنجور ـ آزرده دل ۸ ـ مال و منال ۹ ـ ظاهر ساختند . ۱۰ ـ رام اردشیر ، در شاهنامه جهرم ذکر شده است .

نام بود ، که از دست اردوان گریخته بود ، در آنجا بنه داشت ؛ خود با شش پسر و بس سپاه گند[۱] بنزدیك اردشیر آمد. (٦) اردشیر از بواك همی ترسید ، که : « مگرم گیرد و به اردوان سپارد . » (۷) پس بواك به پیش اردشیر آمد و سوگند خورد و بیگمانی[۲] داد که : « تا زنده باشم ، خود با فرزندان فرمانبردار تو باشم . »

(۸) اردشیر خرم شد ، و آنجا روستائی که« رامش اردشیر» خوانند فرمود کردن ؛ (۹) بواك را با اسوباران آنجا هشته[۳] ، خود به بار[۴] دریا شد ؛ (۱۰) چونش دریا بچشم بدید ، اندر یزدان سپاسداری انگارد ، و بدانجا روستائی را « بوخت اردشیر[۵] » نام نهاد ، و ده آتش بهرام[٦] بر دریا فرمود نشاستن[۷] ، و از آن جا باز بنزدیك بواك و اسو باران آمد ، و سپاه آراسته ، بدرگاه آذر فرنبغ کرفه‌گر[۸] شد ، و ایپت[۹] ازش خواسته ، به کارزار با اردوان آمد ، و آن سپاه اردوان را همگی کشت ، و هیر و خواسته و ستور و بنه ازش بستد ، و خود به استخر نشسته ، از کرمان و مکران و پارس ، کسته کسته سپاه بیشمار مر[۱۰] گرد میکرد ، و بکارزار اردوان میفرستاد .

(۱۱) چهار ماه ، هر روز ، کارزار و کشتار بسیار بود . (۱۲) اردوان ، از کسته کسته ، چون از ری و دنباوند[۱۱] و

۱- دلیر ۲- اطمینان ـ اطاعت ۳- گذاشته ٤- ساحل
٥- بوشهر ؛ بوختن = نجات یافتن ٦- آتش مقدسی که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ ، فرنبغ وگشنسب و برزین مهر باشد ، وحامی همه آذرهای زمینی است . ۷- بر پا کردن ۸- ثواب کننده (لقب آذر فرنبغ)
۹- ایافت‌خواستن ـ مراد طلبیدن ۱۰- بیشمار ۱۱- دماوند.

دیلمان و پذشخوارگر [۱] . سپاه و آخور خواست . (۱۳) از آن چون فرۀ ـ کیان با اردشیر بود ، اردشیر پیروزی وندید [۲] ؛ وش اردوان را کشت ؛ و همگی هیرو خواسته بدست اردشیر آمد ، و دخت اردوان را بزنی گرفت ، و باز به پارس آمد و شهرستانی که « اردشیر خوره » خوانند (بر پا) کرد ؛ و در آن (نزدیکی) ور [۳] بزرگی کند ، و آب چهار جوی ازش بر آورد ، و آتش به ور نشاست [۴] ، و کوه ستبری را کنده ، و رود راوك [۵] (ازش) رائینید [۶] ، و بسیار ده ورز [۷] و آبادانی کرد ✡ ، و بسیار آتش بهرام آنجا فرمود نشاستن .

در ششم

[در کارزار اردشیر با کردان و ستوه آمدن او ؛ شبیخون کردن او بر سر کردان و ستوهینیدن [۸] ایشان .]

(۱) پس از آن ، بسیاری سپاه گند زابل [۹] بهم کرده [۱۰] ، به کارزار کردانشاه‌ماسی [۱۱] فرنفت [۱۲] . (۲) بساکارزار و خونریزی

✡ اینجا در دونسخۀ جدید چند فقره اضافه‌دارد که در ملحقات آخر کتاب نقل میشود.

۱ـ پتش‌ـ خوار‌ـ گر (آن کوهی که بدان خوره مانده است .) نواحی کوهستانی گیلان و تبرستان. ۲ ـ وندیدن = یافتن ـ بدست‌آوردن ۳ـ دریاچه ۴ـ نشانید ـ نشاندن نگین درحلقه ، فردوسی : بفرکیانی یکی تخت ساخت ـچه مایه درو گوهری برنشاخت . ۵ ـ در بوندهشن کوهی بنام راوك نامیده‌شده. ۶ـ روان‌کرد ۷ـ روستا. ۸ـ بستوه آوردن ۹ـ سرزمینی که بین کابل و سیستان و سند واقع شده‌است . ۱۰ـ فراهم ساخته . ۱۱ـ سرزمین مدی؛ نام‌کوهی در کردستان میباشد.درویس و رامین « کشور ماه » آمده است . ۱۲ـ فرنفتن = خرامیدن ـ قصد کردن ۱۳ـ هزیمت یافته ، سرگردان شده.

شد ، و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت . (۳) اردشیر با سپاه خویش نیازان شده[۱] ؛ اندر شب به بیابانی آمدند ، کش هیچ آب و خورش نبود ، خود با اسوباران و ستوران همگی بگرسنگی و تشنگی رسیدند ؛ وش از دور آتش شبانان دید. (۴) اردشیر به آنجا شده ، مردی پیر آنجا دید ، که با گوسپندان به گشت[۲] کوه بودند . (۵) اردشیر آنشب آنجا شد ، و روز دیگر ، از ایشان راه خواست .

(۶) ایشان گفتند که : « از اینجا سه فرسنگ ، روستائی هست بسیار آبادان ، و بس مردم و پدیخوی[۳] بسیار هست.»

(۷) اردشیر به آن ده شده ، مردی فرستاد ، و اسوباران خویش همگی بدرگاه خواست.

(۸) سپاه ماسیان پنداشتند که : « ما از اردشیر بی بیم بشدیم ؛ چه ، بستوهی باز بپارس[۴] شد .»

(۹) اردشیر چهار هزار مرد آراسته ، بر ایشان تازش[۵] و شبیخون کرد . و از کردان هزار مرد بکشت ، دیگران را خسته[۶] دستگیر کرد ، و از کردانشاه با پسران و برادران و فرزندان ، بس هیرو خواسته بپارس گسیل کرد .

۱ـ هزیمت یافته ، سرگردان شده ۲ ـ دور ـ اطراف ۳ ـ آذوقه
۴ـ مطابق شاهنامه ، سطخر ۵ـ تاخت و تاز ۶ـ زخمی ـ ناخوش.

در هفتم

[در رزم اردشیر با هپتانباد [1] وستوهی اردشیر .]

(۱) اندر (راه) سپاه هپت انباد خداوند کرم ، باو پد کفته [2] ، آنهمه هیرو خواسته و بنه از آن اسوباران اردشیر بستانده ، به کلالان ، دست کردهٔ [3] کلال ، آنجا که کرم بنه داشت بردند.

(۲) اردشیر بآن منش [4] بود که : « به ارمن و آذرپادگان [5] سوم ؛ » چه ، یزدان ـ کرد [6] شهر زوری [7] با بسیار سپاه گند از آن کستهٔ شهر زوری مهران کرده [8] ، بفرمانبرداری بهش آمده بودند ؛ (۳) به [9] ،از آن چون ، اردشیر ستمکاری و گناهکاری هپتانباد و پسرانش را بسپاه (خویش) شنود ، اندیشید: « نخست ، کار پارس باید ویراستن [10] ، و از دشمنان بی‌بیم [11] بودن ، و پس بشهر دیگر پرداختن ؛ کنون ، به آن اوزده [12] که به کلالان ایدون چیر و ستمگین بود که اش پنجهزار سپاه هینی [13] ، نیز به کسته کستهٔ بوم سند و مکران و دریا فرستاده بود (شوم) . »

(۴) سپاه گند اردشیر ، از کسته‌ها باز به اردشیر آمدند.

(۵) هپتانباد سپاه خویش را همگی باز بدرگاه خواست.

---

۱ ـ هفت نواده ـ هفتواد ۲ـ پد کفتن ـ مصادم شدن ـ تنه زدن ـ دچار شدن ۳ ـ تابع ـ دست نشانده ٤ ـ اندیشه ـ قصد ٥ـ آذربایجان ٦ ـ اسم خاص ۷ ـ اسم شهری است ۸ ـ معاهده بسته ـ پیمان کرده ۹ـ اما ۱۰ ـ مرتب کردن ـ درست کردن ۱۱ـ ایمن ۱۲ ـ بتکده ۱۳ـ مجهز ـ مسلح.

(٦) اردشیر سپاه بسیاری با سپهبدان بکار زار کرم گسیل کرد. **(۷)** دارندگان کرم[۱] همگی هیرو خواسته وبنه بدرپشتی[۲] دز[۳] کلالان نهاده، خود در کوهها و جایهای شکسته[۴] نهان بودند. **(۸)** و اسوباران اردشیر را آگاهی نبود، به بن[۵] دز کلال آمدند، و دز را پروندیدند[٦]. **(۹)** چون شب شد، سپاه کرم برایشان زد، و شبیخون کرد، و از اسوباران اردشیر بسیاری را کشت، و اسپ وزین و زین- افزار و خواسته و بنه از ایشان ستانده، به اوسوس[۷] و ریاری[۸] بآئینهٔ تاوك[۹] و برهنه، (ایشان را) باز به پیش اردشیر فرستادند.

(۱۰) اردشیر، چونش بآن آئینه دید، بسیار به بیش[۱۰] شد، و از شهر شهر و جای جای، سپاه به درگاه خواست، و خود با سپاه بسیار بکار زار کرم فرنفت، و چون به دز کلال آمد، سپاه کرم همگی به دز نشسته بودند؛ اردشیر پیرامون دز نشست[۱۲].

(۱۱) خداوند کرم[۱۳] هپتانباد را هفت پسر بود؛ هرپسری را با هزار مرد، بشهر شهر گمارده بود. **(۱۲)** اندر آنگاه، پسری که به ارنگستان[۱۴] بود، با بسی سپاه از تاجیکان[۱۵] و

۱ ـ صاحبان کرم ۲ ـ سنگر ـ استحکامات ـ جای مطمئن ۳ـ قلعه ٤ ـ شکافها ۵ ـ تا پای ٦ـ پروستن = محاصره کردن ـ فرا گرفتن. ۷ ـ ریشخند ـ شوخی ـ دست‌انداختن ۸ـ خنده و استهزاء؛ $\sqrt{\text{Rire}}$ (این لغت را بغلط رشخرش خوانده‌اند ـ برهان قاطع) ۹ـ تابوغ؟ « فرهنگ انجمن آرا (طرز دشنام‌و تحقیری که‌مردان‌نامی را وارونه براسترنشانیده‌در شهر میگردانیده‌اند. ۱۰ ـ اندوهناك ۱۱ ـ خرامیدـ عزم‌کرد ۱۲ـ اردو زد ۱۳ـ صاحب کرم ۱٤ ـ ارنگه نام شهری که در جنوب بوده است. ۱۵ ـ تاجیك؟

میچنیکان، [۱] به گذار دریا آمد، و با اردشیر به کوخشش [۲] ایستاد.

(۱۳) سپاه کرم، که به ذربود، همگی به بیرون آمدند، و با اسوباران اردشیر کوخشش و کار زار و جانسپاریهای سخت کردند، و از هر دو کسته بسیار کشته شدند. (۱۴) سپاه کرم بیرون آمدند، و راه و گذرشان ایدون بگرفتند که هیچکس از سپاه اردشیر بیرون شدن، و خوراك خویش و پدیخوی [۳] ستوران آوردن نشایست؛ ازدومر [۴]، همگی مردمان و ستوران به نیاز و بیچارگی رسیدند.

در هشتم

[در مهر ـ دروجی [۵] مهرك نوشزادان با اردشیر؛ و آگاه شدن اردشیر از کار کرم و چاره نمودن کرم را.]

(۱) مهرك نوشزادان [۶]، هم از پارس، چون شنید که: «اردشیر به درگاه کرم بی پردازش [۷]، و وش بر سپاه کرم نه وندید [۸]؛» سپاهی گند آراسته، و بجایگاه اردشیر شد؛ و همگی هیرو خواسته و گنج اردشیر را ببرد؛ (اردشیر) چونش مهر ـ دروجی مهرك و دیگر مردمان پارس به آن آئینه [۹]

۱ ـ مصریان؛ شاید مقصود سربازان خارجی باشند که اجیر میشده‌اند؛ Mercenaires ۲ ـ زد وخورد ـ ستیزه ۳ ـ آذوقه ٤ ـ شمار ـ دوبار ـ دو طرف ـ دومرتبه ٥ ـ پیمان شکنی ٦ ـ پسر نوشزاد. فردوسی: بجهرم یکی مرد بد بد نژاد ـ کجا نام او مهرك نوشزاد. ۷ ـ بیکار ـ بی تکلیف ـ گرفتار ۸ ـ وندیدن ـ دست یافتن ـ چیره شدن ۹ ـ بدینسان

شنود ، باری این اندیشید که : « از کوخشش کرم باید پرداختن؛ و پس بکوخشش و کارزار مهرك شدن . » (۲) وش سپاه را همگی باز به درگاه خواسته ، با سپهبدان سگالید [۱] ، و چاره به بوختن [۲] خویش و سپاه نگرید ، و پس از آن بچاشت خوردن نشست .

(۳) اندر زمان ، تیری چوبی از دز فرود آمد ، و تا پر به برهای که بر خوان [۳] بود نشست . (۴) به تیر ایدون نوشته بود که : « این تیر اسوباران ورجاوند [۴] خداوند کرم انداختهاند ؛ و ما نخواستیم که بزرگمردی [۵] چون شما کشته شود ، پس ما برین بره زدیم .

(۵) اردشیر ، چون بآن آئینه دید ، سپاه از آنجا کنده برفت . (۶) سپاه کرم از پس اردشیر شتافته ، جای برایشان ایدون تنگ بکرد که سپاه اردشیر را گذشتن نشایست ؛ و اردشیر خود تنها به بار [۶] دریا افتاد .

(۷) ایدون گویند که فرهٔ ـ کیان که به دور بود ، اندر پیش اردشیرایستاد، و اندك اندك همیرفت ، تا اردشیر (را) از آنجای دوش ـ گذر [۷] ، از دست دشمنان ، و گزندها بیرون آورده ، فراز به دهی که مانه خوانند رسید ؛ اندر شب ، بخانهٔ دو برادر ، که یك برز و یك برز ـ آذر نام بود بیامد؛ به ایشان گفت که : « من از اسوباران اردشیرم ، که از کار زار

۱ ـ کنکاش کرد ـ مشورت کرد ۲ـ رستن ـ نجات یافتن ۳ـ سفره ٤ـ فرهمند ـ پیروزمند ٥ـ مرد بزرگی ٦ـ کنار ـ ساحل ۷ـ سخت گذر ـ صعب العبور.

کرم بستوهی آمده‌ام ، و امروز اسپنج[1] فرمائید دادن ، تا آگاهی سپاه اردشیر بیاید که بکدام زمین افتاده‌اند . »

(۸) ایشان ، با بس کنده‌ای[2] ، به اردشیر گفتند که : « گجسته[3] باد گنامینوی دروند[4] ، که این اوزده[5] ایدون چیر و پاد یاوند[6] کرده است ، که همگی مردم کسته‌ها از دین اورمزد و امشاسپندان[7] گمراه شده‌اند ، و مه ـ خدای[8] ـ مردی نیز چون اردشیر ، با سپاهش همگی از دست آن دشمنان دروندان[9] و اوزده ـ پرستگان[10] سر بستوهی گردانیده‌اند . »

(۹) ایشان اسپ اردشیر را گرفته ، اندر سرای بردند و به آخور بستند ، و به شگ[11] و گیاه و اسپست[12] نیك داشتند ، و اردشیر را به نشستگاه و جائی به آئین[13] برده بنشانیدند.

(۱۰) اردشیر بسیار اندوهگین بود ، و همی اندیشید ، و ایشان درون یشته[14] به اردشیر خواهش کردند که : « واج[15] فرمای گرفتن ، و خورش بخور ، و اندوه و تیمار مدار ؛ چه ، اورمزد و امشاسپندان چارهٔ این چیز بخواهند (کرد) ، و این پتیاره[16] ایدون نهلند[17] ؛ چه ، باستمکاری دهاك و افراسیاب تور و الاسکندر ارومی ، پس نیز یزدان از ایشان خرسند نبود ، ایشانرا به ورج[18]

۱ ـ پناهگاه ۲ـ دلبری ـ پراکندگی ـ دلخستگی ۳ـ ملعون ـ نامبارك(ضدخجسته). ٤ـ زشت ـ نابکار ـ خبیث ٥ـ بتکده ٦ـ توانا ـ پیروزگر ۷ـ هفت فرشته مقرب اورمزد که زندگانی جاودانی دارند . ۸ـ پادشاه بزرگی ۹ـ نابکاران ۱۰ـ پرستندگان بت ۱۱ـ جود وسر ۱۲ ـ یونجه ۱۳ـ مراسم و تشریفات ۱٤ـ دعای برکت که پیش‌از خوراك میخوانند. ۱٥ ـ زمزمه و دعا کردن ۱٦ـ آفت ـ بلا ۱۷ـ نگذارند ۱۸ـ آبرو ـ ارج.

و فرهٔ [۱] خویش ایدون نابین [۲] و نا پیدا کرد ، چنانکه گیهان آشناست . »

(۱۱) اردشیر ، به آن‌سخن منش خوش کرد ، و واج گرفته خورش خورد .

(۱۲) ایشان را می نبود ، به [۳] و شکله [۴] پیش آوردند ، و میزد [۵] رائینیده [۶] آفرینگان [۷] کردند.

(۱۳) اردشیر به بهی [۸] و دین — دوستی و یگانگی و فرمانبرداری ایشان بیگمان [۹] شد ؛ وش راز خویش به برز و برز — آذر — ایزد [۱۰] گفت ، که : « من خود اردشیرم ؛ اکنون این نگرید که : چارهٔ این ، به اوسهینیدن [۱۱] این کرم و یاران او ، چگون شاید خواستن ؟ »

(۱۴) ایشان بپاسخ گفتند که : « ما (را اگر) تن و جان و هیرو خواسته و زن و فرزند . به شت [۱۲] شما بغانیان [۱۳] ایرانشهر بباید سپاردن بسپاریم ؛ به [۱۴] ، ما ایدون دانیم که چارهٔ این دروج [۱۵] ایدون شاید خواستن ، که تو خویشتن را به آئینهٔ مرد دور — شهری [۱۶] آراسته کنی ، بگذار خوانا [۱۷] ، تن خویش به بندگی و پرستش او بسپاری ، و دو مرد هاوشت [۱۸] دین — آگاه به آنجا ببری ، و بایشان یزش [۱۹] و ازبایش [۲۰] یزدان و

۱ـ نور تقدس ۲ ـ نامرئی ۳ـ لیکن ٤ ـ دانه انگور ـ کشمش ٥ ـ شکر نعمت ٦ ـ بزبان رانده ۷ ـ ستایش پروردگار ۸ ـ نیکی ۹ـ مطمئن ۱۰ـ برای نشان دادن یگانگی و صمیمیت هنوز نزد زرتشتیان معمول است که لغت « ایزد » را باسم اصلی میافزایند . ۱۱ـ تباه کردن . ۱۲ ـ حضرت ۱۳ـ خداوندان ـ بزرگزادگان ـ شهزادگان ۱٤ـ ولیکن ۱٥ـ خبیث ـ بدذات ـ دروغ ۱٦ ـ بیگانه ۱۷ ـ بلباس خوانندهٔ سرود های مقدس. ۱۸ـ شاگرد دینی ـ طلبه ۱۹ـ پرستش ۲۰ـ ستایش

امشاسپندان فراز کنی ؛ و چون هنگام خورش خوردن آن کرم شود ، ایدون کنی که روی گداخته (با خود) داری ، و به زیر[۱] آن دروج ریزی تا بمیرد ؛ و آن دروج - مینوئی[۲] به یزش و ازبایش یزدان بشاید کشتن ، و آن دروج - تن - کردی[۳] به روی گداخته بشاید کشتن .»

(۱۵) اردشیر ، آنسخن پسندید و خوب داشت ،[۴] و به برز و برز - آذر گفت که : «من این کار بیاری شما توان کردن .»

(۱٦) ایشان گفتند که : «هر کاری که شما فرمائید تن و جان بسپاریم .»

در نهم

[در کشتن اردشیر مهرك نوشزادان را ، و سگالیدن[۵] با برز و برز - آذر ، و کشتن او کرم هپتانباد را .]

(۱) اردشیر از آنجا باز به «اردشیر خوره» آمد ، و کار با مهرك نوشزادان گرفت ، و مهرك را کشت ، و شهر و جایگاه و هیرو خواسته همگی به (آن) خویش کرد ؛ کسی را با کرم به کار زار کردن فرستاد ؛ برز و برز - آذر را به پیش خواسته با (ایشان) سگالید ، و بسیار جوزن[٦] و دینار و پوشاك گرفت و خویشتن را به بر همهٔ[۷] خراسانی آراسته داشت ،

۱ - زفر، پك و پوز - حلق ۲ - روح خبیث ۳ - جسم خبیث
٤- بفال نیك پنداشت ٥- کنکاش ٦- پول نقره - درهم ۷- لباس مبدل

و با برز و برز - آذر به بن [۱] دز کلال آمد ، و گفت که : « من مردی خراسانیم ، و ازین ورجاوند [۲] خدای ایپتی [۳] می‌خواهم که بدرگاه او از برای پرستش بیایم . »

(۲) ایشان اوزده - پرستگان [۴] ، اردشیر با آن دو مرد را مردمان (آنجا) بپذیرفته و به مان [۵] کرم جای دادند .

(۳) اردشیر ، سه روز به آن آئینه ، پرستش و یگانگی کرم کردن پیدائینید [۶] ، و آن جوزن و دینار و جامه به پرستگان [۷] داده ، ایدون کرد (که) هر که اندر آن دز بود افد [۸] نمود و آفرین کننده شدند . **(۴)** پس اردشیر گفت که : « ایدون بهتر مینماید که کرم را سه روز ، خورش بدست خود دهم . » **(۵)** پرستگان و کار - فرمایان همداستان [۹] شدند.

(۶) اردشیر کس فرستاد ، و سپاه چهارصد مرد هنرمند و جانسپار ، به پرگوار [۱۰] آنجا ، بکوه و جا های شکسته [۱۱] نهان فرمود کردن ، و فرمود که : « آسمان روز [۱۲] چون از دز کرم دود بینید ، مردانگی و هنرمندی کنید و به بن دز بیائید » ؛ خود آنروز ، روی گداخته داشت و برز و برز-آذر یزش و ازبایش [۱۳] یزدان فراز کردند .

(۷) چون هنگام خورش شد ، کرم به آئینهٔ هر روز بانگ کرد . **(۸)** اردشیر ، پیش از آن اوزده [۱۴] — پرستگان و

۱ — پای ۲ — فرهمند - پیروزمند ۳ - مراد - اجازت - ۴ — پرستندگان بت ۵- خانه - جایگاه ۶— ظاهر ساخت ۷-پرستندگان - پارسایان ۸ - تعجب ۹ — هم رای - همدل ۱۰ - دور - اطراف ۱۱ - شکافها ۱۲ — نام روز ۲۷ ماه ۱۳- پرستش و ستایش ۱۴ - بت

کارفرمایان را بچاشت مست و بیخود کرده بود ، و خود با ریدکان [1] خویش به پیش کرم شد ، و آن خون گاوان و گوسپندان ، چون هر روز میداد ، به پیش کرم برد ؛ وهمچون که کرم زیر باز گافت [2] که خون خورد، اردشیر روی گداخته به زیر کرم اندر ریخت . (۹) کرم را چون روی بتن رسید، بدو شکافته ، بانگ ایدون ازش بیامد که مردمان اندر دز،همه آنجا آمدند و آشوب در دز افتاد .

(۱۰) اردشیر دست به سپر و شمشیر زد ، و گران زنش و کشتار به آن دز کرد ، و فرمود که : « آتش کنید ، تا دود به آن اسوباران پدیدار شود ؛ » ریدکان همگونه کردند . (۱۱) اسو بارانی که بکوه بودند، چون دود ازدز دیدند، بتاخت، به بن دز ، بیاری اردشیر آمدند ، و به گذار دز افتاده بانگ کردند که : « پیروز ، پیروز باد ! شاهنشاه اردشیر پاپکان که شمشیر بکار گرفته است . » (۱۲) مردم دز ، هرچه (بودیا) کشته شدند ، و یا بشتاب و کوخشش [3] کار زار از دز افتادند، و آن دیگر ، زنهار خواسته به بندگی و فرمانبرداری آمدند.

(۱۳) اردشیر آن دز را کندن و ویران کردن فرمود ، و آنجا روستائی که کلالان خوانند کرد ؛ وش آتش بهرام بآنجای نشاست [4] ؛ و هیرو خواسته و زر و سیم ، از آن دز بهزار اشتربار کرده به دوبار گسیل کرد ، و برز وبرز-آذر

۱ ـ چاکران ـ غلام بچه- رهی ۲ ـ پوزه باز کرد. ۳- پیکار ـ زد وخورد- ستیزه ٤- برپا کرد.

را بهره‌ای پاداش مه [1] به آئین « جانسپار کرداران » داد ، و آنجا روستائی را بسرداری و کدخدائی بایشان داد .

دردهم

[در چگونگی اردشیر با دخت اردوان و زهر دادن او به اردشیر .]

(۱) پس از آنکه آن کرم کشته شد ، اردشیر باز به دوبار آمد ، وش سپاه و گنج به کستهٔ کرمان (فرستاد) و بکار زار بارجان [2] آمد ، دو پسر اردوان را با خویشتن داشت ، و دو بگریز ، به کابلشاه رفته بودند [3] ، ایشان‌به خواهر خویش که زن اردشیر بود ، نامه نوشته پیام فرستادند که : « راست هست آنکه برای شما زنان گویند که : تو مرگ خویشان و هم تخمگان ، که این گناهکار یزدان — دشمن ناسزایانه بمرگ کشت ، فراموش کردی ؛ وت مهر و دو شارم [4] با آن برادران مستمند ، که به آزار و سختی و بیم و سهم [5] و بی آزرمی ، به آوارگی بشهر کسان [6] گرفتارند ، و آن دو برادران بدبخت تو ، که این مهر - دروج [7] به بند زندان به پاد فراه [8] فرستاده ، که مرگ به ایپت [9] همی خواهند ؛ تو همگی را از دخشه [10] بهشتی ، وت منش [11] با آن مهر - دروج راست کرد ، و ترا هیچ تیمار و اندوه ایشان و ما نیست ! (۲) کشته باد آنکس که

۱ — گران — سترك. ۲— بلوچان؟ ۳— دو فرزند اوشد بهندوستان — برنج و بلا کشته همداستان. ٤— بستگی — علاقه ٥— ترس — وحشت ٦— دیگران ۷— پیمان‌شکن ۸— پاداش ۹— مراد — انمام ۱۰—نشان — علامت (نشان‌آنها ازنظرت محوشد) . ۱۱— اندیشه.

پس از امروز بهیچ زن به گیهان ، گستاخ [۱] بی سامان [۲] باشد .
(۳) کنون ، اینکه : اگرت نیز همبون [۳] مهر ماهست ، چارهٔ ما بخواه ، و کین پدر و آن خویشاوندان و هم ـ تخمگان فراموش مکن : و این زهر و هین [۴] ، که ما با مرد بیگمان [۵] خویش بنزدیك شما فرستاده‌ایم ، ازین مرد بستانید . و چونتان توان (باشد) ، پیش از خورش ، به آن گناهکار مهر - دروج بدهید ، تا اندر ـ زمان [۶] بمیرد ، و تو آن هر دو برادر بسته بگشائی ، ما نیز باز بشهر و بوم و جای خویش بیائیم ، و ترا روان بهشتی شود و نام جاویدانه بخویش کرده باشی ، و دیگر زنان اندر گیهان ، از کنش [۷] خوب تو ، نامی تر و گرامی‌تر می گردند . »

(۴) دخت اردوان ، چونش آن نامه به آن آئینه دید ، با زهری کایشان بهش فرستاده بودند ، اندیشید که : « همگونه باید کردن ، و آن چهار برادر بدبخت را از بند رسته کردن . »

(۵) روزی اردشیر از نخچیر گرسنه و تشنه اندر خانه آمد ؛ او واج [۸] گرفته بود ، و کنیزك آن زهر با پست [۹] و شکر گمیخته [۱۰] بدست اردشیر داد ، به اینکه : « کزگ [۱۱] از دیگر خورش فرمای خوردن ؛ چه ، بگرمی و رنجکی [۱۲]

---

۱ ـ استوار ـ معتمد ۲ـ بی‌اندازه ـ بیکران ۳ـ خرده‌ای ـ ذره‌ای ٤ـ نام زهری است ، فردوسی : هلاهل چنین زهر هندی بگیر ـ بکار آریکپاره بااردشیر. ٥ ـ امین ٦ ـ بی‌درنگ ۷ ـ کردار ۸ـ دعای قبل‌ازخوراك ۹ـ شربتی‌که با مغز جو درست کنند ـ سپو ـ سوا Porridge ۱۰ـ اختلاط دوناجنس (ضد آمیخته) ۱۱ـ پیش ـ قبل‌از غذا Hors d'œuvre ۱۲ـ خستگی ـ تشنگی .

نیك (است) . » (٦) اردشیر ستانیده خوردن کامست[۱] .

(۷) ایدون گویند که ورجاوند[۲] آذر-فرنبغ[۳] پیروزگر، ایدون چون[۴] خروسی سرخ اندر پرید ، و پر به پست زد ، و آن جام با پست همگی از دست اردشیر بزمین افتاد .

(۸) اردشیر و زیانه[۵] ، هر دو ، چون به آن آئینه دیدند، سترده[٦] بماندند ؛ و گربه و سگ که اندر خانه بودند ، آن خورش بخوردند و بمردند .

(۹) اردشیر دانست که : « آن زهر بود و بکشتن من آراسته شده بود ؛ » اندر - زمان ، موبدان موبد را به پیش خواسته پرسید که : « هیربد! کسیکه بجان خدایان[۷] کوخشد[۸]، به چی داری[۹] ؟ او را چه باید کرد ؟»

(۱۰) موبدان موبد گفت که : « انوشه باشید و بکام رسید ؛ او که بجان خدایان کوخشد ، مرگرزان[۱۰] است ؛ باید کشتن . »

(۱۱) اردشیر فرمود که : « این جه[۱۱] ، جادوی، دروند[۱۲] ، زده زاده[۱۳] را به اسپ - آخور[۱۴] برو فرمای کشتن . »

(۱۲) موبدان موبد ، دست زیانه را گرفته بیرون آمد .

(۱۳) زیانه گفت که : « امروز هفت ماه هست تا آبستنم؛

۱ - اراده کرد - میل کرد ۲ - فرهمند - درخشان ۳- آتش مقدس معروف ٤- بصورت - مانند ٥ - زن - خانم - تولید کننده (بلهجهٔ بختیاری ، زیونه) ٦ - شگفت زده - مات . ۷ - پادشاهان ۸ - سوء قصد کند ۹- چه می پنداری ؟ ۱۰ - گناهی که سزاوار کشتن باشد - محکوم بمرگ ۱۱- قحبه ۱۲ - تابکار ۱۳ - پدر کشته ۱٤ - استبل .

اردشیر را آگاه کنید ؛ چه ، اگر من مرگرزانم ، این‌فرزند که اندر شکم دارم ، بمرگرزان باید داشتن ؟ »

(۱۴) موبدان موبد ، چونش آن‌سخن شنفت ، برگشت‌باز به پیش اردشیر شد و گفت که : « انوشه باشید ! این زن آبستن هست ؛ باری[1] تا آنکه بزاید ، کشتن نباید ؛ چه ، اگر او مرگرزان (است) ، آنفرزند که از تخمهٔ‌شمابغان[2] اندر شکم (دارد) ، بمرزگران داشتن و کشتن نباید . »

(۱۵) اردشیر ، (چون) خشم داشت ، گفت که: «هیچ زمان مپای[3] ، و اورا بکش . »

(۱۶) موبدان موبد دانست که : « اردشیر بسیار بخشم (است) ، و از آن (پس) به پشیمانی رسد ؛ » او آنزن‌را نکشت ؛ وش بخانهٔ خود برده او را نهان کرد ؛ و او بزن‌خود گفت که : « این زن را گرامی دار ، و بکس هیچ چیز مگوی . »

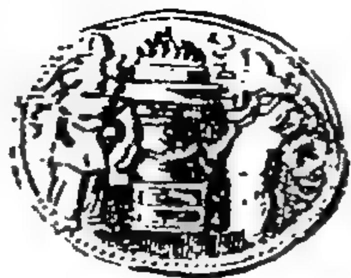
(۱۷) چون زمان زادن فراز آمد ، او پسری بسیار بایشنی[4] زاد ؛ وش را شاپور نام نهاد، وش همی پرورد تا به داد[5] هفت ساله رسید .

---

۱ ـ تأمل کن؛ ۲ ـ خداوندان ۳ ـ درنگ مکن. ٤ ـ بایسته ـ سزاوار ٥ـ سن.



در یازدهم



[در زادن شاپور از دخت اردوان ؛ و آگاه شدن اردشیر پس از هفت سال و شناختن او را.]

(۱) اردشیر ، روزی به نخچیر شد ؛ وش اسپ به گوری ماده هشت[۱] ، آن گور نر بتیغ اردشیر آمد ؛ وش گور ماده را رستار کرد[۲] ، و خویشتن را بمرگ سپارد. (۲) اردشیر ، آن گور را هشته اسپ به بچه افگند. (۳) گور ماده ، چونش دید که اسوبار اسپ را به بچه افگنده ، وش آمد ، بچه رستار کرد ، و خویشتن را بمرگ سپارد.

(۴) اردشیر ، چونش به آن آئینه دید ، (بجا) بماند ، وش دلسوز شد ، و اسپ را باز گردانید ، و اندیشید که : « وای بمردم باد ! که نیز با نادانی و ناگویائی[۳] این چهار پایان گنگ ، پس مهر[۴] بیکدیگر ایدون سپوری[۵] که جان خویش را ، برای زن و فرزند بسپارد ؛ » وش همگی آنفرزند، کش (آنزن) اندر شکم داشت ، بیاد آمد ، و بپشت اسپ ، ایدون چون ایستاد ، به بانگ بلند بگریست.

۱ ــ براند ۲ ــ نجات داد ۳ ــ بی زبانی ــ زبان بستگی.
٤ ــ دنباله عشق وعلاقه ٥ــ کامل ــ بی نقص .

(۵) سپهبدان و بزرگان و آزادگان و وسپوهرگان، چونشان آن آئینه دیدند، شگفت بماندند، وهمه به پیش موبدان موبد شدند که: «این چه سزد بودن که اردشیر، به تگ[۱]، ایدون زری[۲] و بیش[۳] و اندوه بهش رسید؛ که به آن آئینه میگرید؟»

(۶) موبدان موبد و ایران – اسپهبد[۴] و پشت- اسپان- سردار[۵] و دبیران – مهست[۶] و یلان- یلبد[۷] و وسپوهرگان به پیش اردشیر شدند، و بروی افتادند، و نماز[۸] بردند و گفتند که: «انوشه باشید! باین آئینه خویشتن اندوهگین کردن، و بیش ورزی بدل کردن مفرمائید؛ اگر کاری آن رسیده باشد، که بمردم کاری چاره کردن شاید، ما را نیز آگاه فرمای کردن، تا تن و جان و هیر و خواسته و زن و فرزند خویش پیش داریم؛ واگر گزند آن هست که چاره کردن نشاید، خویشتن و ما مردان کشور را زریمند[۹] و بیشمند[۱۰] مفرمائید کردن.»

(۷) اردشیر بپاسخ گفت که: «مرا کنون بدی نرسیده است؛ به[۱۱] من، امروز اندر دشت، نیز از چهار پای گنگ نا گویا و نادان، که خودم به این آئینه بدیدم، مرا آن زن و آن فرزند بیگناه، که اندر شکم مادر (بود)، باز بیاد آمد، و بکشتن ایشان اندیشیدار[۱۲] وچیدار[۱۳] هستم، که به روان هم گناه گران شاید بودن.»

---

۱ – بزودی- ناگهان ۲ – آزردگی- سستی ۳ – اندوه – غم ٤- فرمانده کل ارتش ۵- سردار اسواران ٦- نخست وزیر ۷- سردار پهلوانان ۸- تواضع- کرنش ۹- زار ونزار- پریشان. ۱۰- اندوهگین- غمناك ۱۱- اما ۱۱- اندیشناك ۱۳- پشیمان-متأسف.

(۸) موبدان موبد ، چونش دید که اردشیر از آن کار به پشیمانی آمد ، بروی افتاد ؛ وش گفت که : « انوشه باشید ! بفرمائید تا پادفراه گناهکاران و مرگرزانان و فرمان خدای سپوزکاران[۱] بمن کنند . »

(۹) اردشیر گفت که : « چه را ایدون میگوئی ؟ (از) تو چه گناه جسته است[۲] ؟ »

(۱۰) موبدان موبد ، گفت که : « آن زن و آن فرزند . که شما فرمودید که : « بکش ، » ما نکشتیم ، و پسری زاده ، از هر نوزادگان و فرزندان خدایان نیکوتر و بایشنی[۳] ترهست.»

(۱۱) اردشیر گفت که : « چه همی گوئی ؟ »

(۱۲) موبدان موبد ، گفت که : « انوشه باشید ! همگونه هست چنانکه گفتم . »

(۱۳) اردشیر فرمود که : « دهان موبدان موبد را ، کنون پر از یاکوت[۴] و دینار و مروارید شاهوار و گوهر کنند . »

(۱۴) اندر هم زمان ، کسی آمد که شاپور را به آنجا آورد .

(۱۵) اردشیر ، چونش شاپور فرزند خویش دید ، بروی افتاد ، و اندر اورمزد خدای و امشاسپندان و فرهٔ ـ کیان و

---

۱ ـ سرپیچی کنندگان از فرمان شاهان . ۲ ـ جهیده ـ سرزده

۳ـ بایسته ٤ ـ یاقوت .

آذرانشاه [۱] پیروزگر ، بسیار سپاس انگارد [۲] و گفت که : « آن بمن رسید که بهیچ خدای و ـ دهبد [۳] که پیش از هزارهٔ [۴] سوشیانش [۵] و رستاخیز و تن ـ پسین [۶] بودند نرسیده است ؛ که فرزندم ایدون نیکو از مردگان باز رسید . » **(۱۶)** وش همانجا شهرستانی [۷] ، که « ولاش شاپور [۸] » خوانند ، فرمود کردن ، و ده آتش بهرام آنجا نشاست ، و بسیار هیرو خواسته بدرگاه آذرانشاه فرستاد ، و بسیار کار و کرفه [۹] فرمود رائینیدن [۱۰]

دردوازدهم

[در پیام فرستادن اردشیر به کید [۱۱] هندی به دانستن فرجام کار پادشاهی خود و پاسخ او .]

(۱) پس از آن ، اردشیر ، بکسته کسته شد ، و بسیار کارزار و کشتار با سر ـ خدایان [۱۲] ایرانشهر کرد ، و همواره چونش کسته‌ای خوب میکرد ، دیگر کسته نیز به باز ـ سری [۱۳] و نافرمانی می ایستاد ؛ بر آن هیر [۱۴] بسیار چششنی [۱۵] اندیشیدار [۱۶] بود که : « مگرم از بر گر [۱۷] برهینیده [۱۸]

---

۱ ــ شاه آذران ـ لقب آتش بهرام است ۲ ـ انگاشت ۳ ـ فرمان ـ فرما ـ شاه ٤ ـ آخرین دورهٔ هزارساله. ٥ ـ نام احیا کنندهٔ دنیا ٦ ـ تن آخرین ـ قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن میآرایند. ۷ ـ آبادی ـ شهر ۸ ـ ولاشگرد ـ در شاهنامه « جند شاهپور » آمده است . ۹ ـ ثواب ۱۰ ـ رایج داشتن ۱۱ ـ منجم ـ پیشگو ۱۲ ـ فرمانفرمایان ۱۳ ـ خودسری ۱٤ ـ خیر ـ صلاح ۱٥ ـ انتظار ۱٦ ـ اندیشناك (بدانستن صلاح و عاقبت کار خود بی‌اندازه متفکر وچشم براه بود) . ۱۷ ـ کنندهٔ بالا ـ پروردگار ۱۸ ـ بهره ـ قسمت ـ بخت.

نباشد کـه ایرانشهر بیك خدائی بشاید و بنارستن [۱] . »

(۲) وش اندیشید که : « از دانایان و فرزانگان ، و کیدان کنوشگان [۲] ، باید پرسیدن ؛ اگر ایدون خدائی ایرانشهر رائینیده کردن [۳] ، از دست ما برهینیده نباشد ؛ خورسند و بالستان [۴] باید بودن ، و این کارزار و خونریزی بایدهشتن [۵] و خویشتن را از این رنج هنگام آسان کردن [۶] . » (۳) وش مردی ازاستواران [۷] خویش به پرسش کردن آراستن ایرانشهر بیك خدائی ، به پیش کید هندویان فرستاد .

(۴) مرد اردشیر ، چون بپیش کید هندویـان رسید ، کید همچون (آن) میره [۸] را دید ، پیش از آنکه میره سخن گوید ، وش بمیره گفت که : « ترا خدای پارسیان‌باین کار فرستاد که : « (آیا) خدائی ایرانشهر بیك خـدائی بمن میرسد ؟ » ، کنون باز گرد ، و برو و این پاسخ از سخن من بهش گوی که : « این خدائی به دو تخمه ، یك از تو، و یك از دودهٔ مهرك نوشزادان (رسد) ؛ و جز این ویناردن [۹] نشاید . »

(۵) میره ، باز به پیش اردشیر آمد ، و از رائینش [۱۰] کید هندویان که چگونه بود ، اردشیر را آگاهینید .

---

۱ ـ مرمت کردن . ۲ ـ منجمین کنوج (شهری در هندوستان‌بوده است ، « الهند » بیرونی دیده شود .) ۳ـ راندن ـ فرمانروائی ٤ـ شاد و خرم ـ فارغ‌البـال . مثل پهلوی ، چاره تخشای ، اچاری خورسندیه. (در چاره بکوش ، در ناچاری خورسند باش .) ٥ ـ رها کردن ٦ـ آسودن ـ آسوده خاطر بودن . ۷ـ معتمدان ۸ ـ نجیب زاده ـ بزرگزاده.میرك بمعنی شوهرMari نیز آمده است. ۹ ـ مرمت کردن ۱۰ـ سخن‌رانی

(٦) اردشیر ، چونش آن سخن شنود ، گفت که: « آنروز مباد که از تخمهٔ مهرك ورد - روان [۱] کسی به ایرانشهر کامکار شود ؛ چه ، مهرك یلان - تخم [۲] و نا - تخم [۳] دشمن من بود، و فرزندان کش هست همه دشمنان من و فرزندان منند ؛ اگر بنیرومندی رسند ، و کین پدر خواهند ، بفرزندان من گزندکار باشند . »

(۷) اردشیر ، از خشم و کین ، به جای مهرك‌شد، وهمگی فرزندان مهرك را فرمود زدن و کشتن . (۸) دخت مهرك ، سه ساله بود ، دایگان به نهان به بیرون آورده ، وش به برزگر مردی سپردند که پرورد و دش [۴] ازش باز دارد ؛ برزگر همگونه کرد و کنیزك را به نیکوئیها پرورد . (۹) و چون سالی چند شد ، کنیزك به داد [۵] زنان رسید ، و به برازندگی تن و دیدن و چابکی و نیز به زور و نیرو ایدون بود که از همگی زنان بهتر و فرازتر بود .

در سیزدهم

[در نخچیر رفتن شاپور ، و دیدن دخت مهرك نوشزادان ، و بزنی پذیرفتن او را .]

(۱) دهش [٦] و زمان برهینش [۷] را، روزی ، شاپور اردشیران به آن شهر [۸] شد ، و به نخچیر رفت ، و پس از نخچیر خود

۱ - روح بدکار ۲ - خانوادهٔ جنگجو - گران تخم ۳- بدنژاد - تخم نا جنس ٤ - بدی - آفت ٥ - سن . ٦ - تقدیر ۷ - سرنوشت - بهره - قضا ۸- ناحیه.

با نه اسوبار به آن ده آمد که کنیزک[1] با دایگان بد آنجا بودند. (۲) دایگان کنیزک بسرچاه بودند، وآب همی هیختندی[2]، و چارپایان را آب همی دادندی. (۳) برزگر بکاری رفته بود.

(۴) کنیزک، چونش شاپور و اسوباران را دید، برخاست و نماز[3] برد و گفت که: «درست و به[4] و پدرود[5] آمدید[6]. بفرمائید نشستن؛ چه، جای خوش و سایهٔ درختان خنك و هنگام گرم (است)، تا من آب هنجم[7]، و خود و ستوران آب بخورید.»

(۵) شاپور، از ماندگی و گرسنگی و تشنگی خشمگین بود، وش بکنیزك گفت که: «دور شو، چه[8] ریمن[9]! آب تو بکار ما نیاید[10].»

(۶) کنیزك به تیمار شد، و بکسته‌ای بنشست.

(۷) شاپور، به اسوباران گفت که: «هیچه[11] به چاه افگنید و آب هنجید تا ما واج[12] گیریم، و ستوران را آب دهید.»

(۸) اسوباران همگونه کردند و هیچه را بچاه افگندند، و بزرگ هیچه را که پر آب بود، بالا کشیدن نشایست.

---

۱ ـ دوشیزه ـ خانم بزرگزاده ۲ ـ بیرون میکشیدند ۳ ـ تواضع ٤ـ خوش و خرم ٥ ـ آفرین ـ با درود ٦ ـ فردوسی، که شادان بدی، شاد و خندان بدی ـ همه ساله از بی‌گزندان بدی. ۷ ـ بالا کشم. ۸ ـ لکاته ۹ـ پلید ـ ناپاك ۱۰ ـ فردوسی اینطور جمله زننده راتغییر داده است، «بدو گفت شاپور کای ماهروی ـ چرا رنجه گشتی بدین گفتگوی؟ـ که هستند بامن پرستنده مرد ـ کزین چاه بن برکشند آب سرد.» ۱۱ـ دلو ـ هیزه ۱۲ـ دعا و زمزمه.

(۹) کنیزك، از جای دور، نگاه همی کرد. (۱۰) شاپور، چونش دید که اسوباران را هیچه از چاه هیختن [۱] نشایست، خشم گرفت، و به سر چاه شد، و دشنام به اسو باران داده گفت که: «تان شرم و ننگ باد، که از زنی ناپادیاوندتر [۲] و بدهنرترید!» (۱۱) وش ارویس [۳] از دست اسو باران گرفت، و زور به ارویس (کرد)، وش هیچه از چاه بالا هیخت.

(۱۲) کنیزك چونش این دید، بزور وهنر و نیروی شاپور افد نمود. (۱۳) کنیزك، به زور و هنر و نیرو و شایستگی که بود، خویش هیچه از چاه بالا آهیخته، دوان به پیش شاپور آمد، و بروی افتاده آفرین کرد و گفت که: «انوشه باشید! شاپور اردشیران [۴]، بهترین مردان!»

(۱۴) شاپور بخندید؛ وش به کنیزك گفت که: «تو چه دانی که: من شاپورم؟»

(۱۵) کنیزك گفت که: «من از بسیار کسان شنوده‌ام که اندر ایرانشهر اسوباری نیست، که زور و نیرو و برازندگی تن و دیدن و چابکیش ایدون چون تو شاپور اردشیران باشد.»

(۱۶) شاپور به کنیزك گفت که: «راست گوی؛ که تو از فرزندان که هستی؟»

(۱۷) کنیزك گفت که: «من دخت این برزگرم [۵]، که به این ده میماند.»

۱ـ بیرون کشیدن ۲ ـ ناتوان تر ـ بی زور تر ۳ ـ ریسمان ـ رسن ٤ـ شاپور پسر اردشیر. ٥ـ در شاهنامه: ده مهتر آمده است.

(۱۸) شاپور گفت که : « راست نمیگوئی ؛ چه ، دختر برزگران را این هنر و نیرو و دیدن و نکوئی که ترا هست نباشد ؛ اکنون ، جز به آنکه راست گوئی ، همداستان[1] نشویم . »

(۱۹) کنیزك گفت که : « اگر به تن و جانم زنهار بدهی راست بگویم . »

(۲۰) شاپور گفت که : « زنهار و مترس . »

(۲۱) کنیزك گفت که : « من دخت مهرك نوشزادانم ، و از بیم اردشیر به اینجا آورده شده‌ام ؛ از هفت فرزند مهرك جز من دیگر کس نمانده است . »

(۲۲) شاپور برزگر را فرا خواند[2] ، و کنیزك را بزنی پذیرفت ، و اندر همانشب با او بود ، و برهینش[3] را که باید شدن ، به همانشب (کنیزك) به اورمزد شاپوران آبستن شد .

در چهاردهم

[در زادن اورمزد شاپوران از دخت مهرك ، و آگاه شدن اردشیر از آن .]

(۱) شاپور کنیزك را آزرمی و گرامی داشت ، و اورمزد شاپوران ازش زاد . **(۲)** شاپور اورمزد را از پدر به نهان داشت ، تا آنکه به داد هفت ساله رسید .

(۳) روزی، با ابرنا زادگان[4] و سپوهرگان‌اردشیر ، اورمزد

---

۱ ـ هم‌رای، نشد هیچ خستو بدان‌داستان ـ نبدشاه پرمایه همداستان.
۲ـ صدا زد ۳ـ بهره ـ قضا ۴ـ خردسالان ـ نوجوانان‌ـ نونهالان.

به اسپریس [1] شد و چوگان (بازی) کرد . (۴) اردشیر با موبدان موبد و ارتیشتاران - سردار و بسیاری از آزادگان و بزرگان آنجا نشسته ، بایشان همی نگرید . (۵) اورمزد از آن ابرنایان به اسو باری چیر و نبرده بود . (۶) باید شدن را [2] . یکی از ایشان چوگان بگوی زد ، و گوی او بکنار اردشیر افتاد . (۷) اردشیر هیچ چیزی نه پیدائینید [3] ، و ابرنایان توشت [4] ماندند ، و از شکوه اردشیر را ، کسی نیارست [5] فراز شود . (۸) اورمزد ، گستاخانه رفت و گوی برگرفته گستاخانه زد و بانگ کرد .

(۹) اردشیر از ایشان پرسید که : « این ریدك [6] که هست ؟ »

(۱۰) ایشان گفتند که : « انوشه باشید ! ما این ریدك را ندانیم . »

(۱۱) اردشیر کس فراز کرد ، ریدك را به پیش خواسته گفت که : « تو پسر کیستی ؟ »

(۱۲) اورمزد گفت که : « من پسر شاپورم . »

(۱۳) وش همان زمان کس فرستاد ، و شاپور را خواند ، و گفت که : « این پسر کیست ؟ »

(۱۴) شاپور زنهار خواست . (۱۵) اردشیر بخندید ؛ وش شاپور را زنهار داد .

۱ ـ اسپ راه ـ میدان اسب‌دوانی ۲ـ قضا را ۳ ـ بسوی خود نیاورد ۴ـ خاموش ۵ـ یارائی نبود . فردوسی : خرد را و جانرا که‌یارد ستود ؟ ـ وگر من ستایم ، که یاردشنود ؟ ۶ـ پسرك .

(۱۶) شاپور گفت که : « انوشه باشید ! این پسر من هست ؛ و من ، درین چند سال ، باز از شما به نهان داشتم . »

(۱۷) اردشیر گفت که : « ای ناخویشکار[1] ! چرا که تو تا هفت سال باز ، فرزندی ایدون نیکو ازمن به نهان‌داشتی ؟»

(۱۸) وش اورمزد را گرامی کرد ، و بسیاردهش‌وپوشاك بهش داد ، و سپاسداری اندر یزدان انگارده ، وش گفت که : « مانند این آن است که کید، هندو گفته بود . »

(۱۹) پس از آن ، چون اورمزد به خداوندی رسید، همگی ایرانشهر را باز بیك ـ خدائی توانست آوردن ، و سر ـ خدایان کسته کسته را اورمزد به فرمانبرداری آورد ، و از اروم و هندوستان سای[2] و باج خواست ، و ایرانشهر را اوپیرایشنی‌تر و چابکتر و نامی‌تر کرد ، و کیسر[3] ارومیان شهریار ، و تاب کافور[4] هندویان شاه ، و خاکان[5] ترك ، و دیگر سر ـ خدایان کسته کسته به خوشنودی و شیرینی به دربار آمدند .

---

۱ ــ خود سر (کسیکه بکار خود نادان است ، صلاح خود رانمیداند.) فردوسی ؛ بلرزید از خشم ویس بانگ کرد : ــ که « ای‌خویش نشناس ناپاك مرد . » ۲ ــ خراج ۳ ــ قیصر ٤ــ لقب پادشاه هندوستان ٥ ــ خاقان ٦ ــ فرمانروایان .

[سرنیوه[۱]]

« (۱) فرجامید[۲] به درود و شادی و رامش .

« (۲) انوشه ـ روان باد اردشیر شاهنشاه پاپکان ، وشاپور شاهنشاه اردشیران ، و اورمزد شاهنشاه شاپوران ! (۳) ایدون باد! ایدون تر باد ! » ✩

[انجام نامه]

« (۱) انوشه ـ روان باد رستم مهربان ، که این پچین[۳]



✩ ـ بنظر میاید که سر آغاز و قسمت‌فوق و دنباله را مهرآوان کیخسرو افزوده باشد ؛ همین شخص « یادگار زریران» ومتن های‌دیگری‌را برای چهل‌ـ سنگن‌کتابت کرده است.

۱ــ سرنامه ۲ـ بپایان رسید ۳ـ داستان‌ـ رونویس‌کرده.

را نوشته بود .

« (۳) ایدون باد !»

« (۱) بسال هزار و پنجاه وچهار ازشاه یزد گرد.»
« (۲) خوب فرجام باد ! ایدون باد ! »

[دنباله **]

« (۱) و پس (اردشیر) بر گاه اردوان نشست ، و داد آراست ، و مهتران و کهان سپاه ، و موبد موبدان را او به پیشگاه خواست و فرمود که : « من اندر این بزرگ پادشاهی که یزدان بمن داد ، نیکی کنم ، و داد ورزم ، و دین بهی اویژه[1] بیارایم ، و گیهانیان[2] را هم آئینهٔ فرزندان بپرورم .
(۲) و سپاس دادار بر تر ، افزاینده ، دهنده ، که همهٔ دام[3] را داده ، و سرداری هفت کشور به آن من بسپارد ، چون سزد ارزانی کرد .

« (۳) و شما ، چون خوشنودید ، نیکی و بیگمانی بمن اندیشید ، و من برای شما نیکی بخواهم ، و اندر داد کوشم ، که سای و باج از ده یك[4] از شما بگیرم ، و از آن هیرو خواسته سپاه آرایم تا پناهی گیهانیان کنند ؛ و از صد جوزن ؛ شش جوزن از همه گونه روغنها ، و باین آئینه داد کنیم ؛

** درپنجم فقره ۱۳ دیده شود.
۱ــ بخصوص ۲ــ مردمان جهان ۳ــ آفریدگان ٤ــ میزان باج بوده است. سعدی میگوید ، چو دشمن خر روستائی برد ــ ملك باج و ده یك چرا میخورد ؟

و خرید و فروش چون بازرگانی نکنم ؛ و اندر یزدان سپاسدار باشم که این خدائیم داد ؛ و کرفه کنم ، و ازدش ـ منشنی و (دش) گوشنی و (دش) ـ کنشنی [1] بیش پرهیزم ، تا به رامش [2] شاد و اشو [3] و پیروزگر و کامروا باشم . »

« (۴) انوشه ـ روان باد شاهنشاه اردشیر پاپکان کش این اندرز گفته است .

« فرجام گرفت . »



۱ ـ بد اندیشی و بد گوئی و بد کرداری. ۲ ـ خوشی ـ رامی
۳ـ پاکی ـ پرهیز کاری.



